

یکصد و پنجاه

صحابی ساختگی

جلد دوم

علامہ سید مرتضیٰ عسکری

رحمة الله عليه

مترجم۔ ع. سردار نیا

بسم الله الرحمن الرحيم

{ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقُ
بِنَاٍ فَتَيَبِّنُوْا أْن تُصِيبُوْا قَوْمًا بِجَهَلَةٍ
فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ }

ای مومنان (عالم) هرگاه فاسقی خبری برای شما
آورد (راستش نینگارید تا) تحقیق کنید، مبادا
به سخن چینی فاسقی، از نادانی، به قومی
رنجی رسانید و سخت پشیمان گردید.

حجرات: آیه 6

صد و پنجاه صحابی ساختگی

پیش گفتار

- * سخن مترجم
- * نامه‌هایی از یک دانشمند متعهد
- * تلخیص جامع
- * سخن مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَالسَّلَامُ
عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

سخن مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
هست کلید در گنج حکیم

یک فرد معتقد و متعهد ه مبانی اسلام وقتی به این همه افسانه دروغ که به صورت حقایق غیر قابل انکار در آمده و در مصادر معتبر و مشهور تاریخی و فرهنگی و حتی فقهی اسلام راه یافته است می‌نگرد خود را می‌بازد، و از وحشت بر خود می‌لرزد، آخر این همه خیانت و جنایت بر تاریخ اسلام چرا؟!!

با توجه به آن چه علمای اسلام و دانشمندان علم رجال در بارهٔ سیف بن عمر نوشته‌اند، او را در وضع و جعل این همه افسانه و دروغ چندان گناه کار نمی‌دانیم؛ زیرا او به حکم زندق‌های که به آن متهم بوده، و تعصب قبیلگی که داشته، و محیط زندگی و زادگاهش «عراق» - همان طور که حضرت استاد در مقدمهٔ جلد اول همین کتاب به آنها اشاره فرموده است - در ساختن و پرداختن چنان افسانه‌هایی خود را محق می‌داند تا برای قبیلۀ خویش - قبیلۀ تمیم - از هر در که شده، بزرگی‌ها و افتخارات بیافریند، و در اشاعۀ آنها به جان بکوشد. افسانه‌ها سر هم کند، و در عالم خیال پهلوانی‌ها بیافریند و قهرمان‌ها از قبیلۀ خود خلق کند، و کارهای عجیب، و خوارق عادات، معجزات و کرامات به آنها نسبت دهد. و به چشم دشمن دیرین قحطانی خود بکشد! و به حکم زندقۀ خویش، به خود حق می‌دهد تا برای محو اسلام، هر کار که صلاح می‌داند انجام دهد، اصحاب خوش نام، و

فرماندهان والا مقام، متعهد البته - از قبیلۀ تمیم - بیافریند و در صف صحابه حقیقی پیغمبر خدا جا زند، و از زبان آنها حدیث بیاورد!

اشخاص پرهیزکار و سرشناس و مورد احترام را مردمانی فاسد و تباہکار، و مردان فاسد و بی دین و متظاهر به اسلام را مردمی صالح و نیکو کار جلوه دهد.

در تاریخ اسلام دست ببرد، و زمان رویدادهای تاریخی را به میل خود پس و پیش کند، و فرماندهان جنگی را بنا به خواستۀ خویش تغییر پست و مقام دهد.

شهرها و رودها خلق کند و دست آخر حقایق تاریخی را با یک سلسله خرافات و اوهام در آمیزد تا بدین وسیله تاریخ اسلام را مشوش و غیر قابل اعتماد و پر از خرافات و مسخره نشان داده آن را از اعتبار بیندازد. مگر از دشمن اسلام چه این انتظاری می توان داشت؟!

سخن بر سر این نیست که سیف کار خوبی کرده است یا بد؛ سخن اینجا است که چرا این افسانه ها و دروغ و تهمت ها و خرافات در تاریخ اسلام و دیگر مصادر معتبر و معروف اسلامی راه یافته و به عنوان حقایق مسلم پذیرفته شده است؟!

چه شده است که سیف معروف به «دروغ گو» غیر قابل اعتماد، حدیث ساز ضعیف، متروک و ...» حدیثش و افسانه هایش در مهم ترین مراجع علمی و فقهی، و بزرگ ترین مصادر فرهنگی و ادب ما راه باز کرده، قرن ها امت اسلامی را به خود مشغول ساخته است؟!

چه دست یا دست هایی در کار بوده تا در عین اعتراف به دروغ گویی سیف و غیر قابل اعتماد بودنش، احادیث و افسانه های او در کتاب های وزین و معتبر جا باز کنند؟!

ما با همه احترامی که به طبری، پیشتاز همه تاریخ نویسان اسلامی، و ابن اثیر و ابن کثیر، و ابن خلدون و دیگر تاریخ نویسانی که قدم بر جای قدم طبری نهاده اند، و ابن حجر و ابن عساکر و ابن فتحون و مرزبانی و دیگر دانشمندان و نویسندگان مرجع و معتبر و بزرگ اسلامی می گذاریم، این حق را برای خود محفوظ می داریم که از اینان و امثال اینان بپرسیم با همه علم و اطلاعی که بر حال سیف و ارزش سخنانش داشته اند، چرا مطالب او را در کتاب های معتبر خود نقل کرده اند و برای اصحاب ساختۀ خیالات او در ردیف دیگر اصحاب واقعی پیغمبر شرح حال نوشته اند؟!

با حفظ این چرا، و چراهای دیگر، ما جداً عموم علما و دانشمندان، به ویژه علمای دینی اسلام را در عصر حاضر مسئول می دانیم، اینان باید فکری برای پاک سازی تمام مصادر اسلامی از هر گونه آلودگی و دست کاری چه از ناحیه سیف - که توفیق برداشتن نخستین قدم پس از گذشت دوازده قرن از تاریخ او نصیب استاد علامه و مجاهد کبیر ما

آقای عسکری گردیده و با تألیف کتاب‌های بسیار ارزشمند «عبد الله بن سبأ» و «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» شهادت و جسارت خود را در اقدام به این کار سراسر مخاطره آشکار ساخته است و چه غیر سیف بنماید، و از نو کتاب‌های تاریخ و سیره و دیگر معارف اسلامی را، دور از هر گونه آلودگی و تعصب تنظیم و در اختیار مسلمین قرار دهند.

اینک خدای را سپاس گزارم که توفیق ترجمه قسمت دوم از کتاب علمی و تحقیقی «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» تألیف حضرت استاد علامه مجاهد آقای عسکری بر حسب اشاره و زیر نظر جناب ایشان نصیب نگارنده گردید آن را به حوزه‌های علمیه و مجامع علمی و دانشمندان و محققین تقدیم می‌دارد با این امید که کتاب‌های عبد الله بن سبأ و یکصد و پنجاه صحابی ساختگی خود راه گشایی برای اقدام عموم دانشمندان متعهد در این مسیر الهی باشد.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَظِيمُ

تهران - شنبه 1361/6/5، مطابق با هفتم ذی القعدة 1402 هـ.ق
ع.م - سردار نیا

نامه‌هایی از یک دانشمند متعهد

از جمله علماء و دانشمندان خیر اندیش جهان اسلام که پیرامون تألیفات ما نامه‌های مهرآگین نوشته‌اند، یکی فقید جهان فضل و دانش، مرحوم «شیخ محمد سعید دحدوح» عالم و دانشمند حلب سوریا می‌باشد که در این جا به عنوان یاد بودی از آن مرحوم به نقل ترجمه دو نامه از او مبادرت می‌کنیم.

گفتنی است که نامه دوم را آن مرحوم پس از دریافت جلد اول کتاب «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» برای ما ارسال داشته است.

نامه اول

بسمه تعالی وله الحمد، و صلاة و سلامه علی سیدنا محمد و علی آله.
برادر دینی، و دوست ایمانیم. جناب حجة الاسلام آقای مرتضی عسکری.
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.
سپاس به این همه لطف و دوستی و برادرتان، و آن همه تلاش‌های
خستگی ناپذیرتان در راه تحقیق و کارهای خدا پسندانه، و همت و پشتکارتان
در آشکار ساختن حقایق، و جدا کردن سنگین از سبک، و صحیح از نادرست
و دروغ.
آن چه مرا بر آن داشته است تا خواستار کتاب‌ها و مؤلفات شما باشم،
علاقه شدیدی به درک حقایق و عطش پایان ناپذیرم به پی جویی از مطالب
صحیح و درست و خواهش بی انتهایم در به دست آوردن حاصل و اندیشه
آزاد، و میل شدیدی در به دست آوردن آراء و نظرات محققین است. تا این که
در موارد اختلاف به دلایل و براهینی چندان قوی و محکم دست یابم، که
جای هیچ گونه «اما» و «اگری» در آن نباشد.
و شما، که خدایتان پاداش خیر دهد، با این همه لطف که طی ماه‌های
گذشته با من داشتید، اعلام فرموده‌اید که به غیر از کتابی که خواسته‌ام، اخیراً
کتابی تألیف کرده و دارید. امیدوارم که لطف فرموده آن را از طریق آدرس
زیر ارسال فرمایید.

... و من پیشاپیش، تشکرات خود را از این همه محبت و زحمتی که
متحمل می‌شوید تقدیم می‌دارم و رسیدن ماه مبارک رمضان را با چنان شب-
ها و روزهای پر از رحمت و برکت الهی تبریک می‌گویم...

سلام و درود دوست دار و برادرتان را بپذیرید

محمد سعید دحدود

سوریا - حلب النوحیه، الزقاق المصبنه

20 شعبان 1349 برابر 18 ايلول 1974

نامه دوم

بسمه تعالی، و له الحمد، وصلاة و سلامه علی سیدنا محمد و علی آله و من اتبع هداه
برادر ایمانی و دوست دینیم، آقای سید مرتضی عسکری محترم السلام علیکم و
رحمة الله و برکاته.

نمی‌دانم کدام کلمه و جمله را در سپاس و ستایش از شما بنویسم تا جواب گوی آن
همه سعی و کوشش شما در بیرون کشیدن حقایق از تیرگی‌های جهل و ارائه آنها به
شیفتگان و پژوهندگان حق و حقیقت باشد. و از مجاهدات و کوشش‌هایی که در
کشفیاتتان برای نسل حاضر و آیندگان او اموری که قرن‌ها و قرن‌ها جزء حقایق مسلم
و غیر قابل انکار به حساب می‌آمدند به کار برده‌اید قدر دانی کند.

پیشینیان دانشمند ما، سیف را چنین تعریف می‌کردند:
سیف نزد همگان فاقد اعتبار است و سخنانش را ارجی نیست.

و ابن حبان می‌گوید:

سیف به زندقه متهم است.

و نیز می‌گوید:

سخنانش دروغ است.

با این همه هیچ کدام آنها از این حد تجاوز نکرده به آن جا نرسیدند که پرده از
رخساره دروغ‌هایش برگیرند و افسانه بودن داستان‌هایش را به مردم اعلام دارند و
آفرده‌های خیالات و اوهام او را معرفی نمایند. تا این که تو برادر محقق و ماهر آمدی
و عملاً به نسل حاضر و آیندگان خود این ضرب المثل پر مغز را ثابت کردی که «کم
ترک الاول للآخر = چه مایه کارها که پیشینیان بر عهده آیندگان خود نهاده‌اند» و
سخن ابو العلاء معری در حق او راست آمد، آن جا که می‌گوید: «و انی لآت بمالم
تستطعه الوائل = کاری می‌کنم که

پیشینان قدرت انجام آن را نداشته‌اند» تو این راه ناهموار را هموار ساختی، و با چراغی که بر افروختی آن را روشن و منور کردی، و دلیل‌ها و راهنمایی‌های متعدد بر آن مقرر فرمودی تا پی جویان وادی حق و حقیقت را در شناسایی دروغ‌هایی که مردم طی قرون و اعصار آن را بلور داشته و به آن خو گرفته تعصب می‌ورزند راهبر و راهنمون باشند، و آن گاه که نسل آینده بر آن زمینه فکری آماده، به بحث و بررسی حقایق بپردازد، جا دارد که ادعا کرده بگوییم:

«احترام و برتری پیشینیان محفوظ و مسلم است.»

شگفتی ما این جا است که فردی تحصیل کرده و محقق که از دانشگاه «الازهر» قاهره در علم حدیث دکترا گرفته است، ضمن مقدمه‌ای بر کتاب «المغنی فی الضعفاء» تألیف محمد بن عثمان ذهبی که سیف را زندیق دانسته است، می‌نویسد:

دلیلی بر زندقه سیف در دست نیست، بلکه اخبار و روایات وارده خلاف این مطلب را ثابت می‌کنند.

گویا به نظر آقای دکترا، دروغ بستن به رسول خدا (ص) و رزمندگان فتوحات صدر اسلام، و ایشان را به ارتکاب جنایات و خشونت و وحشی‌گری متهم کردن کار ناروایی نمی‌باشد!

کار تو نزد خداوند گرامی باد، و استقامت را به این مهم و انتشار دیگر موارد تحقیقات و نتیجه گیری‌های افکار و اندیشه‌های را آسان بگرداند، که به همین زودی-ها می‌بینیم که در جهان دانش و بینش امروز هر پژوهش‌گری در پیشگاه زحمات پر ارزش و در خور تقدیست سر فرود آورده دستاوردهای پر بار و سودمند تلاش‌های شبانه روزیت را ارج فراوان خواهند نهاد.

درود ما بر همه رادمردانی باد که دست به دست هم داده شما را در چاپ و انتشار چنین اثر ارزنده‌ای یاری داده در آخر ما را چنین تحفه‌ای گرانقدر ارزانی داشته‌اند.

امید آن که م را با ارسال مجلدات بعدی آن به هنگام انتشار مباهی فرمایید... و در پایان سلام گرم برادر و دوستتان را بپذیرید.

امضاء - محمد سعید دحدوح

سوریا - حلب - النوحیه

الزقال المصینه

37 - شوال 1394 هـ

1374/11/11 م.

تلخیص جامع

از آن جایی که مراجعه به بحث‌های گذشته این قبیل مباحث علمی خواننده را به درک مطالب و هدفی که در پیش داریم کمک و یاری می‌نماید، به جا دانستیم تا تلخیص جالب و عالمانه‌ای را که استاد عالی قدر جناب آقای «رشاد دارغوث» متفکر و اندیشمند معاصر لبنانی طی یک بحث مفید و مهم از نخستین جلد کتاب به عمل آورده است در این جا نقل کنیم.

شکل کتاب

«... کتاب یک‌صد و پنجاه تن صحابی ساختگی، تألیف استاد عسکری ربیس دانشکده اصول دین بغداد از نظر شکل و محتوی، یکی از کتاب‌های علمی بسیار ارزشمند و جالبی است که در این اواخر به جهان علم و دانش عرضه شده است. کتاب مزبور به وسیله آقای مرتضی عسکری ربیس دانشکده اصول دین در بغداد تألیف، و مؤسسه انتشاراتی «دار الکتب» بیروت انتشار آن را در 420 صفحه و به شرح زیر بر عهده داشته است:

هفتاد صفحه آن شامل فهرست‌های گوناگونی است تا از آن طریق مطالب مختلفی که در کتاب رفته است به سادگی معلوم و مصادر و مدارکی که کتاب بر آن تکیه کرده و بدان استناد نموده است مشخص گردد. هم چنین فهرست نام قبایل و خانواده‌ها، و حکومت‌های سرشناس که نامشان در آن رفته است، و نیز هواداران هر مذهب و مرامی از هر گروه و ملتی، راویان حدیث، شعراء، مؤلفین، آیات کتاب خدا، احادیث پیامبر اسلام، و شعر و یا اشعاری که به عنوان شاهد و دلیل آمده است، نام شهرها، روستاها، اماکن جغرافیایی و کشورها، وقایع و اتفاقات تاریخی، نامه‌ها و پیمان نامه‌ها و استوار نامه‌هایی که در این کتاب به هر صورت ذکری از آن رفته است همه و همه با روشی علمی و هر کدام در جای خود و به ترتیب و حروف تهجی و به صورت مستقل و جداگانه به چاپ رسیده است.

محتوب کتاب

اما مباحث این کتاب شامل معرفی 39 تن¹ از مجموع 150 اصحابی است که سیف بن عمر تمیمی، شخصاً ساخته و پرداخته و وجود خیالی آنها را صورت واقعی داده است، او زبان ایشان حدیث روایت کرده، و رویدادهای بزرگ تاریخی را بدون این که

¹ . در چاپ اول از این سی و نه نفر صحابی، بیست و یک نفر آنها تمیمی معرفی شده بودند اما در چاپ دوم این تعداد به بیست و سه تن افزایش یافته است.

واقعیتی داشته باشند به آنها نسبت داده است.

مؤلف محترم در مسیر رسیدن به چنین حقیقت تلخ و ناگواری، در سیری که بر تاریخ زندگی سیف داشته است به این حقیقت واقف می‌شود که: گر چه سیف به دروغ گویی و حدیث سازی اشتهاری تمام داشته و به زندقه متهم بوده است، اما گذشتگان نویسنده و مؤلف ما، تنها به خاطر دو جلد کتابی که او به نام‌های «الفتوح الکبیر و الرده - الجمل و مسیر علی و عایشه» به رشته تحریر در آورده است سیف را نه تنها وقایع نگاری بنام، بلکه روایت‌ها و سخنانش را از جمله مهم‌ترین مستندات تاریخی عصر پیشین اسلام شناخته- اند!!

مسئله زندیقان

سپس مؤلف به معنای زندقه در اصطلاح مردم، و معانی ویژه‌ای که در اصل داشته است پرداخته و به گروهی از یزدیقان بنام هم زمان سیف بن عمر، چون «ابن مقفع، ابن ابی العوجاء، مطیع بن ایاس» اشاره کرده است و پس از بحثی مفصل در این مورد نتیجه می‌گیرد که زندقه در آن روزگار در میان مردم که از آیین مانی و مانوی گری به اسلام گراییده بودند - بدون این که ایمان در دل‌هایشان راه یافته باشد - رواجی تمام داشته است. سپس می‌گوید:

اینان نمونه‌ای از یزدیقان بودند که رفتار و کردارشان بهترین نمودار چگونگی فعالیت مانویان زمان سیف می‌باشد. یکی از آنها، کتاب‌های زندقان را ترجمه می‌کند و در میان جوامع مسلمین منتشر می‌سازد، دومی سر برافراشته، بی باک و بی هیچ شرم و آزر می، لجام گسیختگی و بی بند و باری و فسق و تبهکاری، و پشت پا زدن به هر چه اخلاق و انسانیت است در میان جوانان مسلمین انتشار می‌دهد. و سومیشان، با حرارت‌تر و فعال‌تر از دوتای دیگر، کوشا و پر تحرک، در هر شهر و دیاری با پشتکاری شگفت انگیز دست به سست کردن، بنیان باورهای اسلامی مردم به جان می‌کوشد و چون دو یار دیگر خویش در پیشبرد عقاید و افکار زندقه خود آنی غفلت نمی‌ورزد، تا آن جا که زیر شمشیر جلا دهم دست از ایجاد شک و تردید در معالم اسلامی برنداشته اقرار می‌کند که به تنهایی چهار هزار حدیث از خود ساخته و در میان مردم انتشار داده است که در آنها حلال را حرام، و حرام را حلال و روا کرده است!! اگر این مرد - فرزند ابی العوجاء - توانسته است که به تنهایی فقط چهار هزار حدیث دروغ بسازد که ... سیف هزاران حدیث ساخته و پرداخته که در آنها پاک‌ترین و با ایمان‌ترین یاران رسول خدا را مردمی پست و فرومایه و بی دین! و در مقابل کسانی را که به ظاهر اسلام آورده، دروغ‌گو و متظاهر به اسلام بوده‌اند مردمی پاک دامن و دیندار و شایسته احترام معرفی کرده! بدین سان جهان علم و تحقیق را در برابر

این دو موضوع خلاف حق و حقیقت دچار سرگردانی و تححیر ساخته است.

او توانسته است تا افسانه‌های خرافی در اسلام وارد کند و به این ترتیب حقایق مسلم را در پس پرده ابهام و تردید پنهان سازد و از این راه تأثیری سوء و ناگوار بر عقاید و افکار مسلمانان بگذارد، و رأی و اندیشه بیگانگان را در باره این دین آسمانی تیره و کدر نماید.

تحریک احساسات

از جمله خراب کاری‌های سیف کوششی است که در باره احیاء و زنده کردن عصبیت جاهلیت به کار برده است. او به قبایل نزار که خداوندان زر و زور، سردمداران حکومت و قانون از خلفای راشدین، و اموی و عباسان همگی از همان قبیله بوده‌اند! تعصبی عجیب از خود نشان می‌دهد. در این جا مؤلف دانشمند آن چه را که از تعصبات خشک قبیلگی بین قبایل نزار و مضر و قبایل قیس و یمانی از فخر و خود ستایی خویش، و دشنام و توهین و زشت گویی دیگری از پیش از اسلام رفته است؛ و استمرار این تعصب و دشمنی را زیر لوای اسلام به تفصیل به شرح می‌نشیند و در ضمن آن می‌گوید:

پیامبر خدا به مدینه که محل سکونت دو قبیله اوس و خزرج که هر دو یمانی بودند هجرت فرمود، و با آن حضرت عده‌ای که به «مهاجر» لقب یافتند از قبیله مضر نیز به مدینه هجرت کردند. این دو قبیله متخاصم که دشمن دیرین یک دیگر بودند در طول مجاورت خود در شهر مدینه دو بار چنان رویاروی یک دیگر قرار گرفتند که نزدیک بود آتش چنگ بر افروخته شود. در نخستین مرتبه رسول خدا شخصاً دخالت کرد و آن آتش را که می‌رفت تا زبانه کشد و خانواده‌ها را در کام خود فرو برد، به سرپنجه تدبیر و قدرت اسلام خاموش فرمود. و در دومین بار که نشانه بر انگیختن احساسات قبیلگی و تعصبات جاهلیت پس از وفات رسول خدا بر سر خلافت پیغمبر خدا بروز کرد و چیزی نمانده بود که خون‌ها بر زمین بریزد و بر اثر آن اسلام نو پا از میان برود، با درایت و فراست شخص امام علی پسر عمو و داماد پیامبر خدا فرو نشست و خاموش شد.

مؤلف محترم به نیکو ترین وجهی شرح می‌دهد که با توجه به این که اساساً تعصب مردود و منفور و مایه انزجار و بیزارى است و برای جهان ادب و شعر عامل کثرت و فراوانی، ولی سیف به هیچ یک از این موارد توجهی نداشت و هر چه می‌کرده است، بنا به فرمان تعصب خود می‌کرده و از این رو است که او گروهی شاعر آفریده است تا با اشعارشان از افتخارات و سرافرازی‌های ساخته و پرداخته سیف برای قبیله مضر به ویژه خاندان تمیم پاسداری و نگهبانی کنند، و نیز برای رسول خدا عده‌ای اصحاب از خانواده خود «تمیم و قبیله مضر» خلق کرده است که همگی دارای فضیلت و اعتبار و پیش قدمی

در پذیرش اسلام می‌باشند. و هم از مضر، گروهی فرماندهان سپاه و راویان حدیث آفریده و به این مقدار از فضیلت و برتری برای مضر و خانواده خود از تمیم بسنده نکرده بلکه به حکم تعصب و خود برتر بینی برای تثبیت مفاخر قبیله خویش دست به دامن اجته شده و جنّیانی آفریده است تا در هوا سرود مفاخر و سرافرازی‌های گردان و دلاوران تمیم و مضر را بخوانند و به گوش جهانیان برسانند! و نیز از غیر قبایل مضر، برای قبیله خویش هوا خواهان و طرفداران و سپاهیان ساخته که برای اعتلای نام خاندان تمیم و مضر و در زیر لوای آنها در جنگ‌ها شرکت کرده تا به فضل وجود آنان افتخارات درجه دومی نیز به دست آورده باشند!

رد پای سیف در مصادر علمی و فرهنگی

بدین سان، و از این دست خلق و آفرینش سیف، گروهی بزرگ از صحابه و تابعین دروغین و افسانه‌ای، در صف اصحاب و تابعین واقعی رسول خدا وارد می‌شوند و در تاریخ اسلام برای خود جا باز می‌کنند!! و در آخر مؤلف محترم نشان می‌دهد که سایه شوم این دروغ‌ها و افسانه‌ها و اختلاط حقایق و مجاز سیف، بعدها بر کتاب‌هایی که به جمع و شرح حال اصحاب و تابعین پرداخته‌اند گسترده شده و مکانی مخصوص به خود اختصاص داده‌اند مانند:

معجم الصحابه، بغوی، در گذشت به سال

317

اسد الغابه، ابن اثیر، در گذشت به سال

630

اصابه، ابن حجر، در گذشت به سال 852

و بسیاری از مصادر و کتاب‌های تراجم

دیگر.

همین هرف در کتاب‌هایی که در شرح حال سران سپاهی خاصه فتوح پرداخته‌اند تعقیب شده است از قبیل کتاب‌های:

طبقات ابو زکریا در گذشته به سال 334

تاریخ دمشق ابن عساکر در گذشته به سال 571

و کتاب‌های دیگر. تا آن جا که ناگزیر برای رفع ابهام و موارد اشکال از نام و شهرت و خاندان این قبیل پهلوانان افسانه‌ای و اماکن و آوردگاه‌های دروغین و خیالی که به هر تقدیر بنا به خواسته سیف این پهلوانان و نقش آفرینان در آن جا خودی نشان داده‌اند. کتاب‌ها نوشته شده و بر آنها شرح و تفصیل نگاشته‌اند؛ بالاخره این دروغ‌ها و افسانه‌ها سایه کابوس گونه و سنگین خود را بر کتاب‌های تاریخی وزین و معتبری چون «تاریخ طبری، ابن اثیر، ذهبی، ابن کثیر، ابن خلدون» گسترانیده است. حتی کتاب‌های ادب و فرهنگ، چون

«اغانی» اصفهانی، و فرهنگ نامه‌هایی مانند «لسان العرب ابن منظور» و کتب حدیث چون «صحیح ترمذی» از دست اندازی‌ها و تجاوزات دروغ‌ها و افسانه‌های سیف در امان نمانده‌اند.

کوتاه سخن

این که استاد عسکری در این جلد از کتاب خود 39 تن از تعداد 150 صحابی دروغین سیف را (که سال‌ها و قرن‌ها خود را پشت نقاب حق و وجود عینی پنهان کرده بودند و وجودشان غیر قابل انکار بود) شناسایی و معرفی و مشخص کرده است که تعداد بیست تن از این صحابه افسانه‌ای از خانواده تمیم یعنی از خویشان و بستگان نزدیک سیف می‌باشند و مؤلف برای هر یک از آنها فصلی جداگانه اختصاص داده و با دقت و روشی علمی پیرامون آن به بحث و تحقیق پرداخته و سپس با مقایسه و مقابله سخنان سیف در زمینه آنها و سخنان دیگر مورخین با دلیل قاطع و غیر قابل انکاری افسانه بودن و خیالی بودن یکایک آنها را ثابت کرده است. باور ما این است که چنین بررسی و تحقیقی موضوعی که صرفاً جنبه علمی دارد.

در این راه پر خطر و پر فراز و نشیب، وسیله چنین کتابی و به همت تحقیقات استاد عسکری، آغاز گردیده است، به پایمردی علمای دین، و پژوهندگان حقایق که بیش از دیگران درخور چنین فعالیتی هستند، نسبت به پاک سازی آثار گرانقدر اسلامی از لوث آلودگی‌ها، نه تنها اعتقادی، بلکه هر دو لحاظ فقهی و دینی اقدام شود که چه بسا در پشت این قبیل موارد چهره این دروغ، و یا سیمای آن دست کاری و یا هر دوی این‌ها نهفته باشد. با انتشار چنان حقایقی، و آغاز چنین فعالیتی، استاد عسکری کوشش مثمر و پر بار خود را در خدمت به جهان تمدن و دانش، به ویژه جهان اسلام که بزرگ‌ترین نیروی محرکه تمدن و سعادت و خیر دنیا و آخرت را به طور یکسان به انسان‌ها عرضه داشته به کار برده است.

(راشد دارغوث)

سخنی از مؤلف

نخستین جلد این کتاب برای اولین بار در سال 1387 هـ به چاپ رسید و فرصتی برای تحقیق در اشعاری که در آن به ثبت رسیده بود به دست نیامد. علت این بود که من اشعار را از دست نوشته‌های بد خط که غالباً از لحاظ لفظ و عبارت پر از اشتباه و غلط بود فراهم کرده بودم.

این شتاب در چاپ، و عدم بررسی در اشعار به این مناسبت بود که دانشکده اصول الدین¹ را که در بغداد پایه‌گذاری کرده بودیم، در آن هنگام تازه فعالیت خود را آغاز کرده بود و ناگزیر بودیم تا با چاپ کتابی علمی، آن را به دیگر مؤسسات و دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها بشناسیم.

بدین سبب صلاح دیدیم که کتاب را با همان شکل و محتوا به عنوان یکی از انتشارات دانشکده به چاپ رسانده منتشر سازم. زیرا تحقیق در عبارات و تلقظ اشعار آن هم پس از ثبوت ساختگی بودن شعر و شاعر، و حتی حوادث و اتفاقاتی که موجب سراییدن چنان حماسه‌ها و اشعاری شده بود نه تنها ضرورتی نداشت بلکه بر اساس کتاب و مطالعه علمی آن زیانی وارد نمی‌ساخت.

گذشته از این، قرار بود تا جلد اول اختصاص به رجال صحابی ساختگی تمیم داشته باشد. ولی برای نشان دادن انواع دروغ‌سازی و آفرینش صحابیان غیر تمیم، روا دیدم که به آخر کتاب چند تن از صحابیان غیر تمیم سیف را نیز اضافه کنم و به این ترتیب جلد

¹ . دانشکده اصول الدین در سال 1384 هـ در بغداد تأسیس گردید و دانشجویان آن در رشته‌های «علوم قرآن، حدیث، ادبیات عرب...» به اخذ لیسانس نائل می‌شوند. و ما در آن موقع کوشش داشتیم تا پیش از فارغ التحصیل شدن اولین گروه دانشجویان خود، هم ترازوی لیسانس آنها را در دانشگاه بغداد، و دیگر دانشکده‌ها در جهان به ثبت رسانده باشیم.

نخستین کتاب (به زبان عربی) در بیروت به چاپ رسید و انتشار یافت. دیری نپایید که کتاب مزبور مورد استقبال شدید قرار گرفت تا جایی که برخی از ناشران از من خواستند تا با اعاده چاپ آن از طریق افسس موافقت کنم. من با توجه به آن چه گذشت و شرح علت آن، با در خواست آنها موافقت نکردم؛ اما با وجود عدم موافقت، کتاب تجدید چاپ شد و هزاران نسخه دیگر از آن در اختیار علاقمندان قرار گرفت.

لازم به ذکر است که این جانب در خلال آن ایام به تحقیق و تصحیح اشعار مورد بحث اشتغال داشتم و چون از آن فراغتی حاصل آمد، با حذف صاحبیان غیر تمیم از آخر کتاب، و افزودن شرح حال دو تن دیگر از صاحبیان ساختگی تمیم سیف در پایان آن، به چاپ مجدد آن اقدام شد و در حقیقت می توان گفت که نخستین جلد کتاب یکصد و پنجاه صحابه ساختگی تکمیل و تصحیح شده در سال 1383 هـ در بغداد به چاپ رسیده است...

از خدای بزرگ در پیگیری این مطلب و تکمیل مباحث علمی آن یاری می جویم.

مرتضی العسکری

بخش 1

زمینه‌های بحث

- * نگرش کوتاه به گذشته.
- * چه عواملی باعث انتشار دروغ‌های سیف بن عمر شده است؟
- * ده کتاب دیگر که از سیف بن عمرو نقل قول کرده‌اند.

نگرش کوتاه به گذشته

در کتاب‌های «عبد الله بن سبأ» و نیز نخستین جلد از کتاب «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» دیدیم که احادیث و سخنان بی پایه و دروغ سیف، در کتاب‌های معتبر و مصادر مهم فرهنگ و معارف اسلامی چنان راه یافته که هر دانشمند محقق را دچار سرگردانی و حیرت می‌سازد.

در جلد اول همین کتاب عواملی را که باعث انتشار دروغ‌های سیف گردیده به طور مشروح و مفصل آورده‌ایم که به طور اختصار و اشاره به شرح زیر آورده می‌شود:

1_ سیف سخنانش را باب مذاق و مطابق میل و خواسته قدرتمندان زمانش، و هم چنین زورمندان هر دوره چنین پایه گذاری کرده است که قدرت حاکم در هر عصری مؤید آن است!

2_ سیف از نقطه ضعف مردم ساده دل که مشتاقانه خواستار شنیدن مناقب و کارهای شگفت انگیز در گذشتگان به اصطلاح صالح خود می‌باشند استفاده کرده و تا توانسته است خواسته این ساده دلان زود باور را با خلق قهرمانی‌ها و کرامات برای آنها بر آورده کرده است.

3_ سیف عاشقان شعر و حماسه و دوست داران ادب را نیز از نظر دور نداشته و باب میل آنها شعرها سروده و حماسه‌ها سر داده و محفل آنان را نیز با سروده‌های تاریخی و حماسی خود گرمی بخشیده است.

4_ مورخان، راویان، وقایع نگاران و جغرافی دانان را نیز از خوان بی دریغ دروغ‌های راست نمود سیف بهره‌ای کافی بوده که تا توانسته‌اند برای کتاب‌های خود از مدارک تاریخی و حوادث و رویدادهایی که هرگز به وقوع نپیوسته و اماکن، رودها، کوه‌هایی که هرگز بر روی زمین وجود نداشته‌اند، مطلب فراهم کرده‌اند.

5_ خوش گذرانان، ثروتمندان، و مترفین را از افسانه‌ها و دروغ پردازی‌های

سیف، محفل انس و شادی نه تنها گرمی و شوق است، بلکه حرارت و داغی است! سیف برای شب زنده داری‌های مستانه این دسته از خلق الله نیز قصه-ها، و داستان‌های شیرین و نمکین، از رویدادهای شگفت انگیز و رؤیا آفرین در کیسه پر از مکر و نیرینگ خویش آماده و مهیا دارد.

6_ علاوه بر همه این‌ها، سیف بن عمر این افسانه پرداز قرن دوم هجری این شانس را داشته است که در صدر نویسندگان جهان اسلام قرار گیرد، و همین تقدم زمان برای سیف، و انی که غالب دانشمندان و نویسندگان اسلام، زمانش پس از عصر و زمان سیف بوده است، بزرگترین عامل برای نقل افسانه‌ها و دروغ‌های وی گردیده و شگفت آور این که این اقبال در حالتی است که بیشتر همان نویسندگان، سیف را مردی دروغ‌گو، حدیث ساز، شناخته و حتی به زندق‌اش متهم کرده‌اند!¹

همین امتیاز که سیف نویسنده‌ای بوده است که در ربع اول از قرن دوم هجری دو جلد کتاب تاریخ (افسانه و حقایق آمیخته به افسانه) به رشته تحریر در آورده است، موجب آن شده تا پیش تازان در تألیف اسلامی، از کیسه پر از نیرنگ و فسون این شاید روزگار بهره‌ها ببرگیرند و کتاب‌های وزین و معتبر خود را به افسانه‌ها و دروغ‌های این خرابکار واقعی اسلام آلوده سازند!

عده‌ای از صدر نشینان نویسندگی در تاریخ و فرهنگ اسلامی که از سیف بن عمر نقل کرده‌اند به شرح زیر می‌باشند:

1. ابو مخنف، لوط فرزند یحیی متوفی به سال 157 هـ.
 2. نصر فرزند مزاحم فرزند یحیی متوفی به سال 208 هـ.
 3. خلیفه فرزند خیاط فرزند یحیی متوفی به سال 240 هـ.
 4. بلاذری فرزند یحیی متوفی به سال 257 هـ.
 5. طبری فرزند یحیی متوفی به سال 310 هـ.
- و ده‌ها نویسنده بنام و قابل احترام دیگر.

این‌ها و نظایر این‌ها عواملی بودند که باعث شدند تا سخنان سیف و دروغ‌هایش در مصادر معتبر و مهم اسلامی راه یابد که ما به تعداد 68 مصدر آن در جلد اول همین کتاب اشاره کرده‌ایم، و اینک بر آن فهرست چند مصدر معتبر دیگر که مطلب از سیف بن عمر گرفته‌اند به شرح زیر می‌افزاییم:

¹ . مشروح عوامل انتشار احادیث سیف را در جلد اول این کتاب، ص 105_124 مطالعه کنید.
«مترجم»

69_ ابو القاسم, عبد الرحمن فرزند محمد بن اسحاق منده در گذشته 427هـ در کتاب «اتاریخ المستخرج من کتب الناس فی الحدیث»
 70_ الصاغی, حسن بن محمد القرشی, العدوی العمری در گذشته به سال 650هـ در کتاب «در السحابه, فی بیان مواضع و فیات الصحابه»
 71_ عبد الحمید, فرزند ابی الحدید معتزلی متوفی به سال 655 یا 656هـ در کتاب «شرح نهج البلاغه»
 72_ مقریزی, تقی الدین احمد بن علی بن عبد القادر متوفی به سال 848هـ در کتاب «الخطط»
 به طوری که مشاهده می‌کنید, شاخه‌هایی از دروغ‌ها و افسانه‌های سیف بن عمر تنها در 78 جلد از کتاب‌های معتبر و وزین اسلامی, (تا آنجا که ما دسترسی به آنها داشته‌ایم) و مربوط به بحثی که در پیش رو داریم راه یافته است. اینک برای مزید اطلاع و راهنمایی محققان صفحات مدارک اخیر الذکر را نیز مشخص می‌نماییم:

مدارک بحث گذشته

1. تاریخ المستخرج من کتب الناس فی الحدیث, باب الصاد, در شرح حال صخر بن لوزان پدر عبید بن صخر.
2. در السحابه صاغی, شرح حال اسعد بن یربوع ص 14.
3. در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی, ج 4, ص 186.
4. خطط مقریزی صفحات, ج 1, ص 151 و 156 و ج 4, ص 146 ط مصر 1324هـ..
5. فتح الباری, ج 7, ص 58 و 56.
6. تاریخ خلفا سیوطی, ص 81 و 97.
7. کنز العمال, ج 11, ص 323 و جلد 12, ص 155 و 239 و 15 و 69 و 232.

بخش 2

صحابی ساختگی را از کجا بشناسیم؟

- * مقدمه‌ای کوتاه
- * سیری در زندگانی سیف و عصر او
- * شناسایی صحابی ساختگی
- * مقایسه بین اخبار صحابیان ساختگی و حقیقی
- * نام چند تن از اصحاب ساختگی سیف

* مقدمه‌ای کوتاه *

اساس مباحث مختلف کتاب عبد الله بن سبأ و نیز این کتاب بر این امر استوار است که ثابت کنیم سیف بن عمر تمیمی سازنده و خالق این افسانه‌ها و قهرمانان آن و اماکن و جاهای خیالی آن بوده است دلیل ما از این قرار است:

* * *

در اسلام و نزد علما و دانشمندان اسلامی «روایت= نقل قول» اساس علوم مختلف چون تاریخ و فقه و تفسیر و دیگر فنون ادب و فرهنگ را تشکیل می‌دهد، و بغیر از آن، منبع کسب خبر دیگری نمی‌شناسند. در حالی که دیگران فی المثل برای تکمیل معلومات خود احیاناً به آثار و علایم و جز این‌ها مراجعه کرده و می‌کنند.

از آن جایی که برای علمای اسلام وضع چنان است که گفتیم، اینان ناگزیرند تا روایت مورد نظر را نسل به نسل از پیشینیان خود تعقیب کرده و به این ترتیب خود را به زمان وقوع خبر و مصدر روایت برسانند. راه رسیدنشان به منشاء خبر تنها همین است و از آن منحرف نمی‌شوند و از جایی هم الهام نمی‌گیرند.

اینک اگر به کتاب‌های دانشمندان اسلامی در علوم می‌که یاد کردیم مراجعه نماییم، ایشان را در آن چه که روایت کرده‌اند در یکی از این دو دسته می‌یابیم:

گروهی از ایشان چون (طبری، خطیب بغدادی، و ابن عساکر) سند هر خبر و روایتی را که در تاریخ‌های خود آورده‌اند ثبت و مشخص کرده‌اند. و گروهی دیگر مانند (مسعودی در مروج الذهب، و یعقوبی، و ابن اثیر، و ابن خلدون) در تاریخ‌هایشان سند روایت خبری را که آورده‌اند به دست نداده‌اند.

حالا با توجه به توضیحاتی که در این زمینه داده شد می‌گوییم: نزد نویسندگان متأخری، خبری دیده می‌شود که سند آن را ذکر نکرده و حتی مشخص ننموده است که این خبر را از کجا آورده است. مطلب را پی می‌گیریم و با مراجعه به کتاب‌های دیگر، همین خبر را عیناً در نوشته دانشمندان متقدمی می‌بینیم و پس از بحث و

بررسی درمی‌یابیم که منشاء خبر برای آن دانشمند متأخر، همین نویسندگان و دانشمند مقدم بوده است نه کسی دیگر. این جا است که حکم می‌کنیم، خبر مزبور را فلان دانشمند متأخر، از فلان دانشمند متقدم بر خود گرفته است.

مثال زیر مطالب بالا را کاملاً روشن می‌کند:

افسانه سبائیان را که در جلد اول کتاب عبد الله سبأ آورده‌ایم، در همان جا ثابت کرده‌ایم که این افسانه را تاریخ نویسان پیشین، و نویسندگان متأخر و محققین و حتی مستشرقین، هر کدام به نوبه خود یکی از دیگری گرفته‌اند و سند و مدرک آنها در این داستان به یکی از چهار مصدر زیر منتهی می‌شود:

1. تاریخ طبری؛ متوفی سال 310 هـ

2. تاریخ دمشق؛ ابن عساکر متوفای سال 571 هـ

3. التمهید و البیان؛ ابن ابی بکر متوفای سال 741 هـ

4. تاریخ اسلام؛ ذهبی متوفای سال 748 هـ

مطلب را پی می‌گیریم و اسناد داستان سبائیان را در آن مصدر به جست و جو می‌نشینیم و در نتیجه متوجه می‌شویم که همگی آنها مطلب خود را فقط از سیف بن عمر گرفته و در تاریخ خود ثبت کرده‌اند و سلسله اسناد خود را تا به سیف بن عمر دقیقاً تعیین و مشخص نموده‌اند. و این جا است که پس از این همه پی گیری بر ما ثابت و مسلم می‌شود که در ذکر این افسانه‌ها، سیف منحصر به فرد است، و داستان سبائیان با آن همه آب و تاب فقط و فقط از مغز او تراوش کرده است نه شخص دیگر!

سیری در زندگانی سیف و زمان او

در این نوبت شخص سیف را مورد مطالعه قرار می‌دهیم و در این سیر و سیاحت متوجه می‌شویم که:

1_ سیف فعالیت ادبی خود را در ربع اول قرن دوم هجری آغاز کرده است. قرنی که در آن تعصبات قبیله‌ای در جهان عرب غوغا می‌کرد و شعرا و سخنوران قبایل خاصه عدنان از شمال شبه جزیره، و قحطانیان ساکنان جنوب، در مدح و ثنای خویش و هجو و بد نام ساختن دیگری به جان یک دیگر افتاده، شمالیان، جنوب نشینان را، و جنوبیان ساکنان شمال شبه جزیره را به باد دشنام و ناسزا گرفته و عظمت، نسب، شخصیت و افتخارات خود را برخ دیگری می‌کشیدند. در این میان سیف که مردی عدنانی و سخت متعصب بوده است، در اظهار تعصبات قبیله‌ای با خلق و اشاعه افسانه‌ها و قهرمانان خیالی از قبایل مختلف عدنان خاصه تمیم و به خصوص خاندان خویش تیره «اسید» و ساختن

اشعار و حماسه‌ها از دیگران سبقت ربوده بدان وسیله برای قبایل عدنان افتخار و شرف خلق کرده، قحطانیان را به جبن و بزدلی و شکست و خواری و فتنه انگیزی و شرارت متهم می‌کند.

افسانه سبائیان سیف روشن‌گر همین مطالب است، او با خلق این افسانه، دامن آلوده برخی از سران قبایل عدنان را پاک، و قحطانیان بی گناه را به فتنه انگیزی و هزاران بدی دیگر متهم می‌سازد.

2_ از طرفی می‌بینیم عراق که موطن اصلی و زادگاه سیف است، در آن روزگار محل مشاط و فعالیت زندیقان بوده و آنها با تمام قوا می‌کوشیده‌اند تا مسلمانان را از مسیر اسلام منحرف سازند، و در این راه از خلق و اشعه احادیث دروغ فروگذار نمی‌کردند، و برای رسیدن به چنین هدفی به هر وسیله‌ای چنگ می‌زدند.

در این زمینه می‌بینیم که سیف نیز با دروغ پردازی‌ها و افسانه سازی‌ها و جنایاتش به تاریخ اسلام، دست کمی از هم پالکی‌های زندیق خود ندارد. و این در حالی است که دانشمندان پیشین او را نه تنها مردی دروغ‌گو و غیر قابل اعتماد معرفی کرده‌اند، بلکه به زندق‌هاش نیز متهم ساخته‌اند.

3_ ما روایت‌های سیف را در کتاب عبد الله بن سبأ، بر حسب تقدم رویدادهای آن، یعنی از آغاز سخنانش پیرامون (مأموریت اسامه، و سقیفه بنی ساعده، و جنگ‌های ارتداد، و دست آخر فتوح) را یکان یکان با روایت‌های غیر سیف در همان موارد مقایسه کرده‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که:

جعل اسناد

سیف به شیوه تاریخ نویسان برای افسانه‌هایش سند جعل می‌کند تا افسانه‌ها و دروغ‌هایش راست و واقعی جلوه کنند. او سخن خود را از زبان راویانی بازگو می‌کند که در اصل وجود خارجی نداشته و نام چنان اشخاصی جز نود سیف یافت نمی‌شود، و دیگر دانشمندان از آنها نام نبرده‌اند. برای قهرمنانش پهلوانی‌ها و نام آوری‌ها خلق، و اماکنی می‌آفریند که چنان دلاوری‌هایی در آن جا به وقوع پیوسته است.

نویسندگانی که نقش آفرینان خیالی سیف را گرفته‌اند

در این جا به یک موضوع سخت تکان دهنده برمی‌خوریم. و آن این که دانشمندانی را سراغ داریم که با وجود شناخت کاملی که در حق سیف دارند، و او را ردی دروغ‌گو دانسته به زندیقه‌اش متهم می‌کنند. با این وصف برای هر یک از قهرمانان خیالی و افسانه‌ای سیف در کتب رجال خود شرح حال نوشته! و جغرافی دانان در کتاب‌های جغرافیای خود نام شهرها، رودها، و اماکن دروغین او را به ثبت رسانیده‌اند و سند همه آن دانشمندان در مطالبی که آورده‌اند فقط و فقط روایت‌های ساختگی سیف بوده است. و به این ترتیب نام‌های اماکن و شهرهای خیالی سیف در کتاب‌های جغرافیایی اسلامی، و اسامی اشخاص و قهرمانان افسانه‌ای او و راویان خیالیش، فرماندهان سپاه و شعرا و سخنوران، و نیز نامه‌ها و اسناد تاریخی که هیچ کدام آنها در اصل وجود خارجی نداشته و تنها زاده فکر و اندیشه این افسانه پرداز قرن دوم هجری بوده‌اند هر یک به جا و بنا بر موقعیتی که به آنها داده است در کتاب-های مربوط آن دانشمندان به عنوان حقیقتی غیر قابل انکار به ثبت رسیده‌اند! این‌ها همه حقایق تلخی است که پس از صرف سال‌ها عمر و دقت و تحقیق که ما حاصل آن را طی بحث‌های آینده می‌خوانیم ما را به دست آمده است؛ باشد که چراغی فرا راه رهروان حق و حقیقت گردد، و نقاب از رخساره اسلام و تاریخ حقیقی آن برگردد، و بالاتر از همه، حقایق اسلامی را به مسلمین جهان و دیگر جهانیان عرضه دارد.

شناسایی صحابی دروغین

برای شناسایی صحابی افسانه‌ای سیف، چنان چه در ضمن مطالعه خبری به نام صحابه‌ای برخورد کنیم که وجود چنین شخصی به نظر مشکوک آید، قبل از هر چیز اسناد این خبر را در همان کتاب با دقت مورد مطالعه قرار می‌دهیم. با توجه به این که ما سیف را قبلاً شناخته‌ایم چنان چه سند این خبر به سیف منتهی نشد، بحث و پی جویی را پیرامون صحابی مزبور رها می‌کنیم و او را آفریده سیف به حساب نمی‌آوریم.

اما اگر سند روایت به سیف منتهی شد در این جا است که فعالیت و پی-گیری شدید و پر دامنه ما آغاز می‌شود و در مصادر مختلف و کتب و منابع متعدد اسلامی به بحث و بررسی می‌پردازیم تا آن چه را که در سخنان سیف آمده است، با روایتی که از طریق غیر سیف در همان زمینه آمده مقایسه و مطابقتی دقیق انجام دهیم. در این جا اگر نام صحابی مشکوک، در روایات غیر سیف آمده باشد، بحث و پی جویی را پیرامون او رها می‌کنیم و او را ساختگی نمی‌شناسیم. اما اگر نام آن صحابی را جز در روایات سیف، در جای دیگر ندیدیم آن وقت است که حکم می‌کنیم که: چون این مطلب، و نام چنان کسی، یا اسم چنان جایی، و بالاخره مشخصات چنان راویانی را تنها سیف بن عمر گفته و در جای

دیگر و نزد مصدر دیگری از آن سراغی نمی‌توان گرفت؛ این شخص صحابی، یا آن راوی خبر و یا آن جا و آن مکان وجود خارجی نداشته دروغ محض و زائیده افکار و خیالات سیف بن عمر است. مثالی در این مورد می‌آوریم:

یک فامیل تمیمی

ما پیرامون خانواده سرشناسی چون مالک تمیمی به اخبار بسیار زیاد و متعددی در کتاب‌های معتبر مکتب خلفا بر می‌خوریم که در میانشان چهره‌های سرشناس و صحابی معروف، دو برادر قهرمان نوادگان مالک تمیمی، یکی به نام قعقاع و دیگری به نام عاصم فرزندان عمرو وجود دارند. هم چنین عمو زاده‌های ایشان و دیگر نوادگان مالک تمیمی مانند اسود فرزند قطبه و فرزند او صحابی دیگری به نام نافع فرزند اسود، یعنی نتیجه مالک، و سایر افراد بنام و محترم آن خانواده بزرگ تمیم به چشم می‌خورد. ما در امر این خانواده، مخصوصاً به علت کارهای خارق العاده‌شان مشکوک می‌شویم. بنا بر این طبق قراری که داریم هر چیزی را که در باره هر کدام از افراد این خانواده آمده باشد، یکی یکی از مصادر متعدد و مختلف اسلامی جمع آوری می‌کنیم. آن گاه به تطبیق اخبار بدون سند، و اخباری که دارای سند روایت می‌باشند پرداخته سپس به بحث و بررسی همه آنها می‌پردازیم و متوجه می‌شویم که تمام اخباری که از قعقاع می‌گردند، و نیز تمام روایاتی که از برادر او عاصم سخن می‌گویند بر چهل روایت بالغ می‌شوند. و روایات مربوط به اسود بن قطبه و فرزندش نافع که نزدیک به بیست روایت است همه از سیف بن عمر تمیمی نقل شده‌اند!

اسناد روایات سیف در باره قعقاع

اکنون نوبت به بررسی اسناد روایت‌هایی می‌رسد که از قعقاع سخن می‌گویند. ما در این بررسی به نام سی راوی برخورد می‌کنیم که چنین نام‌هایی جز در احادیث سیف، در احادیث دیگران دیده نمی‌شوند. در میان این اخبار، نام یکی از این راویان مخصوصاً در سی و هشت حدیث سیف که از قعقاع سخن می‌گوید آمده است. و نام راوی دیگر در پانزده حدیث، و سومین راوی در ده حدیث، و راوی چهارمی در هشت حدیث سیف در باره قعقاع آمده است.

نام چهار تن از این راویان، در دو حدیث سیف در باره قعقاع به یک جا آمده و بقیه هر کدام در یک حدیث، و گاه نیز در یک حدیث، بیش از یک تن از همان راویان نام برده شده است. راویانی که همگی ساخته و پرداخته خیال سیف بن عمر تمیمی

می‌باشند.

بررسی اسناد روایات سیف در باره عاصم

در بررسی اسناد روایت‌هایی که سیف در باره عاصم آورده است، به نام دوازده راوی مخلوق خیالات او بر می‌خوریم که نام آنها را جز نزد سیف، نزد هیچ کس دیگر سراغ نتوان گرفت. نام یکی از این راویان در بیست و هشت حدیث سیف از عاصم تکرار شده، و نام راوی دیگر در شانزده حدیث. اما گاه نیز در یک حدیث سیف در باره عاصم، نام بیش از یک راوی در آن برده شده است.

علاوه بر این دوازده تن راوی با نام و مشخصات سیف اسناد دیگری چون «مردی از بین بکر» و یا «مردی از بنی سعد» و یا «آن کس که فتح شوش را گزارش کرده است» و امثال این‌ها، ارائه می‌دهد که سخت مجهول الهویه و بی نام و نشان می‌باشند.

اسناد روایات سیف در باره اسود و فرزندش

در اسناد روایت‌های سیف در باره اسود و فرزندش نافع نام نه راوی ساختگی و چند مجهول الهویه دیگر به جز آنهایی که در مورد عاصم گفتیم آمده است که هم چنان مجهول و ناشناخته باقی مانده‌اند.

این وضع اسناد احادیث او است از خانواده مالک، که اخبار و احوال قهرمانان و نقش آفرینانش را از زمان رسول خدا، داستان سقیفه بنی ساعده، جنگ‌های ارتداد در جزیره العرب و فتوح و کشور گشایی در عراق و شام در زمان خلافت ابو بکر، و نبرد و جنگ‌آوری‌ها، و فتح پیروزی‌هایشان را در سرزمین عراق، شام، ایران در دوره خلافت عمر و عثمان و امام علی حتی زمان معاویه بازگو کند.

سیف برای افراد این خانواده قهرمانی‌ها در جنگ‌های خیالی خود می‌آفریند و حماسه‌های رزمی می‌سراید و حکمت استان‌های مختلف را در اختیار آنها می‌گذارد، کرامات و کارهای خارق عادات به آنها نسبت می‌دهد و مطالب دیگر که فقط و فقط نزد سیف بن عمر یافت می‌شود. از طرفی پس از تحقیق و بررسی در اخباری که نام آن قهرمان رفته است بر ما ثابت شد که تمام روایت‌هایی که از این دلاوران سخن می‌گویند و سند ندارند، فقط در این جا سند آن را حذف کرده‌اند!

برای اطمینان بیشتر و صدور حکمی قطعی در افسانه بودن این قهرمانان و اخبار مربوط به آنان بحث و بررسی عمیقی را از طریق مراجعه به دیگر مصادر و منابع اسلامی و با توجه به رشته‌های مختلف علوم به شرح زیر آغاز می‌کنیم.

1_ به کتاب‌هایی که در سیره و رفتار رسول خدا نوشته شده و برخوردهای پیامبر

اسلام را با گمنام‌ترین فرد مسلمان و غیر مسلمان آن عصر را شرح می‌دهد، مانند «سیره ابن هشام» متوفی به سال 213 هجری و «عیون السیره» ابن سیده الناس در گذشته به سال 743 هجری و دیگر کتاب‌های سیره مراجعه می‌کنیم و نامی از قهرمانان خیالی سیف را در آنها نمی‌بینیم. به این ترتیب که نه در اسناد روایت‌ها نامی از ایشان رفته است و نه در متن روایت‌ها.

2_ به کتاب‌های حدیث از رسول خدا که کوچک‌ترین سخن آن حضرت را در آنها به ثبت رسانیده‌اند چون «مسند طیالسی» در گذشته به سال 204 هجری، و «مسند احمد» متوفی به سال 241 هجری، و «مسند ابو عوانه» در گذشته به سال 316 هجری، و «صحیح بخاری» متوفی به سال 256 هجری، و «صحیح مسلم» متوفی به سال 261 هجری، و «سنن سجستانی» متوفی به سال 275 هجری، و «سنن ترمذی» در گذشته به سال 279 هجری و دیگر مسانید و صحاح به بحث و بررسی می‌پردازیم، هیچ نامی از صحابی‌های ساخته خیال سیف نه در متن دیده می‌شود و نه در سلسله سند آنها.¹

3_ به کتاب‌های طبقات، که به بحث پیرامون اصحاب و تابعین پرداخته و شرح حال آنها را به دست داده است، چون «طبقات ابن سعد» در گذشته به سال 230 هجری که اصحاب و تابعین را بر حسب زادگاه‌هایشان دسته بندی کرده است، و نیز «طبقات خلیفه بن خیاط» متوفای سال 240 هجری، و «النباء ذهبی» در گذشته به سال 748 هجری و دیگر منابع در همین زمینه مراجعه می‌کنیم و در میان هیچ یک از آنها نامی از قهرمانان مذکور سیف نمی‌بینیم چه در متن و چه در سند.

4_ در این تحقیق، به کتاب‌هایی که به معرفی راویان اخبار و احادیث اختصاص دارند مانند «علل احمد بن حنبل» و «جرح و تعدیل رازی» در گذشته به سال 327 هجری و تاریخ بخاری و امثال آن.

5_ و نیز به کتاب‌هایی که انساب قبایل مختلف عرب را به دست می‌دهند،² مثل «جمهره نسب قریش» نوشته زبیری در گذشته به سال 236 هجری و «جمهره ابن حزم» متوفی به سال

1. لازم به ذکر است که تمام این مصادر و منابع از علمای پیرو مکتب خلفا می‌باشد نه طرفداران اهل البیت و تشیع. (مترجم)

2. عرب صدر اسلام و پیش از آن به نسب خود و دیگران توجهی عمیق داشت و آن را جزء مفاخر خود به حساب می‌آورد و به خصوص در صدر اسلام نسب معروفی وجود داشته از جمله خلیفه اول ابو بکر، و عقیل بن ابوطالب برادر امام علی را می‌توان نام برد. دانشمندان نسب شناس نیز اصحاب و تابعین رسول خدا را از قبایل و خانواده‌های مختلف او نظر نسب رده بندی کرده اسلاف آنان را یکی بعد از دیگری شناسایی و معرفی کرده‌اند.

456 هجری، و «انساب سمعانی» در گذشته به سال 562 هجری.

6_ و هم چنین به کتاب‌هایی که به شرح حال اصحاب رسول خدا پرداخته‌اند، چون «اسد الغابه» و «اصابه» و دیگر منابع چه چاپی و چه خطی تا آن جا که دسترسی داشتیم.

7_ و نیز در این جست و جو و تحقیق به تاریخ‌های عمومی مانند «تاریخ خلیفه بن خیاط» در گذشته به سال 240 هجری، و «تاریخ طبری» در گذشته به سال 301 هجری و دیگران؛ و تواریخی که به شرح قسمت مخصوص از تاریخ عمومی جهان پرداخته چون، «صفین ابن مزاحم» در گذشته به سال 212 هجری، و «تاریخ دمشق» نوشته ابن عساکر متوفی به سال 571 هجری و سایر منابع و مصادر معتبر.

8_ کتاب‌های ادبی را نیز در این پی جویی از نظر دور نداشته به دوره «اغانی اصفهانی» در گذشته به سال 356 هجری، و «المعارف ابن قتیبه» متوفی به سال 276 هجری، و «العقد الفرید» ابن عبدربه در گذشته به سال 328 هجری و کتاب‌های دیگر مراجعه کرده‌ایم.

سر انجام پس از این همه تلاش و تحقیق که ناگزیر عمری را به دنبال خود کشیده است به این نتیجه رسیده‌ایم که تمامی احادیثی که در آنها نام این قبیل صحابی رفته است، اسنادش تنها و تنها به سیف بن عمر تمیمی منتهی می‌شود.

گذشته از آن همه تحقیق در اسناد احادیث سیف، در متن هر خبری که از او در باره چنان اصحابی روایت شده بود نیز به تحقیق و تتبع پرداخته‌ایم و آن را با متن همان خبر که از راویان حقیقی دیگر روایت شده بود به مقایسه و مقارنه نشسته‌ایم. که در آخر نتیجه این تحقیق و بررسی به یکی از این دو صورت زیر حاصل گردیده است:

1_ یا خبری که سیف روایت کرده است، از نظر محتوی و متن تماماً ساختگی و دروغ است، خواه خطبه و معجزه‌اش. جنگ و صلحش نقش آفرین و قهرمانش، مکان و زمانش، و حماسه‌ها و اشعارش، خواه از نظر اسناد و راویانش که نمونه آن را در همین کتاب، در اخبار وجود افسانه‌ای شخصی به نام طاهر ابو هاله تمیمی پسر خدیجه و ناپسری رسول خدا، که سیف آن را آفریده و شرکت او در جنگ‌های ارتداد چون جنگ (خابث) و محل وقوع آن جنگ، و یا خبراط فرزند ابواط تمیمی و نام رودخانه‌ای که به او نسبت داده است، و از این قبیل اخبار که سراپا ساختگی و دروغ است و هیچ یک از تار و پود آنها با واقعیت تطبیق نمی‌کند.

2_ یا این که سیف خبر یک واقعه حقیقی را به نحوی از انحاء تحریف کرده است. مثلاً نقش آفرین یا نقش آفرینان واقعه‌ای را تغییر داده و در آن کار خوب یکی از اصحاب یا تابعی یمانی قحطانی را به میل خود، به فردی عدنانی مضری، نسبت داده و یا بر عکس. کاری ناروا و ناشایست صحابی و یا تابعین عدنانی و مضری را به فردی یمانی

قحطانی نسبت داده است! یا این که زمان و مکان و دیگر صور تحریف را در خبری به کار برده، که جز با مراجعه به کتاب‌های عبد الله بن سبأ و مجادات همین کتاب به سادگی نمی‌توان انواع تحریف سیف و جنایاتی که او بر تاریخ اسلام روا داشته است برشمرد.

آری پس از این همه بحث و تحقیق طولانی و نیافتن حتی یک روایت و خبر او با اسناد صحیح از طریق از غیر سیف که در سند یا متنش نام و خبر صحابی مورد شک ما آمده باشد؛ حکم می‌کنیم که چنین صحابه‌ای از آفریده‌های سیف است و وجود خارجی ندارد.

مقایسه بین اخبار صحابی ساختگی، و صحابه حقیقی

فرقی را که بین صحابه‌ای که در حقیقت وجود داشته است در این است که صحابی دروغین و ساختگی کسی است که نامش و خبرش فقط و فقط نزد سیف یافت می‌شود؛ در صورتی که آن دیگر صحابی، اخبار و نامش از طرق مختلف و اشخاص متعدد، و راویان و منابع متعدد در دسترس ما است. در این مورد مثالی می‌زنیم:

خالد بن ولید چهره‌ای است که نام و اخبارش در انحصار یک راوی نمی‌باشد. بلکه هر کس که در سیره و روش رسول خدا سخنی گفته باشد؛ از شخص خالد به عنوان یکی از تیر اندازان بنام و جنگ آوران مشرکین در جنگ احد نام برده و از مقام فرماندهی او بر یک دسته از مشرکین در آن جنگ یاد کرده است.

و آن کس که از اسلام آوردن برخی از قریشیان پس از پیمان حدیبیه مطلبی گفته باشد، بی گمان از اسلام آوردن خالد نیز سخن گفته و نامش را بر زبان آورده است.

و آن کس که از واقعه بنی جذیمه و جنگ آن قبیله سخن به میان آورده باشد، ناچار نام خالد ولید به عنوان فرمانده سپاه در آن واقعه و کشتارش را از مردم آن قبیله باز گفته است.

و کسی که قصه دردناک کشته شدن مالک نویره را روایت کرده باشد، بی شک از خالد ولید به عنوان کسی که فرمان مرگ مالک را صادر کرده و در همان شب با زن او هم بستر شده است سخن گفته است.

و نیز آن کس که داستان جنگ مسلمانان را با مسیلمه کذاب شرح داده باشد بی تردید از خالد ولید به عنوان فرماندهی سپاه مسلمین در آن جنگ نام برده است.

و بالاخره آن کس که تاریخ فتوح سپاه اسلام را در عراق و شام نوشته است، از فرماندهی خالد و رزم آوری‌های او در آن نبردها یاد کرده است.

نام خالد ولید در همه این اخبار، و دیگر اتفاقاتی که به هر صورت به خالد ولید مربوط می‌شود آمده و نامش در صدها حدیث و از طریق مختلف و از زبان راویان متعدد آمده است.

سخن از خالد ولید در تمام کتاب‌های سیده و حدیث، و طبقاتی که به هیچ روی خود را به سخنان سیف، و دروغ‌هایش و افسانه‌هایش نیالوده‌اند، آمده است.

به این ترتیب ما در باره صحابه‌ای که وجودش مورد شک و تردید قرار می‌گیرد به بحث و تحقیق می‌پردازیم، و پس از سیر در تمام مراحل یاد شده در پایان بحث خود، با توجه به اسناد حدیث، و متن سخن سیف، نتیجه‌ای را که به دست آورده باشیم اعلام می‌کنیم.

با توجه به آن چه گذشت، و پس از مراجعه به مباحث این کتاب، جایی برای شک و تردید باقی نمی‌ماند که نقش آفرینان و اصحابی که به برخی از آنها اشاره کردیم همگی آفریده خیالات سیف بن عمر تمیمی بوده وجود خارجی نداشته‌اند.

اما همین نتیجه قاطع، شگفتی و ناباوری گروهی را که سر و کاری با بحث و تحقیق علمی ندارند برانگیخته تا آن جا که فی المثل می‌گویند:

«مگر شدنی اس که سیف همه اینان را آفریده باشد؟! و تاریخی زاییده خیالات خود بنویسد؟! آدمی از این همه نیروی تخیل و نقش آفرینی غرق تعجب و شگفتی می‌شود!!»

در پاسخ می‌گوییم:

مگر چه مانعی دارد؟ در حالی که خود شما مشابه آن را در داستان‌های جرجی زیدان، مقامات حریری، داستان‌های عنتره، هزار و یک شب، کلیله و دمنه و هزاران مانند آن را در ادبیات و حکمت از زبان داستان سرایان و رمان نویسان و نویسندگان در هر زبان سراغ دارید که از فکر و اندیشه خلاق خود نقش آفرینان داستان‌های خود را آفریده و با قلم سحر خویش شاهکارهای بدیع و جذاب و دلنشین خلق کرده‌اند که هرگز وجود خارجی نداشته‌اند؟¹

چه مانعی دارد که سیف هم مانند یکی از این همه داستان سرایان و افسانه پردازها باشد؟ و هیچ تعجب و شگفتی هم ندارد، بلکه تعجب و شگفتی این جا است که برخی از مورخین بر افسانه‌های سیف اعتماد کرده آنها را باور داشته و در مقابل، حقایق مسلم و درست را ترک و مهمل گذاشته‌اند! می‌گوید:

چطور شده است که این همه افسانه، و نقش آفرینان ساختگی سیف مدت دوازده

¹ . و آنها را چنان با زمان و مکان واقعی تلفیق کرده‌اند که همان نقش آفرینان خیالی و افسانه‌ای جزئی از حقایق مسلم و واقعی به حساب می‌آیند. شاهکار ویکتور هوگو در کتاب بی‌نویان، تولستوی در کتاب جنگ و صلح و مانند این‌ها از نویسندگان بنام را می‌توان در این مورد نام برد.

قرن از نظر علماء و دانشمندان تا به امروز پنهان مانده است؟

در جواب می‌گوییم:

احتمال می‌رود که در گذشته چنین فرصت و امکاناتی برای بررسی و تحقیق در افسانه‌های سیف وجود نداشته است.¹

تا این که خداوند این مشکل را به دست ما گشود و پرده از چهره این همه جنایات او پیش‌روى علماء و دانشمندان برداشتیم.

و نیز می‌گوید:

این کمال بی ادبی و بی انصافی است که علماء و دانشمندانى چون «شیخ طوسی» را از آن روی که از صحابه‌ای چون قعقاع در کتاب خود نام برده است تخطئه کنیم.

در پاسخ اینان نیز می‌گوییم:

احترام گذاشتن به علماء و دانشمندان به هیچ روی با تمکین به آراء و نظرات ایشان ملازمه ندارد.

تهدید و فشارها

پس از انتشار این سلسله از مباحث، علاوه بر پرسش‌های گوناگون که شگفتی و ناباوری نویسندگان آنها را به یک می‌کشید، از سوی دانشگاه‌ها، و حوزه‌های علوم دینی، و نیز از سوی پاره‌ای از اشخاص، مورد ستم یا تهدید و فشار علمی قرار گرفتیم، و بعضی از فرقه‌ها هم در اصل، خواندن کتاب را تحریم کردند! و برخی از دولت‌ها نیز او ورود آن به داخل کشور خود جلوگیری به عمل آوردند!

باور ما این است که منشأ همل این سخت‌گیری‌ها، در هم ریختن اساس افتخارات واهی و بی اساس آنان با نشر این قبیل مباحث می‌باشد. زیرا کسانی که از هزار سال پیش تا کنون، از کتاب‌های تاریخ و سیره و دیگر کتاب‌هایی که مورد اطمینان و اعتمادشان بوده آگاهی‌های غرور آفرین و افتخار برانگیزی از مناقب و کرامات گذشتگان خود به ارث برده‌اند، به این آسانی نمی‌توانند در برابر واژگون شدن آن همه باورهای رؤیایی و اعجاب برانگیز ساکت و خاموش بنشینند و از خود واکنشی نشان ندهند.

تهمت و افترا در برابر چنین ضربه‌ای قاطع و علمی، امری طبیعی بود، دور از انتظار نمی‌باشد. زیرا اگر کسی بنا به باور خود کلکسیونى از اشیاء نفیس و باستانی

¹ . و چه بسا که تعصب خشک و غرض‌ورزی برخی از به اصطلاح دانشمندان گذشته مانع آن بوده است تا خط بطلان بر همه افسانه‌های سیف بکشند و کتاب‌های خود را به آن نیالایند.

(مترجم)

فراهم کرده به اصالت تمام قطعات آن ایمان و اطمینان پیدا کرده باشد و به ناگاه خبره و باستان شناسی آگاه بیابد و بگوید که همه این‌ها تقلبی و بدلی هستند، واضح است که دارنده آن مجموعه ساکت نخواهد نشست، و در برابر اظهار آن کارشناس بی تفاوت نخواهد ماند!

خلاصه آنچه گذشت

گفتیم علم تاریخ و دیگر منابع و مصادر اسلامی پایه‌اش بر روایت گذاشته شده است. به این ترتیب که برای اظهار مطلبی، هر نسل به نسل پیش از خود، و هر راوی به راوی که زمانش بر او مقدم است استناد کرده تا به زمان و منبع خبر برسد.

در انی راه کسانی چون «طبری» یافت می‌شوند که منبع یا منابع خبری خود را به نام معرفی می‌کنند، و برخی نیز مانند «مسعودی» به معرفی اسناد و منابع خبری خود نمی‌پردازند.

چون قرار بر این بوده است که روایت را متأخر از متقدم خود بگیرد، هرگاه یک خبر را به یکسان، هم نزد متقدم ببینیم و هم نزد متأخر سند روایت خود را مشخص و معرفی نکرده باشد، می‌گوییم: این خبر را شخص متأخر از متقدم خود گرفته است. هم چنان که دیدیم حدود ده قرن، دانشمندان افسانه سبائیان را تا زمان ما دست به دست به یک دیگر رد کرده‌اند، در حالی که سند تمام آنها به شخص سیف که از نظر زمانی بر همه آنها مقدم بوده است منتهی می‌شود. زیرا در یافتیم که آغاز فعالیت سیف در ربع اول قرن دوم هجری بوده و تمام نویسندگان اسلامی که پس از او آمده و چنان افسانه‌هایی را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند، سخن از او گرفته‌اند.

هم چنین در یافتیم که تعصب خشک و مذموم قبیله‌ای در زمان سیف غوغا می‌کرده تا آن جا که افراد متعصب قبایل «عدنان و مضر» را و می‌داشته تا اشعاری در بد نام ساختن و به لجن کشیدن افراد قبایل «قحطانی و یمانیان» بسرایند و از خود تعریف و تمجید به عمل آورده افتخارات خود را به رخ ایشان بکشند. قحطانیان نیز به همین راه رفته و در مذمت مضریان و نزاریان به هیچ روی کوتاهی نکرده‌اند.

در این پیکار تعصب، سیف با خلق افسانه‌هایش که سراپا مدح و ستایش عدنانیان، و قدح و ناسزا و سرکوفت به یمانیان قحطانی است، گوی سبقت را از همه متعصبان دو قبیله ربوده است.

عراق، زادگاه سیف را نیز محل تجمع و تمرکز زندیقان یافتیم که با تمام

قوا

می‌کوشند تا با جعل حدیث و خبر، حقایق مسلم تاریخی و دینی را بر مسلمانان پوشیده دارند و آنها را گمراه و منحرف سازند، و سیف با خلق افسانه‌هایش همین وظیفه را انجام داده و الحق که از این وظیفه خطیر به خوبی بر آمده است و بر همه آنها پیشی گرفته است.

در جلد اول کتاب «عبد الله بن سبأ»، آن جا که ارزش سخنان سیف را بررسی می‌کردیم در یافتیم که علماء و دانشمندان بی غرض، سیف را مردی دروغ‌گو، حدیث ساز، و غیر قابل اعتماد معرفی کرده‌اند. و باز بر اثر تحقیق و بررسی دانستیم که سیف در اخبارش حقایق تاریخی، و حوادث واقعی را تحریک کرده، و افسانه‌های بسیاری ساخته و همه آنها را بر اساس روایت نوشته، و برای هر یک از روایت‌های خود اسنادی از شخصیت‌های خیالی هم چون نقش آفرینان افسانه‌هایش آفریده است، که جز خودش هیچ کس آنها را نمی‌شناسد.

در افسانه‌هایش، گردان و پهلوانانی را خلق کرده، نقش‌های شگفت و حیرت انگیز، کرامات و خوارق عادات به آنها نسبت داده است؛ که برخی از علماء روی اعتمادی که بر سیف و سخنانش داشته‌اند، شخصیت‌های خیالی و افسانه‌ای او را بر حسب موقعیت و مکان، و پست و ریاستی که سیف در عهده آنها گذاشته است، در کتاب‌های خود جزء «اصحاب رسول خدا، راویان احادیث و اخبار، فرماندهان سپاه، استانداران و فرمانداران، شعرا و حماسه سرایان» به شرح کشیده بدین وسیله به انتشار افسانه‌های سیف کمک و یاری داده‌اند. ما این مطالب را در کتاب عبد الله بن سبأ و نیز ضمن بحث‌هایی در این کتاب بررسی کرده‌ایم.

گروهی از اصحاب ساختگی سیف را در جلد نخستین این کتاب، و عده‌ای دیگر را در همین جلد که در دست دارید معرفی کرده‌ایم و هم چنان که در پیش گفتیم قرار چنین است که نخست همه اخباری را که از شخص صحابی که وجودش مورد شک و تردید ما است در یک جا جمع کنیم، اگر در باره این صحابی خبری بدون سند به دست آوریم، به تحقیق برمی‌خیزیم تا سندش را نزد متقدمین بیابیم، و چنان چه در این پیگیری در یافتیم که نام یا خبری از اخبار این اصحابی نزد غیر سیف آمده است، گرد شک و تردید از چهره‌اش می‌زداییم و او را از آفریده‌های سیف به حساب نیاورده بحث و تحقیق را در باره او دنبال نمی‌کنیم. اما اگر اخبار چنان صحابه‌ای در انحصار سیف بود، در این صورت به مقارنه و مقایسه اخبار سیف پیرامون آن، و دیگر اخبار مشابهی که در همین زمینه وجود دارد می‌پردازیم و نتیج را در پایان بحث آورده، فرد صحابی مورد نظر را از جمله شخصیت‌های ساختگی و افسانه‌ای سیف معرفی می‌کنیم.

در این مورد از قعقاع و برادرش عاصم، و اسود و فرزندش نافع از خانواده مالک

تمیمی که سیف آنها را جزء اصحاب رسول خدا معرفی کرده است مثال آوردیم و گفتیم:

پس از این که اخبار آنان را چه با سند و چه بدون سند او منابع خبری مختلف جمع کردیم متوجه شدیم که تمام اخبار مربوط به آنها طی یکصد و سی حدیث آمده که مصدر همه آنها شخص سیف است. هم چنین در اسناد آن روایات و احادیث از ده‌ها راوی خبر و حدیث نام برده شده است که همگی زاینده خیالات سیف می‌باشند!

اخباری را که سیف در باره اینان نقل کرده است، روزگار پیامبر خدا را تا زمان حکومت معاویه در بر می‌گیرد، و شامل قهرمانی‌های ایشان در جنگ‌ها، کرامات و معجزات آنها، حماسه‌ها و خود ستایی‌هایشان در نبردها، و روایت حدیثشان از پیغمبر خدا و غیره می‌باشد، و این همه را فقط سیف گفته است!

برای بررسی و مقارنه، به کتاب‌های سیر که از تاریخ و زمان رسول خدا سخن می‌گویند، و کتاب‌های حدیث، که احادیث رسول خدا را از زبان اصحابش ثبت کرده، و کتاب‌های طبقات، که دستجات اصحاب و تابعین را بر حسب نسبت آنها به زادگاه‌هایشان طبقه بندی کرده است مراجعه کردیم، ولی در هیچ یک از آنها نامی از ایشان ندیدیم.

به کتاب‌هایی که راویان اخبار را معرفی می‌کنند، و کتاب‌های انساب، و شرح حال اصحاب، و تاریخ و ادبیات مراجعه نمودیم، و دیدیم که تمام احادیث و اخباری که در آنها نامی از این خانواده آمده است اسنادشان همگی به سیف منتهی می‌شوند، گذشته از بررسی اسناد سیف در آن روایات و احادیث، هر خبری را که سیف به آنها نسبت داده، با خبر مشابهی که دیگران آورده‌اند به مقایسه و مقارنه نشستیم و در نتیجه به یکی از این دو حالت دست یافتیم:

1_ خبر از سر تا پا، از سند و متن، از اشخاص و اماکن همگی افسانه و دروغ است!

2_ خبر صحیح را تحریف کرده، نقش آفرینی خبر را در عهده قهرمان خیالی خود گذاشته است!

* * *

و دانستیم که فرق بین صحابه‌ای که سیف آفریده، با صحابه‌ای که در حقیقت وجود داشته در این است که مصدر اخبار صحابی حقیقی مانند خالد و امثال او متعدد است، در حالی که اخبار صحابی ساختگی در انحصار تنها مصدر آن.

اسامی اصحاب حقیقی، اخبار و سرگذشت آنها در صدها حدیث و از طریق دروغ‌های سیف خود داری کرده‌اند دیده می‌شود، در حالی که دروغ‌های سیف و

افسانه‌هایش در انحصار شخص او و کتاب‌هایی است که به سخنان سیف اعتماد کرده آنها را یاور داشته‌اند چون «تراجم و شرح حال اصحاب، فرماندهان جنگ‌ها، شعرا، و انساب، و جغرافیا، و تاریخ‌های مختلف و ادب، و هم چنین حدیث» که در این زمینه از اساطیر و افسانه‌های سیف بهره‌ها بر گرفته‌ان و ما در گذشته آنها را معرفی کرده‌ایم.

مصادر مورد بحث و بررسی

1_ شرح حال «قعقاع و عاصم» را در نخستین جلد این کتاب مطالعه فرمایید.

2_ برای شرح حال و ماجراهای «اسود بن قطبه، نافع بن اسود، طاهر ابو هاله، و اط» به همین کتاب مراجعه فرمایید.

3_ شرح حال خالد را در کتاب‌های «استیعاب، اسد الغابه، اصابه، و طبری» در هر یک از نبردهای «احد، و بنی جذیمه» بیابید. طبری، ج 1،

ص 1649-1650

نام چند تن از اصحاب ساختگی سیف

در نخستین جلد این کتاب، شرح حال و موقعیت و قهرمانی‌ها و کرامات و خوارق عادات دو تن از صحابیان ساختگی سیف را به نام‌های:

1. قعقاع بن عمرو - تمیمی
2. عاصم بن عمرو - تمیمی
- که سیف وسیله خلق آنها برای قبیله خود، قبیله تمیم افتخارات آفریده و به وجود آنها بر خود بالیده است از نظر گذرانندیم. اینک شماری دیگر از اصحاب ساختگی و مخلوق خیالات او را که نامشان در این کتاب آمده است، به شرح زیر از نظر خوانندگان می‌گذرانیم:
3. اسود بن قطبه، نواده مالک - تمیمی
4. ابو مفرز - تمیمی
5. نافع بن اسود، نواره قطبه - تمیمی
- که او را از شیعیان امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز معرفی کرده است.
6. عفیف بن منذر - تمیمی
7. زیاد بن حنظله - تمیمی
- که او را نیز از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام محسوب داشته است.
8. حرمله بن مریطه - تمیمی
9. حرمله بن سلمی - تمیمی
10. ربیع بن مطر بن ثلج - تمیمی
11. ربعی بن افکل - تمیمی
12. أط بن ابی أط - تمیمی

13. سعیر بن خفاف - تمیمی
 14. عوف بن علاء چشمی - تمیمی
 15. اوس بن جذیمه - تمیمی
 16. سهل بن منجاب - تمیمی
 17. وکیع بن مالک - تمیمی
 18. حصین بن نيار خنظلی - تمیمی
 19. زرّ بن عبد الله فقیمی - تمیمی
 20. اسود بن ربیع عه - تمیمی
 21. حارث بن ابی هاله - تمیمی
- که او را فرزند خدیجه علیها سلام, و تربیت شده دست رسول خدا معرفی کرده است.
22. زبیر بن ابی هاله - تمیمی
- که او را نیز فرزند ام المؤمنین خدیجه, و تربیت شده دست رسول خدا معرفی کرده است.
23. طاهر بن ابی هاله - تمیمی
- که او را فرزند خدیجه, و تربیت شده دست رسول خدا محسوب داشته است

یکصد و پنجاه

صحابی ساختگی

جلد دوم

بخش 3

اصحابی از خانواده مالک تمیمی

* اسود بن قطبه تمیمی

* ابو مفرز تمیمی

* نافع بن اسود تمیمی

یکصد و پنجاه صحابی ساختگی

3_ اسود بن قطبه_ تمیمی

4_ ابو مفرر_ تمیمی

- | | |
|----------------------------------|---|
| با خالد بن ولید در عراق_ در شام. | * |
| در عراق و ایران. | * |
| فتح «ویه اردشیر» و سخنان پارسی. | * |
| حد شراب خوارگی. | * |
| بررسی سخنان سیف با سخنان دیگران. | * |
| بررسی اسناد احادیث سیف. | * |

سومین صحابی ساختگی سیف

اسود بن قطبه تمیمی

ابن ماکولا در کتاب «الاکمال» خود می‌نویسد:
سیف بن عمر می‌گوید که اسود در فتح قادسیه و دیگر نبردهای بعد از آن شرکت داشته، از جانب سعد وقاص مژده فتح جلواء را به عمر رسانیده، و اشعار بسیاری نیز سروده است.
دار قطنی در کتاب «المؤتلف» در پایان ترجمه اسود می‌نویسد:
این‌ها مطالبی است که سیف بن عمر در کتاب فتوح خود در باره اسود تمیمی آورده است.
ابن عساکر نیز در ترجمه اسود چنین نوشته است:
شاعری نام آور است، در نبردهای یرموک، و قادسیه و دیگر جنگ‌ها شرکت داشته و در هر کدام به مقتضای حال اشعاری سروده، جنگ آوری-های خود و خاندان خویش را برشمرده است.
سپس ابن عساکر روایت سیف را که متضمن اشعار اسود است در تاریخ خود می‌آورد و با نقل از آن چه ما از کتاب‌های اکمال و المؤتلف آورده‌ایم پایان بخشیده است.
ابن حجر در کتاب «الاصابه» خود با نقل از مآخذ قبلی، و نیز از کتاب فتوح سیف، به شرح حال اسود پرداخته است.
به این ترتیب می‌بینیم که سخن در باره اسود بن قطبه تمیمی همه از سیف بن عمر سرچشمه گرفته، نه منبع یا منابع دیگر. اینک ما نیز ابو مفرز، اسود بن قطبه تمیمی، مرد افسانه‌ای را از خلال سخنان او پی می‌گیریم تا خیالی بودن چنین شخصیتی را ثابت کنیم.

دودمان اسود از دیدگاه سیف

سیف طی روایت‌هایی که ابو بجید نافع بن اسود، یعنی پسر همین مرد افسانه‌ای خود نقل کرده است نسبت اسود را چنین خیال نموده: اسود، برای اسود به ابو مفرز، فرزند قطبه، نواده مالک عمری و از قبیله تمیم بوده است.

سیف برادری نیز خیال کرده نامش را اعور نهاده است.

اسود به همراهی خالد در عراق

آنان که سخن از سیف گرفته‌اند در شرح حال اسود می‌گویند: در زمان خلافت ابو بکر، اسود بن قطبه به همراهی خالد بن ولید در فتوح و لشکر کشی‌ها شرکت داشته است. این مطلب را در روایت‌های زیر می‌خوانیم:

نبرد امغیشیا

طبری جنگ «امغیشیا» را ضمن حوادث سال دوازدهم از هجرت از قول سیف چنین آورده است:

خالد بن ولید پس از نبرد «الیس» به جانب امغیشیا که سرزمینی چون حیره بوده و فرات «بازقلی» آن را مشروب می‌ساخته است سپاه کشید. ساکنان آن جا از ترس جان و حملات بی امان خالد، مال و مثال خود به جای گذاشته به شهرهای دیگر عراق گریختند.

خالد چون به شهر بی نگهبان امغیشیا در آمد، فرمان داد تا آن جا را خراب و وجودش را از روی زمین برانداختند. سپاهیان خالد را از تصرف شهر امغیشیا ثروتی به دست آمد که تا آن روز چنان مالی را هرگز به چنگ نیاورده بودند. به هر یک از سواران تنها از غنایم جنگی معادل یک هزار و پانصد رسید و این مبلغ به غیر از پاداش و جوایزی بوده است که معمولاً به جنگ آوران و رزمندگان داده شده است.

چون خبر فتح امغیشیا به ابو بکر رسید گفت:

شیر شما خالد، بر شیری حمله برد و او را از هم بدرید و به گوشت تر و تازه او دست یافت! راستی که زنان، قهرمانی چون خالد را دیگر نزنند!!
یاقوت حموی در کتاب «معجم البلدان» خود خلاصه داستان طبری را در شرح

بر امغیشیا، تا آن جا که سپاهیان را از غنایم جنگی بهره‌ای فراوان به دست آمده، آورده سپس اضافه می‌کند: ابو مفرز در آن جنگ اشعاری سروده و سپس چهار بیت از اشعار او را آورده است.

اسود، در جنگ‌های «الثنی، و زمیل»

طبری از قول سیف ضمن حوادث سال دوازدهم از هجرت می‌نویسد: «ربیعة بن بجیر تغلبی» با سپاهیان خود در سرزمین «الثنی و بشر» که همان سرزمین زمیل است و قبیلۀ «هذیل» ساکن آن جا بودند، فرود آمد. خالد پس از این که از نبرد «مصیخ» آسوده خاطر شد روی به جانب الثنی و زمیل که امروز در قسمت شرقی رصافه قرار دارد نهاد و از سه جانب دشمن را به محاصره گرفت و در تاریکی شب از سه جهت بر آنها حمله برد و تیغ در میانشان نهاد، طوری که حتی یک تن از آنها نتوانست جان سالم از آن معرکه به در برد تا خبر این کشتار مخوف را به دیگران برساند. خالد خمس غنایم جنگی آن جا را به خدمت ابو بکر به مدینه فرستاد.

طبری در دنبالۀ داستان می‌نویسد:

قبیلۀ هذیل از معرکه گریخت و به زمیل پناه برد _ که سیف آن جا را بشر می‌خواند _ و خود را در پناه «عتاب بن فلان» که در یشر سپاهی عظیم فراهم کرده بود، کشید. خالد همان نیرنگ جنگی را که در الثنی به کار برده بود این جا نیز به کار بست، و از سه جانب و شبانگاه بر سپاه عتاب حمله برد و قربان گاهی بزرگ از کشته دشمن به وجود آورد که تا به آن روز چنان کشتار وحشتناکی را به خاطر نداشتند. خالد و سپاهیانش از این جنگ غنایم بسیار به دست آوردند.

این‌ها مطالبی بود که طبری از قول سیف در تاریخ خود آورده، و دیگر نویسندگان پس از او همین‌ها را از او گرفته و در کتاب خود نقل کرده‌اند.

حموی نیز به روایت سیف اعتماد کرده و در ترجمۀ الثنی می‌نویسد:

«الثنی» به فتح اول و کسر دوم و یا مشدده، سرزمینی است معروف در شرق «رصافه» که خاندان تغلب و بنو بجیر برای جنگ با خالد در آن جا اجتماع کرده، لشکر گاه ساختند؛ ولی خالد با نیرنگی جنگی بر آنها دست یافت و همه ایشان را از پای در آورد. این جنگ در ایام خلافت ابو بکر صدیق و به سال دوازدهم از هجرت به وقوع پیوسته، و ابو مفرز در اشعار خود از آن یاد کرده است.

سپس حموی پنج بیت شعر به نام ابو مفرز و به عنوان شاه بر این مطالب در کتاب خود نقل کرده است.

همچنین همین دانشمند در واژه «زمیل» به نقل از کتاب فتوح سیف می-نویسد:

«زمیل» سرزمینی است نزدیکی‌های «بشر» در قسمت شرقی رصافه. خالد ولید به سال دوازدهم از هجرت و در دوران حکومت ابو بکر بر قبایل تغلب و ثمیر و دیگر قبایل آن سامان حمله برد و با آنان جنگید، ابو مفرز از آن نبردها در اشعاری یاد کرده است.

در دنبال مطالب فوق، حموی پنج بیت شعر از ابو مفرز را نیز به عنوان شاهد او قول سیف نقل می‌کند. در این ابیات ابو مفرز خیالی از الثنی و جنگ آن جا و زمیل و بشر نام برده سرافرازانه از هذیل و عتاب و عمرو و دیگر سر جنبانان آن جا یاد کرده است که چگونه باحملات بی امان خود و ضرب شمشیرها و نیزه‌های خویش جنگ جویان ایشان را تار و مار کرده اموال و ثروت حتی زنان ایشان را به چنگ آورده‌اند!

عبد المؤمن نیز خلاصه مطالب حموی را در کتاب «مراصد الاطلاع» خود نقل کرده است.

ابن عساکر از قول سیف در باره ابو مفرز چنین می‌نویسد:

ابو مفرز پس از فتح حیره در کنار خالد ولید و به ایام خلافت ابو بکر «رض» ضمن اشعاری چنین سروده است:

از ما به خلیفه _ ابو بکر _ پیام بگزار و به او بگو که: ما به بیش از نیمی از سرزمین‌ها و شهرهای شاهان ساسانی دست یافتیم.

آن چه را که تا به این جا آوردیم مطالبی است که سیف در باره «امغیشیا» و الثنی و بشر و فتوح حیره» و کارهای خالد و نیرنگ‌های جنگی او، در آن جا گفته است؛ و این در صورتی است که بلاذری با باریک بینی خاصی که در جنگ‌ها و اتفاقات صدر اسلام در کتاب خود نشان داده است و تمام جزئیات آنها را به قلم آورده، کوچک‌ترین نکته‌ای از آنها را از نظر دور نداشته است، هیچ یک از این مطالب در کتاب «فتوح البلدان» او دیده نمی-شود.

بررسی سند روایات سیف

سند سخنان سیف در باره امغیشیا در تاریخ طبری یکی «محمد بن نویره» است که در داستان قعقاع گفتیم که او از آفریده‌های سیف است و وجود خارجی ندارد. دیگری «بحر بن فرات عجلی» است که ما چنین راوی را از طریق سیف شناخته‌ایم که در دو حدیث از او نام برده شده و چنین نامی در هیچ یک از کتاب‌هایی که راویان حدیث را نام می‌برند و آنان را معرفی می‌کنند نیامده است. از این روی او را نیز از آفریده‌های سیف به حساب آورده‌ایم.

نتیجه و بررسی این داستان‌ها

1_ حموی در کتاب «معجم البلدان» خود شهری به نام «امغیشیا» را به نقل از سخنان سیف معرفی می‌کند و از زبان ابو مفرز، شاعر افسانه‌ای سیف اشعاری را شاهد بر مطالب خود می‌آورد، ولی طبری بنا به عادتش در حذف اراجیز، آنها را در پایان مطالب خود در باره ابو مفرز حذف کرده است. اما امغیشیا شهری با چنان عظمت و بزرگی که سیف معرفی کرده است، ممکن بوده که با وجود نزدیکی زمان سیف به تاریخ وقوع جنگ در آن جا در زمان خلافت ابو بکر، انگشت تردید و دروغ بر گفته او سیف بگذارند. پس با زیرکی و سیطنتی خاص در مقام معالجه چنین پیش آمدی بر آمده ماجرای امغیشیا شهر افسانه‌ای خود را به آن جا می‌کشاند که خالد فرمان داد تا سپاهیان او آن را چنان ویران کردند که اثری از چنان شهر با عظمتی بر صفحه زمین باقی نمانده است! بدین سان سیف نفسی راحت می‌کشد و خود را از اندیشه سخن پیرامون وجود مکانی به نام امغیشیا فارغ می‌سازد.

2_ سیف با ویران ساختن امغیشیای افسانه‌ای خود به دست خالد مضری، از طرفی برای قریش و تمیم کسب افتخار کرده، عطش تعصبات قبیله‌ای خویش را تسکین داده است، از سوی دیگر به ندای زندقه خود پاسخ گفته و چنان کشتار وحشیانه و بی‌رحمانه‌ای را به سربازان اسلام نسبت می‌دهد تا به مدت یک هزار و دویست سال چنین خشونت و بی‌رحمی در تاریخ‌ها منعکس شود و بهانه به دست معاندین اسلام دهد! در حالی که دامان سپاهیان اسلام از چنین جنایتی پاک و مبرا است.

3_ در مورد جنگ‌های «الثنی» و زمیل» طبری داستان را از سیف نقل می‌کند بدون این که رجزهای آن را بیاورد. اما حموی با اعتماد به سخنان سیف و اشاره صریح و مصدر آن یعنی کتاب فتوح سیف، آن را فقط در باره زمیل نقل می‌کند.

سیف در این دو خبر برای تمیم کسب افتخار می‌کند، و ربیعه دشمن دیرینه خود را به لجن می‌کشد و می‌گوید قبایل ربیعه افتضاح به بار آوردند، در آن هنگام که زنان خود را در پنجه قدرت و مردان نیرومند تمیم گرفتار دیدند و از این قبیل.

دست آورد اخبار سیف در این مورد

- 1_ سه مکان آفریده است تا نامشان در کتاب‌های جغرافیا برود.
 - 2_ کوتاه سخنی ساخته تا خالد مضری با آن معروف و سرشناس شود.
- «زنان، مردی چون خالد را هرگز نزنند.»

3_ افتخاراتی برای تمیم خلق کرده و رگبار مذمت و سرکوفت را بر قبایل ربیعہ باریده است.

4_ اشعاری سروده تا در دواوین شعر و ادب ثبت شود.

5_ و دست آخر، این همه را تاریخ اسلام از وجود صحابه‌ای، فرمانده، و شاعری حماسه سرا از قبایل تمیم به نام «اسود بن قطبه» برخوردار می‌شود که زاینده خیالات سیف بن عمر تمیمی بوده و وجود خارجی نداشته است.

اسود بن قطبه در خطه شام

آن چه را که تا به این جا آوردیم مطالبی بوده از سیف بن عمر در باره ابو مضر و اشعار حماسیش در نبردها و به همراهی خالد در عراق، و آن چه از اشعار او در این باره از ما فوت شده است بسیار است.

اینک این شاعر صحابی ساختگی خیالات سیف را در نبردهای شام و با یک سلسله اشعار حماسی دیگر در تاریخ ابن عساکر می‌یابیم که این دانشمند در ترجمه اسود با تصریح نام سیف از او چنین یاد می‌کند:

سیف بن عمر می‌گوید که اسود بن قطبه در نبرد یرموک حضور داشته و سپس در جنگ قادسیه شرکت جسته است. او از نبرد یرموک طی اشعاری چنین یاد می‌کند:

آن وقت ابن عساکر در حدود شانزده بیت از اشعار او را طی سه قطعه در کتاب خود می‌آورد، که ابو مضر در این اشعار از نبرد یرموک و شکست هراکلیوس و کشتار بی امان رومیان توسط سپاهیان اسلام سخن می‌گوید و کثرت سپاه ایشان و عدم لیاقت آنان را در برابر افراد قبیله بنی عمرو به باد مسخره می‌گیرد، و از این که از کشته‌های ایشان پشته‌ها ساخته و سرها و دست‌های رومیان را به خاک و خون انداخته و دل‌های خود را با سیراب کردن زمین او خون جنگ جویان رومی آرامش بخشیده‌اند، داد سخن داده و سرانجام «عمرو و زید» را بر مطالب خود به روش نحویان گواه گرفته است، که خود همین گواه‌گیری «عمرو و زید» قاطع‌ترین دلیلی است بر تأخیر ساختن این اشعار حماسی از تاریخ رویداد آن نبردها؛ زیرا:

پس از این که دو شهر کوفه و بصره مرکزیت علمی و مجامع ادب عرب و قوانین صرف و نحو آن زبان در آنها بلند آوازه گردید از همان زمان لفظ «زید و عمرو» یا «جاء زیدٌ ثمَّ عمرو» و یا «ان اکرمت زیداً لاکرمت عمرو» و مانند این‌ها که فاعل و مفعول، و مبتدا و خبر را وسیله «زید و عمرو» معرفی می‌کردند این نحوه تدریس مقبولیت عامه

یافت و شهرتی چشم گیر به هم رسانید و در کتاب‌های زبان ثبت و در تدریس مورد استفاده قرار گرفته است.

اما زمان فتوح صدر نخستین اسلام رسم بر این نبود تا در حماسه‌های خود نامی از زید و عمرو برده شود؛ بلکه روی سخن با کنیزکان خویش، یا قبیله و خانواده خود برده است.

ابن عساکر قطعه سوم حماسه‌های مزبور را در نبرد یرموک نیز از قول سیف در کتاب «تاریخ دمشق» خود نقل کرده، و ابن کثیر هم همان‌ها را در تاریخ خویش ثبت کرده است.

ما این مطالب را با این کیفیت جز نزد سیف جای دیگری نیافتیم، در صورتی که اخبار صحیح و متواتری از راویان دیگر در نبرد یرموک در دست است و ابن عساکر نیز آنها را در تاریخش، و بلاذری در «فتوح البلدان» خود آورده‌اند و همگی آنها با روایات سیف مغایرت دارند.

اما طبری روایات سیف را در خبر یرموک نقل کرده ولی حماسه‌های آن را به موجب عادتش نیاورده است.

بررسی سند روایات داستان یرموک

ابن عساکر سند داستان سیف را در نبرد یرموک در تاریخ خود نوشته است تا پیرامون وجود یا عدم چنان راویانی به بحث و بررسی بپردازیم.

کنکاش در این داستان

اشعار حماسی مردی چون ابو مفرز را تنها نزد سیف می‌توان یافت، در صورتی که دیگران نه ابو مفرز را می‌شناسند و نه از اشعار حماسی او خبر دارند. و چنان چه به اشعار حماسی و سخنان سیف دقیق شویم به سادگی درک می‌شود که سیف در مقام آن است که خود را از یک آوای رنج دهنده درونی رهایی بخشد و تعصبات قبیله‌ای خود را با سر هم کردن چنان اشعاری تسکین دهد و افتخاری را برای قبیله و تیره خود «تیره بنی عمرو» در جامعه تثبیت کند. توجه کنید او می‌گوید:

عمرو و زید می‌دانند که عشایر و قبایل عرب چون از سطوت و جبروت ما بیمناک شوند، از وحشت جا خالی کنند و ما به سادگی به سرزمین آنها دست یابیم. این ما هستیم که با سر افرازی و افتخار، کشورهای عراق و شام را یکی پس از دیگری به تصرف خود در آورده آن جاها را پشت سر گذاشته و پیش رفته‌ایم.

در یرموک، آن اندازه درنگ کردیم تا بی سر و پاهای رومی خود را برای نبرد و رویارویی با ما آماده کنند، در آن هنگام همه آنها را از دم تیغ آبدار گذرانندیم و دل‌های تشنه به خون خود را سیراب نمودیم! مگر نمی‌دانی که در یرموک ما واحدهای جنگی هراکلیوس را به چیزی نگرفتیم، و آنها را تماماً تار و مار کردیم؟

سیف در این جا برای این که خواننده این اشعار تصور نکند که این سپاهیان اسلام مهاجر و انصار بوده‌اند که رومیان کارزار دیده و جنگ آزموده را به چیزی نگرفته‌اند، پس در مقام رفع شبهه بر آمده به زبان ابو مفرز چنین می‌سراید:

این تیره بنی عمرو از افراد قبیله تمیم_سیف خودش از بنی عمرو بوده است_ که هم‌اورد نبرد با رومیان بوده خود رزم آوران پهنه کارزار می-باشند.

جنگ اورانی که به هیچ روی از چکاچاک شمشیرها و خون‌بارش زوبین‌های کارزار نمی‌هراسند و شداوند و سختی‌های آن را به جان می‌خرند. در خاندان بنی عمرو، سردارانی بنام و سترک وجود دارند که خطر را پیش باز می‌کنند، و به روز سختی و گاه نام آوری، چون کوهی آتشفشان و پر شراره ثابت قدم و استوارند.

ما خاندان بنی عمرو، بارها در میدان‌های نبرد به قلب دشمن یورش برده، دیوارهای ترس و بیم را بر سر دشمن خراب کرده‌ایم. این ما_خاندان بنی عمرو_ بودیم که در نبرد یرموک صفوف به هم فشرده دشمن را از هم شکافتیم، و بقیه سپاه اسلام را از چنگال رزم آوران رومی‌هایی بخشیدیم.

و سپس به صورت دعا می‌گوید:

مباد روزی که سپاهیان هراکلیوس خود را رویاروی گردان و دلاوران تمیم نبینند، تا همیشه ضرب شصت ما را به خاطر داشته، بدانند که هرگز از عهده ما بر نخواهند آمد!

دست آورد افسانه‌های سیف

رجزها و حماسه‌های آتشینی است که رزم آوری‌های قهرمانان خیالی خاندان تمیم را ثابت و تأیید می‌کند، و وجود شاعری حماسه سرا و رزم آور به نام «ابو مفرز، اسود بن قطبه» از خاندان بنی عمرو تمیم به خواننده می-قبولاند.

ابو مفرز در عراق و ایران

طبری از قول سیف ضمن وادث سال چهاردهم از هجرت می‌نویسد:
خلیفه عمر، پس از نبرد قادسیه رزم آوران آن جنگ را مورد لطف و
مرحمت خود قرار داد، و به ابو مفرز خانه یا زمینی که «دار الفیل» نامیده
شد ارزانی داشت.

و ضمن حوادث سال شانزدهم در خبر «بهر مسیر = ویه اردشیر»¹ از
قول سیف به طور خلاصه چنین می‌نویسد:

سپاهیان اسلام در اطراف «بهر سیر = ویه اردشیر» که نزدیک مدائن
کسری است و پادشاه ایران در آن جا بود فرود آمدند. شهر را خندقی ژرف
از دسترس مسلمانان دور می‌داشت و نگهبانان به حفاظت و پاسداری آن
مشغول بودند، شهر به محاصره قوای اسلام در آمدند، و بیست عراده منجنیق
آنها آن جا را به شدت در هم می‌کوبید.

طول محاصره و فشاری که از ناحیه سپاهیان اسلام بر شهر ویه اردشیر
وارد می‌شد، حصاریان را چنان در قحطی فرو برد که ناگزیر شدند دست به
کشتار و خوردن سگ و گربه زنند.

سیف از قول «انس بن حلیس» می‌گوید:

در همان حال که ویه اردشیر را در محاصره خود داشتیم، فرستاده‌ای از
جانب پادشاه ایران نزد ما آمد و گفت: پادشاه می‌گوید:

آیا موافقتی که صلح کنیم، و دجله مرز مشترک میان ما باشد، این سوی
دجله و سرزمین‌ها و کوه‌های آن از آن ما باشد، و آن سوی دجله و سرزمین-
هایش از آن شما؟! آیا به این مقدار هم سیر نمی‌شوید خدا هرگز شکمتان را
سیر نکند؟! پس از سخنان فرستاده پادشاه ایران، «ابو مفرز اسود بن قطبه»
از میان صفوف مسلمین پای پیش گذاشت و رو در روی فرستاده پادشاه
قرار گرفت و با او سخن گفت و به زبانی که نه خودش می‌دانست چه
مفهومی دارد و نه اطرافیان! او در حالی که هرگز فارسی نمی‌دانست با
فرستاده پادشاه به زبان فارسی سخن می‌گفت!!

فرستاده پادشاه چون سخنان ابو مفرز را شنید باز گشت و دیری نپایید که
دیده شد تمامی افراد سپاه ایران با شتاب از دجله گذشته به جانب قسمت
شرقی مدائن عقب‌نشینی

¹ . ویه اردشیر را که مسلمانان عرب آن را بهر سیر ضبط کرده‌اند شهر سلوکیه نیز نامیده می‌شد. آن شهر
در سمت غربی دجله و مقابل شهر تیفون قرار داشته است. به تاریخ ایران بعد از اسلام تألیف دکتر عبد
الحسین زرین کوب، ص 327-328 مراجعه کنید.

کردند! مسلمانان به ابو مفرز گفتند:

- تو با فرستاده پادشاه چه گفتی؟ به خدا قسم همه آنها فرار کردند! ابو مفرز جواب داد:

- به آن کس که محمد را براستی برانگیخته است سوگند که خودم هم نمی‌دانم! فقط همین قدر می‌دانم که از خود بی‌خود شده سخنانی بر زبانم جاری شد، امیدوارم آن چه را که گفته‌ام خیر و به سود ما باشد.

سعد وقاص و دیگران نیز از ابو مفرز معانی سخنان او را با فرستاده پادشاه پرسیدند، اما ابو مفرز خودش هم معانی آنها را نمی‌دانست!

پس از آن سعد فرمان حمله را صادر کرد، اما از آن شهر بزرگ هیچ کس به مقابله با سپاه اسلام بیرون نشد مگر تنها مردی که بانگ برداشت و امان خواست. مسلمانان او را امان دادند آن مرد گفت: «به شهر در آید که هیچ نیرویی نمائده تا به مقابله شما برخیزد.»

قوای اسلام پای به درون شهر نهاد، ولی جز افراد بی‌پناه که به اسارت گرفته شدند، کسی را ندیدند! از اسرا علت فرار پادشاه و سپاهیانش را جویا شدند در پاسخ گفتند:

شاه از شما در خواست متارکه جنگ کرد و پیام صلح فرستاد، اما شما در پاسخ گفتید که هرگز بین ما پیمانی بسته نمی‌شود مگر وقتی که «از عسل ناحیه افریدون، و ترنج سرزمین کویی بخوریم!» پادشاه با شنیدن پیام شما گفت: وای بر ما که فرشتگان بر زبان ایشان سخن می‌گویند!! پس به دورترین شهر از این جا کوچ کردند.»

این‌ها مطالبی است که طبری از سیف روایت کرده بدون این که اشعاری را که سیف بر زبان پهلوان افسانه‌ایش اسود گذاشته است نقل نماید. ابن اثیر و ابن کثیر نیز همین مطالب را از طبری گرفته‌اند. و ابن عساکر نیز آن را در ترجمه ابو مفرز و با تصریح به نام سیف در تاریخ خود آورده و در پایان سه قطعه از حماسه‌های سیف را که بر زبان ابو مفرز نهاده است نقل می‌کند. در این اشعار سیف از زبان ابو مفرز سخن از فتح ویه اردشیر به میان آورده و می‌گوید که:

این شهر تنها با کلماتی پارسی که خدا بر زبان فردی از عرب چون ابو مفرز نهاده است گشوده گردید!

و خداوند تنها مرا - ابو مفرز - را برای ادای چنین مهمی برگزیده است. و دشمن که لبهای خود را از فرط خشم به دندان می‌گزد و مرگ را به چشم می‌دید در چاه هلاک و رسوایی سرنگون شد.

سپس ابو مفرز از همان جا، کنار مدائن، فتح ویه اردشیر را به اهالی مکه و مدینه و بالاخره خلیفه ابا حفص عمر «رض» بشارت می‌دهد و می‌گوید:

خاطر خلیفه آسوده باشد که این منم ابو مفرز_ که همیشه آماده کارزار با دشمنان می‌باشم.

این منم که صفوف آنان را از هم می‌شکافم و گوی افتخارات را می‌ربایم.
این منم که با سخنانی که از جانب خدا به من القا شده است ویه اردشیر
را گشوده‌ام و کسری را تا لب پرتگاه مرگ تعقیب کرده‌ام و

حموی در واژه «بهر سیر» می‌نویسد:

ابو مفرز در فتح بهر سیر چنین سروده...

و سه بیت از اشعاری را که ابن عساکر نیز آنها را آورده بود، نقل می‌کند
و می‌گوید که او را در این مورد اشعار بسیاری است و آن وقت داستان فتح
ویه اردشیر را چنین آغاز می‌کند «در کتاب فتوح سیف آمده است... تا آخر»
حمیری نیز در کتاب «الروض المعطار» در واژه مدائن پس از نقل
روایت سیف می‌نویسد:

قعقاع بن عمرو در اشعار خود گفته است: ما شهر ویه اردشیر را تنها با
کلامی که خدا بر زبان ما نهاد فتح کردیم...

تا آخر اشعاری که ما آن را در شرح حال قعقاع و جلد اول این کتاب
آورده‌ایم. سپس حمیری اضافه کرده می‌گوید:

اسود بن قطبه خطاب به دجله کرده چنین سروده است:

ای دجله خدایت برکت دهد که اینک سپاهیان خدا در کنارت لشکرگاه
ساخته‌اند.

خدای را سپاس گوی که ما را به او ارزانی داشته است پس هیچ یک از
ما مسلمانان را از خود مترسان.

و در باره واژه «افریدون» می‌نویسد:

افریدون مکانی است در عراق نزدیکی‌های مدائن و «انس بن حلیص»
گفته است در آن هنگام که ما ویه اردشیر را در محاصره داشتیم...

تا آخر داستان که می‌گوید: تا وقتی که از عسل ناحیه افرودون بخوریم
آورده است.

مقایسه سخنان سیف با گفته دیگران

آن چه گفته شد مطالبی است که سیف بن عمر در باره ابو مفرز و
گشودن و یه

اردشیر بر اثر سخنان او ساخته، و همان افسانه به عنوان سندی مسلم و تاریخی در متون کتاب‌های شعر و ادب و تاریخ و دارک سیاسی اسلامی راه یافته است که ما به نمونه‌هایی از آن اشاره کردیم. در حالی که تاریخ نویسانی دیگر که به گفته‌های سیف اعتمادی نداشته‌اند از قبیل «بلاذری و ابن قتیبہ دینوری» فتح ویه اردشیر را به گونه‌ای دیگر آورده‌اند که به هیچ روی با سخنان سیف همگامی ندارد؛ چه، آنها نوشته‌اند که فتح ویه اردشیر در پی جنگی سخت و فرسایشی، و حصار ی بس طولانی صورت گرفته است طوری که در مدت حصار؛ دو بار درخت خرما به ثمر نشست، و دو بار قربانی کرده‌اند یعنی دو عید قربان را مسلمین در کنار دیوارهای شهر ویه اردشیر توقف داشته‌اند. و همین اشاره‌ای است بر این که مدت محاصره مدت دو سال به درازا کشیده است. دینوری می‌نویسد:

چون مدت محاصره شهر به وسیله سپاهیان اسلام به درازا کشید، اهالی شهر به تنگ آمدند و سرانجام دهقان‌های زمین داران بزرگ آن ناحیه ناگزیر از مسلمانان تقاضای صلح کردند. و چون یزد گرد پادشاه ایران چنین دید، سران و مرزبانان را فرا خواند و خزانه و املاک خویش را بین ایشان قسمت کرد و اسناد لازم را برای آنها بنوشت و به آنان گفت:

اگر بنا است که این ملک و ثروت از دست ما برود، شما به تصرف آن از دیگران و اجانب سزاوارترید؛ و در صورتی اوضاع به کام ما باز گردد و ملک و دولت خود را به دست آوریم، در آن حال آن چه را که امروز به شما بخشیده‌ایم فرا چنگ خواهیم داشت و به ما باز پس خواهید داد.

آن گاه خدم و حشم خاصگیان و سرپرده را برداشت و به حلوان رفت، و «خرداد» برادر «رستم فرخ‌زاد» فرزند هرمز را که در جنگ قادسیه کشته شده بود به حکومت مدائن منصوب کرد.

بررسی سند افسانه سیف

افسانه «بهر سیر = ویه اردشیر» را سیف از قول راویانی چون «سماک بن فلان هجیمی» از پدرش، و «محمد بن عبد الله نویره»، و «انس بن حلیس» روایت کرده است که محمد بن عبد الله را پیش از این در داستان‌های قعقاع و عاصم شناختیم که از آفریده‌های روایت سیف است و وجود خارجی ندارد. جالب این جا است که سیف، انس بن حلیس را عموی محمد بن عبد الله معرفی کرده است، و در چنین حالی معلوم است که وجود چنین راوی تا چقدر ممکن است که حقیقی باشد!

با این حال ما به دنبال نام «سماک بن فلان» و پدرش، و انس بن حلیس» و چنین نام‌هایی به همه مصادر مراجعه کردیم، ولی آنها را جز نزد سیف جایی دیگر ندیدیم. بر

این اساس، این سه تن را نیز از آفریده‌های خیالی سیف می‌دانیم. این عساکر نیز سند روایت سیف را ذکر نکرده است تا در باره آن به بحث و تحقیق بپیشینیم. مقایسه‌ای بین دو خبر سیف می‌گوید:

فتح «بهر سیر = ویه اردشیر» تنها به وسیله سخنی پارسی که فرشتگان بر زبان ابو مفرز تمیمی نهاده‌اند صورت گرفته است. سخنی را که معنای آن را نه خود او می‌دانست و نه همراهان او! و شاهد بر این مدعا شعری است که خود اسود بن قطبه سروده و در آن گفته است که:

من بهر سیر را به فرمان خدا و تنها با یک سخن پارسی گشودم.
و شاهد دیگر این که قعقاع، بزرگ قهرمان افسانه‌ایش نیز طی شعری گفته است که:

بهر سیر را با سخنی که خداوند بر زبان ما رانده است گشودیم!
تا آخر افسانه.

تاریخ نویسانی دیگر که سخن از منابع دیگر گرفته و بر سخنان سیف اعتماد نکرده‌اند می‌گویند:

فتح «بهر سیر = ویه اردشیر» در نتیجه جنگی سخت و فرسایشی، و بر اثر محاصره‌ای طولانی که دو سال به درازا کشیده است صورت گرفته، و عموم زمین داران بزرگ که از طول محاصره به تنگ آمده بودند به مسلمانان پیشنهاد صلح دادند و بدین سان از محاصره مسلمین رهایی یافتند.
دست آورد سیف از این افسانه

ثبت کرامتی برای خاندان بنی عمرو از تمیم که هیچ کرامتی به پای آن نمی‌رسد! زیرا فردی از آن خانواده را حالتی ملکوتی دست می‌دهد، و در چنان حالتی نا خود آگاه چیزی می‌گوید و فرشتگان بر زبانش کلامی می‌گذرانند که معنای آن را نه خودش می‌داند و نه اطرافیان و بر اثر چنان کلامی شهری بزرگ به دست مسلمین فتح می‌شود. و افتخاری بس بزرگ در صفحات تاریخ و به نام خاندان تمیم به ثبت می‌رسد. از آن روی

که:

این خاندان بنی عمرو تمیمی است که نه تنها شمشیرشان گره گشای تنگناهای لشکر کشی‌ها و فتح سرزمین‌ها است، بلکه کلام‌شان نیز بر سر دشمن شرر می‌بارد و کلید عرب افزوده شده است. و خلق اماکن و جاهایی چون «افریدون» است در پهنه زمین که نامشان در کتاب‌هایی چون «معجم البلدان» و «الروض المعطار» برده شده است.

گوشه‌ای از فعالیت‌های «ابو مفرز اسود بن قطبه»

در تاریخ وزین و معتبر طبری، در موارد زیر به نام «ابو مفرز اسود بن قطبه تمیمی» و با تصریح به نام سیف بن عمر بر می‌خوریم

1_ در نبرد جلولاء و فتح آن، سعد وقاص، اسیران جنگی را به همراهی «اسود» به مدینه و خدمت خلیفه عمر گسیل داشته است.

2_ در فتح ری «تعیم بن مقرن» که فرماندهی قوا را به عهده داشته، خمس غنائم جنگی را به وسیله «اسود» و تنی چند از معاریف و سرشناسان کوفه به خدمت خلیفه عمر در مدینه فرستاده است.

3_ ضمن حوادث سال سی و دو هجری، نام «اسود» تمیمی ضمن نام سه نفر دیگر در انجمنی که در زیر یک چادر داشته‌اند، برده شده است.

4_ و نیز در سال سی و دو هجری، «ابو مفرز اسود بن قطبه» در معیت ابن مسعود و تنی چند از پارسیان و نیک نامان مسلمین، در «ربذه» تبعید گاه صحابی بزرگواری چون «ابوذر غفاری» حضور یافته، جنازه آن راد مرد بزرگ را به خاک می‌سپارند.

5_ در نبرد قادسیه، و به روز جنگ «اغواث»، از جنگیدن مردی به نام «اعور» فرزند قطبه، با «شهر براز» سخن رفته است که بنا به گفته طبری از قول سیف در نتیجه آن جنگ هر دو هم‌آورد به خاک هلاک می‌افتند و برادر اعور بر اثر آن چنین می‌سراید:

به شیرینی و هم تلخ کامی روز اغواث روزی را ندیده‌ام، زیرا نبرد آن روز به راستی که هم شادی آفرین بود، و هم سخت ناراحت کننده و درد آور. با وجود این، نمی‌دانیم که آیا سیف در خیال خود برای ابو مفرز اسود بن قطبه، برادری به نام اعور دست و پا کرده است که اسود در سوگش چنین به غم نشسته، یا این که

«اعور بن قطبه» را کسی دیگر خیال نموده است!

موارد پنج‌گانه و سخنان دیگران

طبری موارد پنج‌گانه فوق را از قول سیف بن عمر در باره اسود بن قطبه در تاریخ خود آورده است. در صورتی که تاریخ نویسان دیگر که روی داده‌های جنگ‌های «جلولاء» و قادسیه، و ری، و در محاصره گرفتن عثمان و غیره» را به شرح آورده‌اند، نه تنها نامی از اسود و فعالیت‌های او نبرده‌اند، بلکه غالباً پیش آمده‌ها و پی آمده‌های آن وقایع را به گونه‌ای آورده‌اند که با سخنان و وقایعی که سیف به تشریح آنها پرداخته و طبری زحمت انتشار آن را به خود داده است مغایرت دارد.

سیف، اسود افسانه‌ای خود را در تمامی آن جنگ‌ها شرکت داده، و او را از خوش چهرگان و معاریف و مورد ثقه و اطمینان ارکان دولت معرفی کرده، اسیران و خمس غنائم جنگی را زیر نظارت و سرپرستی او قرار داده است. و مخصوصاً او را به هنگام به خاک سپردن صحابی حلیل القدری چون ابوذر، در کنار صحابی معروف و مشهوری مانند ابن مسعود قرار داده است که ما این مورد اخیر را به طور جداگانه مورد بررسی و بحث قرار خواهیم داد.

بررسی اسناد افسانه اسود بن قطبه

طبری سند روایت سیف را در مورد فتح «ری» به دست نداده است. اما در مورد بقیه، یعنی جنگ‌های «قادسیه، جلولاء، محاصره عثمان، شرکت در به خاک سپردن ابوذر»

سند روایت‌های سیف عبارتند از:

طبری سند روایت سیف را در مورد فتح «ری» به دست نداده است. اما در مورد بقیه، یعنی جنگ‌های «قادسیه، جلولاء، محاصره عثمان، شرکت در به خاک سپردن ابوذر» سند روایت‌های سیف عبارتند از:

«محمد، مهلب، مستنیر بن یزید، از برادرش قیس از پدرش یزید، و کلیب بن حلال ذری» که در گذشته گفته‌ایم تمام این راویان از آفریده‌های سیف بوده وجود خارجی نداشته‌اند.

هم چنین در ضمن معرفی راویان خود روایت از «آن رجُل» = از مردی! گرفته و به هیچ روی او را معرفی نکرده و ما نمی‌دانیم که آن مرد را سیف چه کسی خیال کرده است! و نیز از دو نفر مجهول الهویه دیگر روایت کرده که برای ما معلوم نشد که آن دو را سیف چه کسانی پنداشته تا در باره وجود و یا عدم آنها به بحث و تحقیق بنشینیم.

و نیز از قهرمان داستان یعنی «ابو مفرز اسود بن قطبه» نیز سراغی جز نزد سیف و راویان افسانه‌ای او نیافتیم.

و گویا نسخه‌برادران در ضبط کنیه اسود دچار اشتباه شده او را «ابومقرن» نوشته

باشند، هم چنان که به نظیر چنین موردی نیز برخورد کرده‌ایم و شاید همین غلط در ضبط، این حجر را دست‌خوش اشتباه کرده باشد و ابو مقرن و ابو مفرز را دو نفر پنداشته یکی را «ابو مقرن اسود بن قطبه» که ذکرش در افسانه‌های سیف‌گذشت، و دیگری را به لقب «ابو مفرز» و بدون ذکر نام، که ابن حجر در «اصابه» و در قسمت «الکنی» به معرفی او پرداخته است.

چهارمین صحابی ساختگی

ابو مفرز تمیمی

ابن حجر در قسمت «الکنی» اصابه خود به معرفی ابو مفرز تمیمی چنین پرداخته است:

سیف بن عمر در کتاب «فتوح» خود در داستان وفات ابوذر غفاری از قول راویانی چون «اسماعیل بن دافع» از محمد بن کعب» از حضور ابو مفرز خبر داده و در پایان داستان مرگ ابوذر می‌نویسد:

... عده اشخاصی که در کار تدفین ابوذر غفاری در ربنده و به همراهی ابن مسعود شرکت داشته‌اند سیزده نفر بوده‌اند که یکی از آنها ابو مفرز تمیمی بوده است. و نیز سیف آورده است که:

این ابو مفرز از جمله کسانی است که در زمان خلافت عمر به جرم شراب خواری و به دستور خلیفه حد خورده است. و ابو مفرز طی شعری او واقعه را چنین به نظم کشیده:

گر چه تحمل شدائد و سختی‌ها عادت ما بود، ما از همان شب‌ها که بر بساط نوشیدنی‌ها و خوراکی‌ها می‌نشستیم راه صبر و شکیبایی در پیش گرفته‌ایم.

هم چنان که گفتیم، ابن حجر با دو نفر انگاشتن آنها دچار توهم شده، یکی را «ابو مقرن اسود بن قطیبه» و دیگری را «ابو مفرز»، و داستان‌ش را در قسمت «الکنی» که اختصاص به کنیه اصحاب در «اصابه» او دارد، آورده است.

اما گفتنی است که روایتی که ابن حجر در باره حضور ابو مفرز در به خاک سپردن ابوذر از قول سیف آورده است، با روایت دیگری که طبری از قول سیف در همین مورد آورده و ما آن را نقل کردیم از نظر متن و سند، و تعداد اشخاص حاضر در مراسم تدفین ابوذر

اختلافی آشکار دارد.

و نیز در سخن ابن حجر این مطلب آمده است که ابو مفضل تمیمی به علت شراب خواری و بنا به دستور عمر خلیفه حد خورده است. در صورتی که موضوع حد خوردن پاره‌ای از اشخاص بر اثر شراب خواری و به دستور عمر، در سه داستان جداگانه از احادیث سیف آمده و در هیچ یک از آنها نامی از اسود بن قطبه و اشعار او دیده نمی‌شود، و شاید چیزی که باعث آن شده تا سیف نام چنان صحابی خود آفریده بزرگواری را با آن همه جلالت قدر و نبالنتشان که در رزمگاه «بهر سیر = ویه اردشیر» فرشتگان بر زبانش سخنی پارسی گذاشته و تنها با آن سخن اعجاب انگیز، پارسیان جا خالی کرده از رزمگاه گریخته‌اند! این باشد که شراب، و شراب خواری در مذهب سیف که متهم به زندقه بوده است امری عادی و غیر قابل ملاحظه است!

مواردی دیگر از اشتباه در نسخه برداری!

حموی در «معجم البلدان» در واژه گرگان پس از نقل سخنان سیف در چگونگی فتح آن جا دو بیت شعر زیر را از «سويد بن قطبه» شاهد آورده است.

هان به فامیل تیره اسید از بنی تمیم بگو که ما در سرزمین گرگان، در مرغزارهای سبز و خرم سر می‌کنیم.
آن گاه که گرگانیان از حمله و جنگ ما به هراس افتادند، فرمانروایشان در پیشگاه ما سر فرود آورده!

«سويد بن قطبه» هم تصحیفی از «اسود بن قطبه» می‌باشد که نسخه بردار را به هنگام رونویسی از کتاب چنین اشتباهی دست داده است. طبری نیز طی داستانی از سیف بن عمر، متن پیمان نامه صلحی را که «سويد بن مقرن» با اهالی گرگان بسته است آورده، که پای آن را «سواد بن قطبه» به عنوان گواه امضاء کرده است که این «سواد» نیز تصحیفی است از اسود و اشتباهی از نسخه بردار.

بررسی اسناد این داستان

در سند احادیث سیف نام این راویان به چشم می‌خورد:

«محمد، بحر بن فرات عجل، سماک بن فلان هجیمی از پدرش، انس بن حلیس، زیاد، مهلب، مستنیر بن یزید از برادرش و او از پدرش، کلیب بن حلحال ذری از پدرش، و او «مردی» بدون نشانه و مشخصات، و دو نفر مجهول الهویه دیگر، و نیز عامر، و مسلم، و ابن امامه، و ابی عثمان عطیه، و طلحه»، که برای اینان تعریفی و مشخصاتی در

احادیثش نیافتیم تا شناخته شوند، مثلاً ندانستیم مقصودش از عامر، آیا عامر شعبی است یا دیگری؟ و طلحه، آیا او را طلحة بن عبد الرحمن خیال کرده است هم چنان که چنین نامی را در پاره‌ای از احادیثش به عنوان راوی معرفی کرده که در هر حال هر دوی این‌ها را گفته‌ایم که از روات آفریده شده توسط او هستند، یا این دو را اشخاص دیگر خیال کرده است؟!

نام راویان دیگری نیز در ضمن حدیث او آمده است که ما گناه یاوه سرایی‌ها و افسانه پردازی‌های سیف را به گردن ایشان نمی‌گذاریم؛ خلاصه وقتی که می‌بینیم سیف تنها کسی است که چنین افسانه‌هایی را به چنین راویانی نسبت می‌دهد.

فشرده‌ای از آن چه گذشت

سیف، ابو مفرز اسود بن قطبه را از خاندان بنی عمرو تمیمی و از جمله شاعران بلند آوازه و زبان گویای مسلمانان در فتوح انگاشته است.

سیف او را در فتوح حیره به همراهی خالد، چون «الیس، امغیشیا، مقرر، الثنی، زمیل»، شرکت داده و شش رجز و حماسه نیز بر زبانش نهاده است. در جنگ «یرموک و قادسیه» شرکتش داده و از زبان او سه حماسه ساخته است.

در جنگ «ویه اردشیر» چنان جلوه داده که او را حالتی ملکوتی دست داده و آرامشی در روانش احساس کرده و پاسخ فرستاده پادشاه ایران را با سخنانی پارسی که فرشتگان بر زبانش جاری کرده بودند، داده است، زبانی که نه خودش و نه اطرافیان‌ش معنای آن را نمی‌دانسته‌اند.

او با کلامی پارسی به فرستاده پادشاه گفته بود:

ما هرگز با شما پیمانی نمی‌بندیم مگر وقتی که از عسل ناحیه افریدون، و ترنج کوئی خورده باشیم.

مشرکان به برکت همین گفته، از ترس جان از معرکه گریخته و شهری را بدون نگهبان و محافظ، با همه ثروتش در اختیار مسلمین گذاشته‌اند و سیف سه رجز در همین مورد بر زبان شاعر افسانه‌ای خود گذاشته است.

هم چنین سیف در سوگ برادری که برای ابو مفرز اسود بن قطبه به نام «اعور بن قطبه» آفریده و او را در نبرد قادسیه و به روز «اغواث» در جنگ حریفش به کشتن دادن است، شعری سروده و در دهان ابو مفرز نهاده است!

و بالاخره زاده افکار خود را در جنگ‌های «جلولاء و ری» شرکت داده

و

سرپرستی اسیران جنگی و غنائیم حاصل از آنها را در تقدیم به حضور خلیفه عمر در مدینه به عهده او گذاشته است.

و همه این افسانه‌ها را از زبان راویانی که چون قهرمان داستان، خیالی و زاده افکار و توهمات او _سیف بن عمر_ بوده‌اند: چون «محمد، زیاد، مهلب، مستنیر بن یزید، از برادرش قیس و او از پدرش یزید، و کلیب بن حلال ذری، از پدرش، و بحر بن فرات عجل، و سماک بن فلان هجیمی از پدرش، و انس بن حلیس و بی نام و نشان‌ها و مجهول الهویه‌های آورده است. اینک به جا است تا ببینیم که احادیث سیف و افسانه‌های او در باره ابو مفرز، در کدام یک از مصادر اسلامی راه یافته و کدام یک از نویسندگان و دانشمندان دانسته و ندانسته در مقام نشر اکاذیب او بر آمده‌اند.

دانشمندی که این افسانه را از سیف گفته و نقل کرده‌اند

افسانه‌های سیف در باره ابو مفرز تمیمی در مصادر زیر راه یافته است:

1_ طبری در کتاب تاریخ کبیرش ضمن حوادث سال‌های 12-32 هجری و اسناد آن را نیز آورده است.

2_ دار قطنی متوفی 385 هجری در شرح حال اسود در کتاب «مؤتلف» با ذکر سند.

3_ ابن ماکولا متوفی 487 هجری در شرح حال اسود در کتاب «اکمال» با ذکر سند.

4_ ابن عساکر متوفی 571 هجری در شرح حال اسود در کتاب «تاریخ دمشق» که سخن خود را از سیف بن عمر، و دار قطنی، و ابن ماکولا گرفته و سند را هم ذکر کرده است.

5_ حموی متوفی 626 هجری در کتاب «معجم البلدان» خود، در شرحی که بر شهرها و مناطق نگاشته است.

6_ حمیری متوفی 900 هجری در کتاب «الروض المعطار» در شرحی که بر شهرها و مناطق نوشته است.

7_ مرزبانی متوفی 384 هجری در کتاب «معجم الشعرا» در شرح حال شعرا و حماسه سرایان که بدون ذکر سند سخن از پیشینیان خود گرفته است.

8_ عبد المؤمن متوفی 739 هجری در کتاب «خراصد الاطلاع» که سخن از حموی گرفته.

9_ ابن اثیر در گذشته به سال 630 هجری در تاریخش.

10_ ابن اثیر متوفی به سال 774 هجری در تاریخ خود.

11_ ابن خلدون در گذشته به سال 808 هجری در تاریخش. این سه دانشمند اخیر، یعنی ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون مطالب خود را در باره ابو مفرز مستقیماً از تاریخ طبری گرفته‌اند.

12_ مقریزی در گذشته به سال 845 هجری در کتاب «خطط» خود.

13_ ابن حجر متوفی به سال 852 هجری در «الاصابه» که داستان‌ها ابو مفرز سیف را از دار قطنی و افسانه سخن پارسی گفتن او را در بهر سیر بدون ذکر سند از مرزبانی گرفته است.

14_ ابن بدران در گذشته به سال 1346 هجری در «تهذیب تاریخ ابن عساکر» که سخن را از ابن عساکر متوفی به سال 571 هجری گرفته است. آن چه گذشت مطالب و اخباری بود که سیف بن عمر تمیمی در مورد صحابی ساختگی خیالات خود به نام «اسود بن قطبه تمیمی» ساخته و پرداخته است.

البته اسودی که سیف ساخته است، به غیر از «اسود بن قطبه» فرمانده سپاه حلوان از جانب امام علی می‌باشد که شخص آن حضرت نامه‌ای نیز به او نوشت، و آن نامه در ضمن دیگر نامه‌های امام در «نهج البلاغه» آمده است. زیرا اسود، فرمانده سپاه حلوان امام تمیمی نمی‌باشد و هم چنان که ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه‌اش» او را معرفی کرده است، او مردی سبائی قحطانی است. ابن ابی الحدید می‌نویسد:

من در نسخه‌های متعددی خوانده‌ام که او _ اسود بن قطبه فرمانده سپاه _ سپاه حلوان و مورد خطاب امام در نامه‌اش _ حارثی است، و از بنی حارث بن کعب می‌باشد.

لازم به تذکر است که بنی حارث بن کعب مزبور به چند پشت به «مالک بن اود»، از قبایل سبائی قحطانی می‌رسد، که شرح حال و نسب ایشان را ابن حزم در صفحه 391 «جمهره انساب» خود آورده است.

ضمناً نام پدر اسود اخیر الذکر در پاره‌ای از نسخ نهج البلاغه «قطیبه» و در کتاب «صفین» نصر بن مزاحم «قطنه» آمده است و می‌توان گفت سیف بن عمر نام صحابی ساختگی خود یعنی «اسود بن قطبه تمیمی» را با توجه به نام کار گزار و نماینده امام ساخته است، هم چنان که همین شیوه را در نام‌های «خزیمه بن ثابت» و سماک بن خرشه، و زر بن عبد الله و دیگران به کار برده است که ما در همین کتاب در باره آنها به بحث پرداخته- ایم.

نافع بن اسود تمیمی

- * معرفی اسود از زبان سیف.
- * حاسه‌های شش گانه.
- * نافع در ایران.
- * شاهد حموی در واژه‌گرگان.
- * نافع در کتاب صفین «نصر بن مزاحم».
- * مقایسه سخنان سیف با دیگران و بررسی اسناد.

پنجمین صحابی ساختگی سیف

نافع بن اسود تمیمی

ابو بجید، نافع بن اسود «نواده قطبة بن مالک»، از خاندان بنی عمرو تمیمی است. چنین نسب را سیف بن عمر، برای نافع ساخته خیالات خود تصور کرده است.

ابن ماکولا در شرح بر احوال نافع چنین می‌نویسد:

سیف می‌گوید: ابو بجید نافع بن اسود تمیمی را در جنگ با پارسیان، حماسه‌ها و اشعار، و شهرت و آوازه‌ای است.

ابن عساکر نیز در شرح حال او نوشته است:

نافع بن اسود تمیمی مکی به «ابو بجید» شاعری است که مطاحبت پیغمبر را درک و از عمر حدیث روایت کرده است. نافع در گشودن شهرهای دمشق و عراق شرکت داشته و در مورد آنها اشعار بسیاری سروده است.

سپس ابن عساکر شصت چند بیت از اشعار نافع را در شش قصعه، و با ارائه سند از سیف بن عمر نقل می‌کند و در نخستین قطعه آن می‌نویسد:

از سیف بن عمر روایت شده است که ابو بجید نافع بن اسود چنین سروده است:

«مرا و همزادم را میندار که چون مرغ کوچک به آتش افتاده، از شراره جنگ به زاری و فغان در آییم!

مثل این که تو جنگ دمشق و نبرد «بصری» را ندیده‌ای که در آن روز دشمنان ما چگونه به خاک و خون در می‌غلطیدند؟

ما و ایشان در آن روز، در پهنه نبرد چون ابری توفنده باران مرگ می‌باریدیم.

دست دشمن را از دامن شما کوتاه کردیم، زیرا که حمایت از پناهندگان از قدیم کار ما بوده است.
و تو ای دشمن مغرور من! در آن هنگام که شعار تنها، کفایت از حمایت مردم نمی‌کرد، بی‌چاره و زبون در خاک و خون افتاده بودی!
خاندان تمیم را همه می‌دانند که از دیر باز افتخار و پیروزی در نبرد، و بردن غنائم جنگی از آن ما بوده است.
و اینان که آزاد شده، و آنان که در پناه ما هستند عزیز و محترمند، و دوستان و پناه یافتگان به شما خوار و معدومند.

* * *

در دومین حماسه چنین آمده است:
در آن روز که تنور جنگ در پهنه نبرد گرم می‌شود، چه کسی در گیر و دار آن به پای سر افرازی و افتخار ما می‌رسد؟
ضرب شصت ما را از «نسطاس» فرمانده رومیان در نبرد دمشق_ در آن روز که سیلاب مرگ گرداگردش را فرا گرفته بود گویا شو!
اگر از او بپرسی، او به تو می‌گوید که ما قهرمان‌هایی هستیم که در برابر جنب و جوش ایرانیان از مرزهایشان چون سیلی خروشانیم. و بر سر مردمی که به روزگار همیشه عزیز و مالک سرزمین‌های پهناور بوده‌اند، تاخته‌ایم.
خداوند چنین خواسته است که تنها قبیله تمیم_ قبیله سیف_ با جوشش و کوشش، مهار پر جوش و خروش جنگ را به دست داشته باشند.
این دو حماسه را که گذشتع این عساکر از قول سیف در فتح دمشق آورده است. در حماسه سوم می‌گوید ابو بجید، نافع بن اسود چنین سروده است:
و ما بودیم که به هنگام صبح در جنگ دجله با گروهی از رزمندگان خود و با شمشیرهای آخته و نیزه‌های جان‌گذاز بر مردم آن سامان حمله بردیم.
در آن روز، پس از این که باران تیرها فرو نشست، و نوبت به شمشیرها رسید، این شمشیرهای ما بود که بر سر دشمن فرود

می‌آمد و آنها را درو می‌کرد.
 ما آنان را در بیابان‌ها، ما بین دجله و فرات تا حدود نهروان از دم تیغ
 گذراندیم.
 ما در جنگ مدائن، شرنگ تلخ مرگ را با همه قدرتمان درکام دشمنانمان
 فرو بردیم.
 این عساکر در حماسه چهارم اشعار زیر را از قول سیف و از زبان ابو
 بجید نافع بن اسود نقل می‌کند:
 در میان ما کسانی هستند که چشم‌های دشمن را با سرمه کوری شفا می-
 بخشند، و سرهای پر دریشان را با شمشیرهای آخته درمان می‌کنند.
 اسب‌های جنگی ما را می‌بینی که بر گستوان پوشیده، و سوار کاران ما
 که با سلاح کامل در میدان جنگ جولان می‌دهند؟
 خداوند برای من خانه عزت و شرفی س بلند پایه و شامخ بنا کرده است.
 یاران و دوست داران من نیز بخشنده‌گانی هستند که هرگز جفا نمی‌کنند و
 راه کرم و وفا در پیش دارند.
 تا آن جا که بزرگواری و عزت در خانه ما فرود آمده است و از آن
 هرگز بیرون نخواهد شد.
 کدام روز برای دشمنان ما به سنگینی و شومی روزی می‌رسد که
 جوانان ایشان را به خاک و خون کشیدیم؟ و پرچم دارشان را به خاک هلاک
 افکندیم، آن سان که داغ سنگ و سنگ ریزه بر بدنشان نمایان است!
 و چه بسیار تاج‌های شاهان را که به غنیمت بردیم و دست بندهای گران
 قدرشان را نیز!
 سپاهیان ما تیره تمیم، از آن دسته ارزشمندی می‌باشند که به هر جا قدم
 بگذارند بهار و شادی به بار خواهند آورد.
 ما در قلب دشمنان فرو رفتیم، و پس از پیروزی بر دشمن میدان جنگ را
 پشت سر گذاشتیم، و در این مدت به چشم ما خواب راه نیافت.
 پس از شش روز نبرد، دشمن را چنان به خاک و خون کشیدیم که
 برخاستن بر ایشان مقدور نبود، آن گاه جنگ افزارهایشان را به غنیمت
 بردیم.

سپس با شتاب روی به جانب کسری نهادیم و سپاه او را از هم گسستیم و پراکنده ساختیم.

در آن پهنه نبرد به جز ما افراد قبیله تمیم، دور از وطنی وجود نداشت که دشمن را با نیزه‌های جگر شکافش از هم بدرد!

آن گاه که در سرزمین‌های مدائن، که پهنه بیابان‌هایش چون دریا زیبا و پر برکت می‌باشند، به جولان پرداختیم. گنجینه‌های کسری را به غنیمت بردیم، و او پس از این شکست روی به گریز نهاد.

طبری نیز پس از این که چگونگی پیروزی مسلمانان را در مدائن از قول سیف نقل می‌کند، دو بیت آخر این حماسه را نیز به عنوان شاهد می‌آورد. ابن اثیر، و ابن کثیر هم در نقل همان مطالب از طبری پیروی کرده سخن از او گرفته‌اند.

در قطعه پنجم که خود قصیده‌ای است بلند بالا، ابن عساکر چنین می‌نویسد:

ابو بجید، نافع بن اسود چنین می‌سراید:

داوران قبایل «معد»¹ و دیگر قبایل اعتراف کردند که تمیمیان با شاهان بزرگ برابری می‌کنند!

آنان مردمانی پر افتخار، و چون درختی با عظمت و جلالند، و در میان قبایل معد به سر افرازی قله کو می‌مانند.

ایشان پناه دهندگانند، و همسایگان خود را مادام که در پناه ایشان باشند از مال و منال بی نیاز می‌کنند.

و از گوشت شتران فربه، هر کس را که با ایشان یار و همدم باشد و بر سفره آنان حاضر آید، به همه روزگار اطعام می‌کنند.

غیر عرب چگونه با تمیم برابری می‌کند، در حالی که اینان در هر اجتماعی به سر افرازی و بزرگی مشهور و معروف می‌باشند؟

و در بذل و بخشش به مستمندان، و رهانیدنشان از چنگال مرگ، به هنگامی که سخت درمانده و محتاجند، یگانه آفاقند؟

در آن حال که دست‌های دیگران از رسیدن به مجد و افتخار کوتاه می‌شود، دست‌های قبایل تمیم با تمام قوا برای گرفتن عظمت و سر افرازی دراز است.

و در راه بر آوردن نیاز مستمندان، و دستگیری از پای افتادگان، از همه مال و دارایی خود چشم می‌پوشند.

این سوار کاران تمیم هستند که اسب‌های نجیب خود را از راه‌های

¹ . اعراب حجاز، ساکنان شمال شبه جزیره عربستان را که شامل قبایل مختلف مانند قریش می‌شود و تمیم نیز جزء آن است «معد» می‌خوانند.

سخت کوهستانی به میدان کارزار می‌دوانند. و با وجودی که اسب‌های ایشان از رنج راه به ستوه آمده، به سستی نمی‌گیرایند و اظهار تعب نمی‌کنند. و سواران خود را از قبایل تمیم به غنایم جنگی می‌رسانند از این رو است که تمیمیان همیشه برنده غنایم جنگی می‌باشند. و چه بسیار از قهرمانان ایشان که نخلستان‌ها، و باغ‌ها را به غنیمت به چنگ آورده‌اند.

سهم غنایم جنگی تمیم، همیشه در حد سهم فرماندهان و سرکردگان قوا بوده است، و خداوند از دیر باز تمیم را به این ویژگی‌های نیکو و ارزنده سرافراز فرموده است.

و آن گاه که اسلام آمد، باز هم تمیم زمام رهبری قبایل معد را بر عهده گرفت، و آنان را به مهاجرت به جایی که خیر دنیا و بزرگی ایشان در آن بود هدایت کرد.

اماکن و مرغزارهایی که اگر عرب به آن جا مهاجرت نمی‌کرد نشیمنگاه پادشاهان عجم می‌شد.

تمیمیان در این هجرت عالی در هنگ‌هایی منظم و صفوفی به هم فشرده، چون شیرانی درنده، و طلایه داران فتح و پیروزی پیشتاز شدند.

و سوار بر اسبان کوه پیکر، تندرو و سرکش و برگستوان پوشیده و غرق سلاح جنگی آماده پیکار گردیدند.

که خطاب آمد: تمیمیان! شما در راه سرافرازی و زندگی بهتر پیکار کنید، که تنها شما در شداوند و سختی‌های زندگی حامیان مردم می‌باشید!

شما - تمیمیان - صف‌های خود را در برابر مشرکان بیارایید و با شمشیرهای آخته و بران خود به سوی آنان تاختن برید.

در این نبرد تمیمیان دشمنان را به ضرب شمشیرها خود از هم دریدند، که مردان تمیم کاری ناقص و نا تمام انجام نمی‌دهند!

سوار کاران، غبار آلوده، با نیزه‌های محکم و شمشیرهای بران در میدان جنگ خود را به قلب دشمن می‌زدند.

این کارهای درخشان، تنها از مردان با شهامت و شجاع و جوان‌مرد تمیم سر می‌زند، نه مردان سست اراده و ترسو!

ابن حجر نیز نه بیت از این قصیده را به عنوان شاهد بر سخنان خود در باره نافع، از قول سیف آورده می‌نویسد:

سیف در کتاب «فتوح» خود اشعار بسیاری از نافع روایت کرده است که در آنها او به تبار خود بالیده به وجود آنها افتخار کرده از شرکت خود در نبردهای شام و عراق داد سخن داده است. از آن جمله می‌گوید:

داوران معد، و سایر داوران گواهی دادند که تنها خاندان تمیم از عهده همه پادشاهان بزرگ بر می‌آیند و با آنها برابری می‌کنند... .

ابن عساکر بند ششم از اشعار نافع را چنین نقل می‌کند:

کشته «سقس = ساکس» رومی را، در حالی که روباه‌های لنگ گردش را گرفته بودند، روی زمین رها کردیم.

کشته او در مرغزاری در روم بر زمین افتاده بود، نه این که در ملک پدرش جا خوش کرده باشد.

در همان ابتدای برخورد ما با رومیان بود که «عامر» با یک ضربت شمشیر خود فرق او را تا نخاع از هم شکافت!

ابن عساکر، پس از ذکر این شش بند شعر، شرح حال نافع را با نقل مطالبی که دار قطنی و ابن مارکولا در شرح حال نافع از سخنان سیف در کتاب‌های خود آورده‌اند، پایان می‌دهد.

اما طبری طی یک روایت از سیف، تنها دو بیت از اشعار نافع را که در آن می‌گوید:

سواده نظام ما به مدائن که پهنه خاکش به زیبایی دریا بود پای نهادند....

نقل کرده؛ سپس در دنباله آن ضمن شرح حوادث سال شانزدهم از هجرت نبرد «جلولاء» را از زبان سیف نقل می‌کند. و در روایت دیگر از همین سیف، چهار بیت از اشعار منسوب به نافع را در جنگ «جلولاء» چنین می‌آورد:

در جنگ «جلولاء»، گردان‌های ما چون شیران قوی پنجه، به کارزار حمله بردند.

من گروه‌های پارسی را از هم دریده می‌کشتم و به پیش می‌تاختم که، نابود باد بدن‌های پلید مجوس!

در آن روز که سرها، تن‌ها را بدرود می‌گفتند، «فیرزان» از چنگ ما گریخت، ولی «مهران» کشته شد.

و چون دشمنان ما به منزلگاه مرگ پای نهادند، شب هنگام درندگان بیابان بر اجساد آنان خاک و خاشاک پاشیدن گرفت.

این کثیر نیز همین‌ها را از تاریخ طبری و در کتاب خود نقل کرده است. ما به جز این شش بیت شعر، شعری دیگر از نافع در کتاب طبری نیافتیم. در صورتی که ابن ماکولا می‌گوید:

سیف از او اشعار بسیاری نقل کرده که در آنها نافع به تبار خویش بالیده است...

بنا بر این مطالب، معلوم می‌شود که سیف از زبان قهرمان خیالی خود اشعار بسیاری آورده، و طبری بنا به عادتی که داشته از ذکر آنها خود داری کرده است.

ما در جست و جوی اشعار بسیار «نافع»، به اندکی از آنها نزد «حموی»، و «حمیری» برخوردیم که این دو دانشمند به مقتضای سخن در ذکر نام اماکنی که به ترجمه آنها پرداخته بودند آورده و به عنوان شاهد بر مطالب خود به آنها استناد کرده بودند که ما پس از ذکر مختصری در باره فجع هر یک از آنها از زبان سیف، به آن اشعار نیز مراجعه خواهیم کرد.

نافع شاعر در ایران

طبری با تصریح نام سیف، فتح «همدان، ری، و گرگان» را به طور مفصل در تاریخ خود آورده، که ما به نقل فشرده آن در این جا بسنده می‌کنیم. خلیفه عمر، فرمان فتح همدان و دیگر سرزمین‌های جانب شرقی آن را تا آن سوی خاک خراسان به نام «نعیم بن مقرن» صادر کرد و فرمان داد تا آن اماکن را بگشاید.

نعیم فرمان برد و به جانب ری سپاه کشید، در این جنگ مردم گرگان به یاری پارشاه برخاستند، و دو سپاه در دامنه کوه ری با یک دیگر رو به رو شدند. نعیم که بخشی از سپاهیان خود را از بی‌راهه به پشت جبهه دشمن فرستاده بود، با قدرت به دشمن حمله برد، ایرانیان که از پس و پیش مورد هجوم و حمله سپاهیان اسلام واقع شده بودند، تاب مقاومت نیاورده به سختی شکست خورده روی به گریز نهادند. ایرانیان در این جنگ و گریز کشته فراوان از خود بر جای گذاشتند.

نعیم پس از پیروزی بر ایرانیان، خمس غنائم جنگی را به سرپرستی «اسود بن قطبه» و تنی چند از سرشناسان کوفه، نزد خلیفه به مدینه فرستاد.

پس از این که پیک پیروزی به عمر رسید، خلیفه دستور داد تا نعیم برادر خود را به نام

«سوید بن مقرن» مأمور فتح «قومس» کند. سوید بنا به اشاره خلیفه سپاه به «قومس» کشید و آن جا را بدون خون ریزی به دست آورد، و سپس ناحیه طبرستان را بر اثر پیمانی نظامی متصرف شد، و از آن جا روی به جانب گرگان نهاد و در «بسطام» اردو زد، و از همان جا به «رزبان صول» شاه نامه نوشت و او را به اطاعت و فرمانبرداری از خود فرا خواند. مرزبان پاسخ مساعد داد، و با شرط عدم تجاوز مسلمانان به گرگان با پرداخت جزیه از درگیری به جنگ و نبرد دوری جست. این پیمان نامه در سال هجدهم از هجرت تنظیم و بین دو طرف مبادله گردیده است.

آن چه در این زمینه آوردیم فشرده سخنان طبری بود. حمیری در واژه ری پس از اشاره به همین داستان می نویسد: و ابو بجید نافع بن اسود در جنگ ری چنین سروده است: آیا محبوبه مرا خبر رسیده است که گروهی را که در «ری» به نبرد ما برخاسته بودند، با خوردن زهر مرگ از پای در آمدند؟! آنان در دو آوردگاه با گشاده دستی قدرتی تمام، درحالی که بر اسب های تیز تک سوار بودند بر ملک دست یافتند.

اسب های یک دست سیاه رنگ یا قرمز، اسب هایی که به گاه حمله ما، آنان را ناگزیر می سازند تا فرار را بر قرار اختیار کنند. ما آنان را در دامنه کون تک تک، و دو دو، به چنگ آورده از پای در آوردیم و با کشتن آنها به مراد دل و آرزوی خود رسیدیم.

خدای خیر دهد گروهی را که بر فرق دشمن شمشیر کین می کوبند، و پاداش نیک دهد کسانی را که چنین کارهایی را انجام می دهند.

حموی نیز در فتح «بسطام و گرگان و ری» با استناد به سخنان سیف، از نافع بن اسود نام برده است، مثلاً در واژه بسطام و فتح آن جا می نویسد: عمر فرمان داده بود تا نعیم بن مقرن به جانب «ری و قومس» سپاه کشد. این لشکر کشی در سال های 18 و 19 هجری به وقوع پیوسته است.

گروه پیشتازان نعیم، به سرپرستی برادرش «سوید بن مقرن» به جانب ری و قومس تاختن برد و چون هیچ کدام از آن دو ناحیه تاب مقاومت در خود ندیدند، پیشنهاد صلح دادند و سرانجام بین آنها پیمان نامه نوشته شد. ابو بجید نافع بن اسود در این مورد چنین سروده است:

به جان خودم سوگند که هیچ شکی وجود ندارد که ما به حضور در میدان جنگ، و به دست گرفتن زمان آن از دیگران سزاوار تریم!
به هنگام صبح که درای جنگ نواخته می‌شد، این ما هستیم _قبیله تمیم_ که شادمانه به این ندا پاسخ مثبت می‌دهیم.
در نبرد سنگین و پر دامنه بسطام، ما کمر به نابودی دشمن بستیم، در این کار، ما نیزه‌های خود را چرخانیده و آن را از سر تا گلوگاه به خود دشمنان رنگین کردیم.

شاهد «حموی» بر واژه گرگان و ری

حموی در کتاب «معجم البلدان» خود می‌نویسد:

چون سوید بن مقرن به سال هجدهم هجرت از فتح بسطام فراغت یافت، نامه‌ای به مرزبان صول، پادشاه گرگان نوشت و او را به اطاعت فراخواند، و خود به جانب گرگان سپاه کشید. مرزبان از در صلح در آمد و با شرط عدم تجاوز به گرگان از جانب مسلمانان، تن به پرداخت جزیه داد، سوید پذیرفت و به گرگان وارد شد و پیمان بنوشت. ابو بجید نافع بن اسود در این مورد چنین سروده است:

سواد، ما را به «گرگان» که پیش از آن شهر ری قرار دارد فرا خواند، از آن پس بادیه نشینان به جانب آن روان گردیدند.

حموی در شرح بر واژه «ری» می‌نویسد ابو بجید که به همراهی دیگر مسلمانان در میان لشر بود از ری چنین یاد کرده است:

سواد، ما را به گرگان که پیش از آن شهر ری قرار دارد، فرا خواند؛ و از آن پس بادیه نشینان به جانب آن روان گشتند. ما مراتع و سبزه زارهای «ری» را که مایه زینت و نعمت است، بسیار پسندیدیم. سپیده دمان این سبزه زارها جلوه‌ها سر می‌دهند، و عروسی‌های شاهان بزرگ را به خاطر می‌آورند.

حموی پس از نقل ابیات فوق، به شرح در باره گرگان پرداخته به سخن خود پایان می‌دهد.

با ذکر مطالب، معلوم می‌شود که حموی در ترجمه «ری و گرگان» به سخنان سیف و داستان‌های او اعتماد کرده‌است، همان داستان‌هایی که از سیف نقل، و بنا به عادتش حماسه‌ها و اشعار آنها را حذف کرده است. نکته جالب این که، حموی حماسه‌ها را از روایات سیف، آن جا که از ابو بجید خیالی، و فرماندهی بی اساس سوید یخن رفته است، گرفته؛ و سوید را با صیغه تکبیر «سواد» نقل کرده سپس آن را به روایت دانشمندانی چون «بلاذری» و دیگران که فرماندهی سپاه را «عروه طائی» ذکر کرده‌اند مربوط، و نموده کرده است.

مقایسه روایت سیف با روایت‌های دیگران

«بلاذری» در باره فتح «ری و قومن» می‌نویسد که عمر کار گزار خود، عمار یاسر را فرمان داد که «عروه، فرزند خیل طائی» را مأمور فتح ری کند. عروه سپاه به ری کشید و آن جا را فتح کرد، سپس خود به مدیه رفت و مژده فتح آن جا را به خلیفه رسانید.

پس از فتح «ری»، بنا به فرمان خلیفه «سلمة الضبی» فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و سپاه به جانب قومن و دیگر نواحی کشید. مردم قومن پیشنهاد صلح کردند و با سلمه پیمان نوشتند و پانصد هزار به عنوان جزیه تقدیم داشتند.

بلاذری در باره فتح گرگان می‌نویسد:

خلیفه وقت عثمان در سال بیست و نهم از هجرت، حکومت کوفه را در عهده «سعید بن عاص» اموی نهاد. سعید نیز به منظور فتح گرگان به آن نواحی سپاه کشید و با پادشاه گرگان به دویست هزار درهم صلح کرد و آن جا را بر متصرفات خود بیفزود، سپس سرزمین طبرستان را نیز متصرف شد.

ما مطالب بلاذری را در این مورد به طور فشرده و اختصار نقل کرده-

ایم.

نتیجه مقایسه

سیف در روایت خود، فاتح سرزمین ری را نعیم فرزند مقرر، و گشاینده دروازه‌های قومن و طبرستان، و بسطام و گرگان را برادر او سوید معرفی کرده و همه این فتوحات را در سال هجدهم و نوزدهم از هجرت معین می‌کند؛ در حالی که دیگر تاریخ نویسان معروف و بنام، فاتح سرزمین ری را عروه فرزند زید خیل طائی، و گشاینده دروازه‌های قومن و دیگر شهرهای آن ناحیت را جانشین او «سلمة الضبی» و فاتح گرگان و طبرستان را «سعید اموی» و به خصوص تاریخ این فتح اخیر را زمان خلافت عثمان و به سال بیست و نهم از هجرت ثبت کرده‌اند!! این‌ها نکات برجسته‌ای از موارد اختلاف بین روایت‌های سیف و دیگر تاریخ نویسان می‌باشد.

پس از این نگاه گذرا، و مقایسه کوچکی که بین دو روایت انجام دادیم به

سادگی روشن می‌شود که تا چه پایه حموی به روایت‌های سیف به دیده اعتبار نگریسته آن خبرها را در گشودن چنان اماکنی درست و معتبر دانسته است، که این چنین نظم و نثر روایت‌های سیف را به عنوان سندی قاطع بر صحت مدعا در کتاب خود نقل کرده است! بار دیگر به نوشته‌های حموی بر می‌گردیم.

برجان = برگان!

در معجم البلدان حموی در واژه برجان چنین آمده است: مسلمانان «برجان» را به روزگار خلافت عثمان فتح کردند، ابو بجید تمیمی نبرد آن جا را چنین به نظم کشیده است: نخست به گیلان پرداختیم و هنگ‌های سواره نظام کارزار دیده ما حکومت ایشان را متزلزل و واژگون ساخت. شام‌گاهان که از هجوم باز ایستادسم، مردم آن دیار بین سرزمین روم و «برجان» گریزان و سرگردان بودند!

و در همان کتاب در باره واژه «رزیق» آمده است: کشته شدن یزدگرد شهریار، فرزند کسری پادشاه ایران، در آسیابی واقع در رزیق اتفاق افتاد، و ابو بجید نافع بن اسود تمیمی در این مورد چنین سروده است:

ما تمیمیان، یزدگرد فراری و سرگردان را با خنجر خود شکم دریده
هلاک کردیم.

در نبرد «مرو» که رویارویشان قرار گرفتیم، پنداشتی که آنان پلنگ‌های
تیز چنگال کوهستانند!

ما در نبرد «رزیق» آنها را در هم کوبیده، استخوان‌های ایشان را در هم
ساییدیم. و مادام که روز پا بر جا بود، میمنه و میسرۀ آنها را در هم می-
کوبیدیم.

که قسم به خدا، خدایی که اگر اراده او نبود، دیّاری از دشمن در جنگ
رزیق زنده نمی‌ماند!

رزیق

طبری در باره فتح «برجان» که حموی از آن نام می‌برد، و هم چنین
کشته شدن یزدگرد شهریار ایران در رزیق آن هم به دست تمیمیان، چیزی از
روایت‌های سیف نقل نکرده است تا به مقارنه و مقایسه آنها بپردازیم، با توجه
به این که تاریخ نویسان متفقند یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی به دست خود
ایرانیان از پای در آمده است.

اگر طبری روایت‌های سیف را در باره مرگ یزدگرد در کتابش نقل
می‌کرد،

آن وقت می‌توانستیم در یابیم که سیف صحنه از پای در آمدن شاه در مانده و آواره ساسانی را بر اثر ضربات بی‌امان خنجرهای بران دلاوران تمیم چگونه ترسیم کرده است تا بتواند بر زبان شاعر افسانه‌ای خود ابو بجید چنان اشعاری را در کشتن یزدگرد بسراید و بدان وسیله افتخاری بر دیگر افتخارات قبیله تمیم بیفزاید.

ابو بجید، در کتاب صفین «نصر بن مزاحم»

آن چه تا این جا گفتیم، مطالبی بود از نافع که نزد این دانشمندان یافتیم. اما نصر بن مزاحم را نیز می‌بینیم که از ابو بجید در نبرد صفین نام برده در صفحه 564 کتاب «صفین» خود می‌نویسد:

ابو بجید نافع بن اسود تمیمی در نبرد صفین چنین سروده است:
همان، از من به «علی» درود بفرست و به او بگو که: آن کس که فرمان تو را پذیرفت، بار شدائد را به دوش تحمل می‌کشد.
- علی - گنبد اسلام را پس از ویرانی تجدید بنا کرد این بنا به پا شد و استقرار یافت.

گویی پس از ویرانی اسلام، پیامبری دیگر آمد، و روش‌هایی را که از بین رفته بود بار دیگر تجدید نمود.

نصر، در دنباله این داستان به سخن خود ادامه داده می‌نویسد:
و آن گاه که علی از جنگ صفین باز می‌گشت نافع چنین سروده است:
چه بسیار که در دمشق و سرزمین‌های آن، پیر مردان و پیر زنان سپید موی را به سوگ فرزندانشان نشانیدیم!

و چه بسیار زو جوان که در این جنگ صفین بر اثر کشته شدن همسرش نیزه شوهرش به ارث او رسیده است، و از آن پس زن شوهر مرده به حساب می‌آید!
او به سوگ شوهرش نشست، شوهری که تا به قیامت به او نخواهد رسید.

ما تمیمیان از آن جمله رزمندگانی هستیم که نیزه‌هایمان جز به کشتن گاه دشمن اصابت نخواهد کرد.

اکنون ببینیم که نصر، این اشعار حماسی ابو بجید را از کجا آورده است؟ آیا نام و اشعار نافع، به جز در سخن سیف، بر زبان دیگران هم رفته است؟

بار دیگر به کتاب صفین نصر بن مزاحم مراجعه می‌کنیم و در صفحه 612 آن چنین می‌خوانیم:

... در ضمن سخنانی در باره «عمر بن شمر» چنین آمده است: که چون علی از جنگ صفین باز گشت، چنین سروده:
و کم قدر کنا فی دمشق و ارضها...

در سرزمین دمشق، چه بسیار پیر مردان و پیر زنان سپید موی را که به سوگ فرزندانشان بنشانیدیم. تا آخر ابیات.
تا آن جا که در صفحه 613 می‌گوید:

و در سخنان سیف آمده است: ابو بجید نافع بن اسود تمیمی چنین سروده است:

الا ابلغا عنی علیاً تحية، فقد قبل...

سلام مرا به علی برسان و به او بگو آن کس که فرمان تو را پذیرفت، بار شتاد را به دوش تحمل می‌کشد... تا آخر ابیات.
در این جا است که نصر هم آشکارا مصدر روایت خود را که سیف باشد نام می‌برد.

پس معلوم می‌شود که سیف هیچ یک از نبردهای بنام و سرنوشت ساز صدر اسلام را از قلم نینداخته و آن را از وجود دلاوران خیالی و افسانه‌ای تمیم بی بهره نگذاشته است، تا بدان وسیله در هر یک از آنها مجد و افتخاری برای قبیله خویش، قبیله تمیم دست و پا کرده باشد. و الحق که مثل معروف «در هر دره‌ای از این روباهک مکار جای پای دیده می‌شود» در باره سیف صدق می‌کند.

و بدین سان علماء و دانشمندان، ساخته‌ها و پرداخته‌های دست خیالات سیف را در متون کتاب‌های خود آورده، زمانی آنها را آشکارا به او _سیف_ نسبت داده مصدر خبر خود را معرفی می‌کنند، و گاهی نیز راوی خبر خود را ذکر نمی‌کنند. و همین امر باعث می‌شود تا شخص محقق در برخورد با چنین روایاتی دست‌خوش سرگردانی شود. از جمله آن در شرح حال نافع در «اصابه» خود آورده، به سخن ابن حجر توجه کنید:

«دارقطنی» در کتاب «مؤلف» خود آورده است که ابو بجید نافع بن اسود در نبرد و فتح سرزمین‌های عراق شرکت داشته است و اشعاری سروده از جمله می‌گوید:

اگر بپرسی خواهی دانست که تیره من «اسید» است و ریشه من معدن افتخارات می‌باشد.

سپس ابن حجر اضافه کرده می‌نویسد: و سیف از نافع اشعار بسیاری در کتاب «فتوح» خود نقل کرده است.

فراموش نمی‌کنیم که تیره اسید که به نظر سیف کان شرف و معدن افتخارات می‌باشد، همان تیره سیف، از قبيلة تمیم می‌باشد.

با توجه به آن چه گذشت، ما به مرزبانی، ادیب و دانشمند نامی حق می‌دهیم تا برای نافع بن اسود تمیمی، شاعر و صحابی خیالی سیف، جایی در کتاب «معجم الشعراء» خود باز کند، و وجودش را حقیقتی مسلم بینگارد، و برایش شرح حال بنویسد، و اشعاری را که سیف به او نسبت داده است در کتاب خود ثبت نماید.

کتاب «معجم الشعراء» تألیف مرزبانی که در سال 384 هجری در گذشته است، حاوی شرح حال بیش از پنج هزار شاعر عرب زبان، تا حیات مؤلف بوده است. اما از این کتاب بزرگ فقط قسمت کوچکی به دست ما رسیده و بخش اعظم آن با گذشت بیش از هزار سال از فوت مؤلف آن از میان رفته است. و از این رو است که شرح حال نافع و پدرش اسود را در آن نمی‌توان یافت.

اما ابن حجر با نقل اشعار این دو صحابی ساخته خیالات سیف از کتاب مرزبانی، نقیصه کتاب مزبور را برای ما در باره این دو شاعر افسانه‌ای تا حدی جبران کرده است. گر چه اگر کتاب مرزبانی هم بدون هیچ گونه نقص و افتادگی به دست ما می‌رسید، ما را در این مهم که در پیش داریم به هیچ روی یاری نمی‌داد، زیرا مرزبانی غالباً شرح حال شعراء و اشعار ایشان را بدون ذکر مأخذ و مدرکی در کتاب خود آورده است؛ و از کجا معلوم که تمام یا بیشتر شعراء سیف به عنوان شعراء حقیقی، نام و اشعارشان در کتاب مرزبانی نیامده باشد؟!

بر سر مطلب باز می‌گردیم و پای سخن ابن حجر در باره نافع می‌نشینیم. ابن حجر با اشاره به «معجم الشعراء» مرزبانی در شرح حال نافع می‌نویسد: مرزبانی می‌گوید، ابو بجید، کسی که دوران جاهلیت و اسلام را هر دو درک کرده است، در سوگ «عبد الله بن منذر حلاحل» تمیمی اشعاری سوزناک سروده است.

این عبد الله به همراهی خالد بن ولید در جنگ یمامه شرکت کرد و در آن جا کشته شده است، او _مرزبانی_ مرثیه نافع را در سوگ عبد الله منذر با مطلع «ماکان یعدل...» آورده، که من _ابن حجر_ اشعار مزبور را در ترجمه همین عبد الله منذر نقل کرده‌ام.

آن گاه ابن حجر در شرح حال عبد الله منذر در اصابه خود می‌نویسد:

مرزبانی در کتاب «معجم الشعراء» خود آورده است که عبد الله منذر به همراهی خالد بن ولید در جنگ یمامه شرکت کرد و هم در آن جا کشته شد. نافع بن اسود تمیمی که خود در آن جنگ حضور داشته است در سوگ عبد الله چنین سروده است:

برو، که خدایت از راد مردی بزرگ که بر فروزنده نایره جنگ، بخشنده، و مرد انجمن‌ها بود، دور نسازد.

در همه مردم چون او، مردی وجود نداشت، و در کوشش و بخشش با او هم سنگ نبود.

تو _ عبد الله _ رفتی، تا به گاه نیاز و درماندگی، نام تو را با افتخار بر زبان آورند.

که تفاخر سیف در این اشعار به قبیله تمیم، به ویژه تیره خودش تیره بنی عمرو کاملاً مشهود است.

هم چنین دو بیت شعر زیر را ابن حجر با نقل از کتاب مرزبانی در شرح حال نافع بن اسود آورده است:

چه بسیار غنایم جنگی به دست آوردم، درحالی که بر اسب کوه پیکری سوار بودم.

چه بسیار هم‌اوردی را که به ضرب شمشیر از پای در آوردم، و کرکس-ها - لاشخورها - به گردش به جست و خیز پرداختند.

ابن حجر با تکیه بر نوشته‌های مرزبانی و اشعاری که او در کتابش آورده‌است، عبد الله منذر حلال را در ردیف اصحاب رسول خدا می‌نشانند و برایش شرح حال می‌نویسد، در حالی که از چنین کسی در هیچ یک از مصادر تاریخی و انساب عرب نامی نرفته است، و از کجا معلوم که این عبد الله هم مانند دیگر قهرمانان و اصحاب خیالی سیف، زاده دست خیالات او نباشد؟

سخن را در باره نافع به گفته ابن عساکر پایان می‌دهیم، آن جا که او در آغاز سخن در باره نافع می‌نویسد:

این شاعر زمان رسول خدا را درک کرده و به خدمت آن حضرت رسیده است.

ما دلیلی بر این گفته ابن عساکر نیافتیم مگر این که در بند پنجم از اشعار نافع آمده

است:

در صدر اسلام پیشگامانی بودند، که با مهاجرت خود، چون ما به مجد و افتخار رسیدند. که این گفته نشان می‌دهد نافع را در این مهاجرت مجد و افتخاری حاصل بوده است و به مقام مهاجران رسیده. ادعای دیگر ابن عساکر، که نافع از خلیفه عمر حدیث نقل کرده است، ما چیزی در این مورد از ساخته و پرداخته‌های سیف به نام حدیث عمر از زبان نافع نیافتیم.

بررسی اسناد روایات سیف

دانشمندانی چون «نصر بن مزاحم، ابن ماکولا، و ابن عساکر، و ابن حجر» سخن خود را در باره نافع مستقیماً به شخص سیف نسبت می‌دهند، و نامی از راوی یا راویان سیف می‌برند و تنها به این اکتفا کرده که بنویسند: «سیف می‌گوید...» و همین روش را به هنگامی که مطلب خود را در باره نافع از دار قطنی گرفته‌اند نیز رعایت کرده‌اند.

اما ابن عساکر آن جا که در فتح دمشق اشعار نافع را از سخن سیف در کتاب خود نقل می‌کند، نام راویان سیف را به این ترتیب می‌آورد:

سیف از قول «ابو عثمان، و او از خالد و عباده» چنین آورده است: و بدین سان راویان حدیث را معرفی می‌کند.

در بررسی نام این راویان، ابو عثمانی که سیف از او نام می‌برد، کنیه‌ای است که برای «یزید بن اسید غسانی» ساخته است که ما در بررسی اسناد سیف و در جلد اول همین کتاب به نامش برخورد کرده‌ایم و ثابت نموده‌ایم که چنین شخصی هرگز وجود خارجی نداشته است و از آفریده‌های خیالی سیف می‌باشد. از طرفی «خالد، عباده» نیز دو فرد مجهول الهویه می‌باشند.

در تاریخ طبری، در بارل نافع دو روایت از سیف نقل شده است که در آنها نام راویانی رفته است که نامشان در کتاب رجال حدیث به چشم می‌خورد، و سیف در این جا چون مواردی دیگر برای رد گم کردن دروغ‌هایش آن را به اشخاص واقعی نسبت داده است. و ما هم تأکید می‌کنیم که هرگز گناه دروغ بافی‌های او را به گردن چنان راویانی نمی‌اندازیم، به ویژه وقتی که سیف تنها کسی است که چنان دروغ‌هایی را به چنان راویانی نسبت می‌دهد!

خلاصه آن چه گذشت

ابو بجید، نافع بن اسود، نواده قطبہ بن مالک تمیمی عمری صحابی افسانه‌ای است که سیف او را شاعری توانا و چیره‌دست و بلند آوازه تصویر کرده است.

او را در نبرد یمامه، و به همراهی خالد ولید شرکت داد، در سوگ «عبد الله حلال تمیمی» به ماتم نشانده، در فتح شهرهای دمشق و بصری شرکت داده، و در باره هر یک از آنها شعری بر زبانش نهاده است. نبردهای «قادسیه» و «مدائن» را دیده و برای هر کدام حماسه‌ای شیوا ساخته است.

در نبرد با رومیان سرودی آتشین، و با شرکت دادنش در جنگ‌های «جلولاء و ری» حماسه‌ها بر زبانش نهاده است.

بنا به روایت‌های سیف، در نبردهای «گرگان» و «گیلان» و «برجان» اشعاری بلند ساخته، و قصاید و حماسه‌های فراوان در افتخارات قبیله‌ای و قومی خویش «تمیمی» سروده است.

ریشه و شاخه‌های افسانه نافع

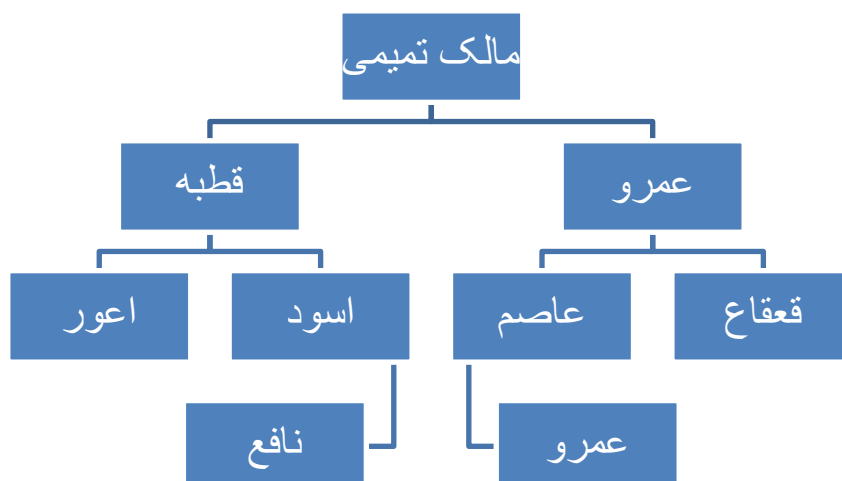
ریشه همه این افسانه‌ها شخص سیف است نه کسی دیگر. اما در اشاعه و انتشار این افسانه‌ها، دانشمندان زیر هر کدام به نوبه خود، داستان ابو بجید نافع بن اسود را مستقیم و غیر مستقیم از سیف گرفته در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند؛

1. نصر بن مزاحم، متوفای سال 212 هجری.
2. دار قطنی، متوفای سال 385 هجری.
3. ابن مارکولا، متوفای سال 475 هجری.
- هر سه این دانشمندان تصریح کرده‌اند که داستان نافع را از سیف گرفته‌اند.
4. ابن عساکر، متوفای سال 571 هجری، که مطلب خود را از سیف و ابن مارکولا گرفته است.
5. طبری، متوفای سال 310 هجری که سخن از سیف گرفته و اسناد آن را نیز معرفی کرده است.
6. ابن اثیر، متوفای سال 630 هجری.
7. ابن کثیر، متوفای سال 774 هجری.

8. ابن خلدون، متوفای سال 808 هجری.
- این سه دانشمند نیز داستان نافع را از طبری گرفته، در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند.
9. مرزبانی، متوفای سال 384 هجری.
10. یاقوت حموی متوفای سال 626 هجری.
11. حمیری، متوفای سال 920 هجری.
- این سه دانشمند هم مطالبی را که دانشمندان نامبرده بالا در باره نافع با واسطه و بی واسطه نقل کرده بودند. بدون این که به مصدر خبر خود اشاره‌ای کرده باشند، در کتاب‌های خود آورده‌اند.
- دست آوردهای سیف او خلق افسانه نافع**
- سیف در خیال خود «ابو بجید، نافع بن اسود، و نواده مالک تمیمی» را از خاندان بنی عمرو تمیم آفریده، و او را شریفی شریف زاده، شاعری شاعر زاده، و صحبه‌ای صحابی زاده معرفی، و وی را مایه افتخار، و سر افرازی قبیله و خاندان تمیم قرار داده است.
- او را جزء یاران ثابت قدم امیر مؤمنان علی علیه السلام به حساب آورده، همان طور که در گذشته قعقاع پسر عموی او را که در قهرمانی و دلآوری سر آمد روزگار خلق کرده بود، از سرگشتگان علی علیه السلام معرفی کرده بود. و از آن روی که با بحث و تحقیق فراوان در کتب رجال و اخبار، و دیگر منابع خبری نامی از این پدر و پسر افسانه‌ای خارج از احادیث سیف نیافتیم، ایشان را از آفریده‌های خیالی سیف به حساب آوردیم.
- سیف کسی که جز به افتخارات قبیله‌ای خویش به چیزی دیگر فکر نمی‌کند، بر زبان شاعر افسانه‌ای خویش آن چه را که دلش می‌خواست تا قبیله تمیم، خاصه «اسید، و بنی عمرو» بدان مشهور و سر افراز باشند آورده است، و همین هدف را در اشعاری که بر زبان پدر نافع یعنی «اسود بن قطبه» گذشته است تعقیب نموده.
- توجه کنید، او چگونه از خاندان خویش داد سخن می‌دهد و به خود ستایی می‌نشیند!
- همه داوران حجاز گواهی داده اعتراف کرده‌اند که قبیله تمیم هم سنگ پادشاهان بزرگ جهان می‌باشد!
- این کوشش‌ها، شیوه مردان گرامی، و با جود و بخشش تمیم است،

نه اشخاص سست و زبون.
 خداوند چنین اراده کرده است که حمله‌های دشمن را تنها افراد تیره «بنی عمرو» رفع کنند.
 اگر از من بپرسی، قوم من «اسید» است، و ریشه من کان افتخارات می-باشد!

همه افراد قبایل تمیم می‌دانند که از دیر باز در صحنه نبرد، و گاه به دست آوردن غنایم، ریاست از آن تیره «بنی عمرو از اسید» بوده است.
 این‌ها و بیش از این‌ها را بر زبان پدر و پسر شاعر افسانه‌ای خود نهاده و بدان وسیله قبیله تمیم و خاندان «بنی عمرو» از تیره اسید را ستوده است، به همان گونه که نبردها، و دلاوری‌ها و قهرمانی‌های شگفت انگیز را به دو پهلوان بی نظیر و افسانه‌ای خود «قعقاع و عاصم» از قبیله تمیم نسبت داده، خانواده مالک تمیمی را سر چشمه همه افتخارات قبیله تمیم معرفی کرده، آن را چ و ن ستاره‌ای تابان بر تارک آن قبیله نشانده است.
 اعضاء این خانواده پر افتخار تمیم را هم چنان که سیف خیال کرده است، در نمودار زیر از نظر می‌گذرانیم.



سیف در همین خانواده خیالی، چهار نفر صحابی و فرمانده جنگی، دو نفر تابعی، و شش نفر شاعر حماسه سرا، و راویان حدیث خلق کرده است! علاوه بر همه افتخاراتی که سیف برای این قبیله آفریده است، با خلق فرزند خوانده‌هایی برای رسول خدا از قبیله تمیم، افتخاراتی دیگر آفریده، که با خواست خدا و در جای خود به بحث پیرامون آن خواهیم پرداخت. اینک شما هم به تمام کتاب‌های «تاریخ، و حدیث، انساب، ادب، طبقات صحابی، شعرا، رجال، و راویان اخبار و حدیث» مراجعه کنید، و ببینید آیا خارج از احادیث و افسانه‌های سیف می‌توان نام و نشانی از این دودمان افسانه‌ای به دست آورد؟!

بخش 4

اصحابی از قبیله تمیم

- * عقیف بن منذر تمیمی
- * زیاد بن حنظله تمیمی
- * حرمله بن مریطه تمیمی
- * حرمله بن سلمی تمیمی
- * ربیع بن مطر بن ثلج تمیمی
- * ربیع بن افکل تمیمی
- * أط بن ابی أط تمیمی

6_ عفیف بن منذر تمیمی

- * عفیف, و موضوع ارتداد قبایل تمیم!
- * در کویری سوزان, برای سپاه اسلام از زمین آب می‌جوش!
- * حرکت سپاهیان اسلام, در مسیر «دارین» بر روی آب!
- * مقایسه و بررسی اخبار سیف, با اخبار دیگران.
- * بررسی اسناد روایت‌های سیف.
- * نتیجه بحث و بررسی.

ششمین صحابی ساختگی سیف

عفیف بن منذر تمیمی

ابن حجر در کتاب «الاصابه» به نقل از کتاب «فتوح» سیف، در ترجمه عفیف بن منذر تمیمی چنین می‌نویسد:

سیف در کتاب «فتوح» خود می‌نویسد که عفیف بن منذر یکی از افراد قبیله «بنی عمرو بن تمیم» است.

طبری نیز داستان عفیف را از قول سیف در کتاب خود نقل کرده، از جمله در اخبار مربوط به «خبر تمیم و سجاح»، از سیف از «صعب بن عطیه بن بلال، از پدرش» چنین آورده است:

پس از وفات رسول خدا، در میان افراد قبایل تمیم دو دستگی و اختلاف پدید آمد، گروهی بر اسلامشان پایدار و ثابت ماندند، و جمعی نیز مرتد شده به اسلام پشت کردند. این بود که افراد قبایل تمیم خود در گیر این مسأله شده به جنگ با یک دیگر برخاستند. عفیف بن منذر تمیمی از این پیش آمد چنین یاد کرده است.

با وجودی که اخبار پخش می‌شود، خبر نشدی که بر سر بزرگ مردان تمیم چه است؟

بعضی از سران تمیم که خود رکنی بودند، و آوازه و شهرتی داشتند، به جنگ با یک دیگر برخاستند.

و در حالی که خود پناه دهنده بی پناهان بودند، از فرط بی‌چارگی به بیابان‌های خالی روی آوردند.

طبری در خبر ارتداد اهالی «بحرین» از طریق همان «صعب بن عطیه» می‌نویسد:

ابو بکر، «علاء بن حضرمی» را از سرزمین تمیم به جنگ اهالی بحرین فرستاد. علاء با

افراد سپاهی خود او سرزمین «دهناء» که بیابانی کویی و از زمین‌های تمیم است، و در آن هفت تپه رمل و شن‌های روان وجود دارد، گذر کرد.

چون علاء با سپاهیان خود به قلب آن بیابان خشک و سوزان رسید، شبان‌گاه فرمان توقف داد و خود و یارانش در آن جا فرود آمدند، اما در همین هنگام به ناگهان شترهای ایشان با بارهایی که بر پشت داشتند رم کرده روی به گریز نهادند، و آنها را بدون توشه و آبی در آن بیابان خشک و سوزان بر جای گذاشتند.

از این پیش آمد چندان اندوه و نگرانی بر آن گروه مستولی شد، که جز خدا کسی نمی‌داند. ناچار تن به مرگ داده به یک دیگر وصیت کردند!

علاء چون از حال یاران با خبر گردید، ایشان را فرا خواند و گفت:

«ابو هریره» در مصاحبت و هم‌دمی من بود، چون مقداری راه رفتیم و آبگیر از نظرها پنهان شد، ابو هریره روی به من کرد و پرسید:

- این غم و اندوه چیست که بر شما روی آورده است؟ گفتند:

- جای ملامت نیست، خودت می‌دانی که صبح گاهان هنوز هوا به گرمی ننشسته است که از ما به جز داستانی بر جای نخواهد ماند! علاء در پاسخ ایشان گفت:

- نترسید، مگر شما مردم مسلمان نیستید، مگر در راه خدا قدم نگذاشته‌اید، مگر به یاری دین خدا برنخاسته‌اید؟ گفتند:

- آری چنین است. علاء گفت:

- پس اکنون که چنین است، مژده باد شما را، و قوی دل باشید، که به خدا سوگند، ایزد چون شما کسانی را در چنین حالتی و نمی‌گذارد.

صبح شد و منادی علاء به هنگام طلوع فجر بانگ نماز سر داد، راوی می‌گوید:

علاء با ما نماز گزارد، در حالتی که بعضی از ما به علت نداشتن آب، ناگزیر از تیمم بودیم، و برخی دیگر هنوز بر وضوی شام گاهی خود باقی بودند.

چون علاء نماز را به جای آورد، روی دو زانو نشست، و مردم هم از او پیروی کردند، علاء دست‌ها را به دعا بلند کرد، سپاهیان هم با او به دعا کردن مشغول شدند.

این وضع هم چنان ادامه داشت تا این که تابش آفتاب از دور سرابی نمایان ساخت، علاء گفت: یکی برود و برای ما خبری بیاورد. از افراد سپاهی یک نفر برخاست و به طرف سراب روان شد و پس از زمانی برگشت و گفت: سراب است و از آن خبری نیست.

علاء بار دیگر روی به دعا کردن آورد، و بار دیگر سرابی نمایان شد، و چون نوبت اول کسی رفت و خبر یأس آور آورد.

علاء هم چنان به دعای خود ادامه داد، بار سوم امواج آب از دور نمایان شد، و این بار، رونده مژده آب آورد!!

همه به جانب آن شتافتیم، از آن نوشیدیم و سر و تن شستیم، و هنوز آفتاب کاملاً بالا نیامده

بود که از گوشه‌های صحرا، شترهای ما شتابان به سوی ما باز گشتند و پیش پای ما زانو زدند. هر کدام از ما شتر خود را باز یافت با همه بارهایی که بر پشت داشت سالم و دست نخورده!!

پس از این پیش آمد شگفت، ما شترهای خود را آب دادیم و مشک‌ها را از آب پر کردیم و سپس روی به راه نهادیم... .

راوی ادامه داده می‌گوید:

«ابوهریره» در مصاحبت و هم دمی من بود، چون مقداری راه رفتیم و آبگیر از نظرها پنهان شد، ابوهریره روی به من کرد و پرسید:

— تو این سرزمین و جای آبگیر را می‌شناسی؟ گفتم:

— هیچ کس در شناسایی این محل به پای من نمی‌رسد. ابوهریره گفت:

— حال که چنین است بیا تا با هم به آبگیر برگردیم.

من به همراهی ابوهریره به محل آبگیر باز گشتم، اما با تمام شگفتی، آن جا نه آبی دیدم، و نه اثری از آبگیر! به ابوهریره گفتم:

درست است، و به خدا قسم که این، همان جای آبگیر است. من مخصوصاً آفتابه‌ام را از آب آن پر کردم و بر لب آبگیر گذاشتم تا نشانه‌ای برای یافتن جای آبگیر باشد!! راوی می‌گوید: ما خدا را سپاس گفتیم و به جانب همراهان خود باز گشتیم.

سیف در دنباله این افسانه می‌گوید:

علاء با سپاهیان خود به راه ادامه داد تا به «هجر» رسید. دو سپاه رویاروی یک دیگر سنگر گرفتند، فرماندهی سپاه مشرکین را «شریح بن ضیعه» رئیس قبیله قیس که «حطم» نامیده می‌شد به عهده داشت. افراد قوای دشمن آزادانه رفت و آمد می‌کردند، ولی شب هنگام سپاهیان اسلام در یافتند که مشرکان به باده گساری پرداخته، مست و از خود بی خود شده‌اند پس، از این فرصت استفاده کرده به ناگاه به آنها حمله برده شمشیر در میانشان نهادند. در این میان «عفیف بن منذر» دلاوری از خاندان بنی عمرو تمیم با یک ضربت شمشیر پای حطم را قطع کرد و او را به همان حال رها نمود تا در درد و عذاب بمیرد.

در این حمله برق آسا، گروهی از بردران و خویشاوندان عفیف به همراهی او در جنگ شرکت داشتند که در همان شب و در گیر و دار جنگ کشته شدند. و هم در آن جنگ بود

که «قیس بن عاصم» دلاوری بنام از سپاهیان اسلام، شمشیری بر پای «ابجر» زد و آن را قطع نمود. و عقیف اشعار زیر را به همین مناسبت سروده است:

اگر پای قطع شده هم خوب شود، عرق النساء هرگز خوب نخواهد شد.
ندیدی که چگونه ما قهرمانان تیره بنی عمرو رباب حامیان دشمن را در هم شکستیم؟

سیف در دنباله همین داستان می‌گوید:

عقیف بن منذر «غرور بن سوید» که برادر نعمان منذر پادشاه حیره بود به اسارت گرفت. در این میان، قبیله رباب که با قبیله تمیم پیمان دوستی داشتند، از آن روی که پدر غرور خواهر زاده ایشان به حساب می‌آمد از او نزد عقیف به شفاعت برخاستند تا از کشتنش در گذرد، عقیف نیز شفاعت یاران را پذیرفت و بدین سان غرور در پناه قبیله ارباب قرار گرفت. اما برادر مادری غرور را به نام «منذر بن سوید» گردن زد!

صبح روز بعد، علاء به پخش غنایم جنگی پرداخت و جوایزی نیز به دلاوران میدان نبرد اهداء نمود که به عقیف یک دست لباس جایزه رسید.

طبری در دنباله ابن افسانه از قول سیف می‌نویسد:

مشرکان، قوای پراکنده خود را در «دارین» جمع کردند، میان ایشان و قوای مسلمانان دریای پهناوری فاصله انداخته بود که قطع آن با کشتی‌های دریا نورد یک شبانه روز وقت می‌خواست. علاء چون چنان دید، افراد خود را به گرد خویش فرا خواند و ضمن سخنانی به ایشان چنین گفت:

خداوند احزاب شیاطین را به یک جای برایتان گرد آورده است و نبرد با ایشان را در این دریا مقرر داشته، و با شگفت معجزه صحرا، و شن زار «دهناء» که به شما نشان داده است، به عبور از این دریا دل گرم‌تان فرموده، اینک به سوی دشمنانتان حرکت کنید و همگی به دریا بزنید، و بی هیچ ترسی به ایشان تاختن برید که خداوند همه آنها را به یک جا به چنگتان خواهد انداخت!

سپاهیان در پاسخ علاء یک دل و یک زبان گفتند:

قبول داریم که به خدا سوگند پس از معجزه «دهناء» هرگز ترس و بیمی به خود را نخواهیم داد.

علاء حضرمی با دریافت چنین پاسخی از سران و سربازان خود به سوی دریا پیش رفت و سپاه نیز به دنبالش حرکت نمود تا به کنار دریا رسیدند، در این موقع سواره و پیاده و چارپایان از هر دست مانند اسب و استر، و شتر و الاغ همگی به آب زدند!

علاء و همراهانش در آن هنگام که قدم بر روی آب می‌گذاشتند، این دعا را می‌خواندند: ای بخشاینده مهربان، ای کریم بردبار، ای زنده ابدی، و ای

زنده کننده مردگان، ای حیّ قیوم، و ای خدایی که جز تو خدایی نیست، و ای خدای ما!!

سیف می‌گوید:

سپاهیان اسلام با خواندن چنان دعایی، همگی به سلامت و به یاری خداوند از آن آب پهناور گذشتند. آب آن دریای پهناور و ژرف، زیر پای سربازان و مرکب‌های ایشان چنان بود که گویی آنان پای بر ماسه‌های مرطوب می‌گذارند که اندکی آب روی آن را گرفته باشد. زیرا آب دریا فقط تا روی سم شترهای ایشان می‌رسید!

علاء با سپاهیان چنان دریایی را که مسافتش از ساحل تا «دارین» بیش از یک شبانه روز، آن هم با کشتی طول می‌کشید، با حرکت بو روی آب طی کردند تا به دشمنان خود رسیدند و شمشیر در میان ایشان نهادند، و از کشته پشته‌ها ساختند تا آن جا که مردی از ایشان باقی نگذاشتند!

پس از این حمله و چنان کشتاری، کودکان و زنان را به اسیری گرفتند، و اموال و غنایم بسیار به جنگ آوردند و سپس راه رفته را هم چنان که آمده بودند، با همه غنایم و اموال باز گشتند. عقیف بن منذر با اشاره به همین موضوع چنین سروده است:

آیا ندیدی که خداوند چگونه دریای خود را مطیع و آرام ساخت، و برکفاری یکی از مصائب بزرگتر را نازل کرد؟

ما هم، همان خدایی را خواندیم که دریا را برای موسی بشکافت، و او هم شگفت‌انگیزتر از آن را مقرر فرمود!

سیف به سخنان خود ادامه داده می‌گوید:

راهبی که از اهالی «هجر» در این سفر با مسلمانان همراه بود، با دیدن این همه معجزات و کرامات اسلام آورد، و چون از سبب اسلامش پرسیدند در پاسخ گفت:

سه چیز مرا بر آن داشت تا اسلام بیاورم، و ترسیدم که اگر سرسختی نشان داده بر کفر باقی بمانم دور نباشد که خداوند مرا مسخ کند!

یکی پیدا شدن آب گوارا در سینه صحرای و در دل شن زار بیابان «دهناء» و دیگری سفت و سخت شدن آب دریا زیر پای سربازان اسلام، و سومی نیایش فرشتگانی بود که به هنگام سحر، و در فضا، دعای ایشان را شنیدم!

از راهب پرسیدند فرشتگان در دعای خود چه می‌گفتند؟ راهب جواب داد فرشتگان چنین دعا می‌کردند:

بار خدایا تو رحمان و رحیمی، و خدایی جز تو نیست. آفریدگاری هستی که پیش از تو خدایی نبوده است. پایدار خدایی که هیچ چیز بر او پوشیده و پنهان نیست. زنده‌ای که هرگز مرگ و نیستی ندارد. خدای آشکارها و پنهان-ها، خدایی که هر روز به جلوه‌ای

دیگر خود را به جهانیان بنمایی، و بر هر چیز دانایی!
این‌ها بود که دریافتیم این مردم بر حق هستند، و فرشتگان به پشتیبانی
ایشان گماشته شده‌اند و همه جا پیروز.

سیف در دنبال سخنان خود می‌گوید:
اصحاب رسول خدا، بعد از آن واقعه پای سخنان راهب تازه مسلمان می-
نشستند و آن داستان حیرت آور را از او می‌شنیدند!
علاء پیروزی خود را در جنگ با مشرکین به آگاهی خلیفه رسانید، و
طی نامه‌ای چنین نوشت:

اما بعد، خدای تبارک و تعالی از دل ریگزارهای «دهناء» چشمه‌های
آب گوارا برایمان به وجود آورد، و با قدرت نمایی خویش چشم بصیرت ما
را بینا فرمود، او را سپاس می‌گوییم و در پیشگاه عظمتش سر تعظیم فرود
می‌آوریم. تو نیز خدا را بخوان، و از او برای رزمندگان و یاوران آیینش
یاری و کمک بخواه...

ابو بکر خدای را سپاس، و علاء را دعا کرد و گفت:
تا آن جا که معلوم است، عرب ضمن گفت و گو از سرزمین «دهناء»
می‌گوید چون از لقمان دستوری خواستند تا در آن سرزمین آب گوارا
جوشیدن گرفته است، خود حکایت از بزرگی معجزه و آیات آسمانی دارد که
در هیچ یک از امم گذشته سابقه نداشته است. پس بار خدایا! حرمت محمد را
نگهدار.¹

این خلاصه مطالبی است که طبری از قول سیف در باره صحابی
مخلوق او عفیف تمیمی در تاریخ خود آورده است، و ابو الفرح اصفهانی از
او گرفته و در کتاب «آغانی» خود، ج 14، ص 45 و 47 نقل کرده است.

¹ . از سخنان سیف پیدا است که راهب مزبور تا آخرین مرحله مسلمان نشده، با این حساب نمی‌دانم چرا
طبری فکر نکرده است که چه طور شد آب دریا راهب نصرانی را به کام خود فرو نبرده است؟ مگر سفت
و سخت شدن آب دریا از امتیاز خاص علاء و سپاهیان مسلمان او که بر حق بودند نبود؟ این دانشمند چه
طور فکر نکرده است که چرا دعای فرشتگان را راهب مسیحی شنید، اما اصحاب خاص رسول خدا، از
شنیدن آوای لطیف و روح پرور فرشتگان محروم مانده‌اند؟! چه شده بود که راهب مسیحی فهمیده بود
مسلمانان بر حق هستند اما اصحاب پیغمبر خودشان از این علم محروم و در حیرت و دو دلی سرگردان!!
یعنی به راستی طبری امام المورخین آن دانشمند متفکر این‌ها را نمی‌دانست، و یا...
(مترجم)

«ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون» همین داستان را در خبر ارتداد «حطم و بحرین» از طبری گرفته و در تاریخ‌های خود ثبت کرده‌اند. اما ابن حجر، آن جا که در اصابه خود از «عفیف بن منذر تمیمی» سخن می‌گوید، مطالب خود را در این مورد از کتاب فتوح سیف گرفته و به آن نیز تصریح کرده است.

حموی نیز در واژه «دارین» در کتاب معجم البلدان خود به همین روایت سیف استناد کرده است که می‌نویسد:

در کتاب «سیف» آمده است مسلمانان پای بر سطح آب دریا نهاده به سوی «دارین» پیش رفتند...

تا آن جا که می‌نویسد:

«عفیف بن منذر» در این واقعه چنین سروده است: آیا ندیدی که خداوند چگونه دریا را مطیع ما ساخت...

تا آخر ابیاتی که گذشت.

«عبد المؤمن» هم مطالب خود را در باره واژه «دارین» از حموی گرفته و در کتاب «مراصد الاطلاع» خود نقل کرده است.

حمیری نیز در کتاب «الروض المعطار» همان مطالب را آورده و در آخر آن به جای نام «عفیف» چنین می‌نویسد: و یکی از سربازان اسلام در این باره چنین سروده است.

و همان دو بیت که گذشت آورده است بدون این که به مأخذ روایت خود اشاره‌ای کرده باشد و نامی از سراینده شعر ببرد.

خلاصه بحث

از آن چه گذشت، اصل و شاخه‌های روایات سیف در باره «عفیف بن منذر»، صحابی شاعر تمیمی از سه بخش و به شرح زیر تشکیل می‌شود:

1_ ارتداد بعضی از افراد قبیله تمیم و تمسک برخی به اسلام که بدون اجازه دادن به دخالت دیگران، افراد قبیله مزبور درگیر کار خودشان می‌شوند، و به جان یک دیگر می‌افتند و شعر «عفیف بن منذر» در این مورد.

2_ ارتداد حطم، بزرگ و رئیس خاندان قیس در «هجر» که در نبرد با آنان،

عفیف پای حطم را با یک ضربت شمشیر می‌اندازد، و «غرور بن سوید»، برادر «نعمان منذر» پادشاه «حیره» را به اسارت می‌گیرد، و برادر مادری او را گردن می‌زند، و بر اثر ابراز شجاعت در همین نبرد، «علاء حضرمی» سر فرماندهی سپاه اسلام، «عفیف» را جزء سایر رزمندگان به اهرآه جوایز و نشان افتخار سرافراز می‌کند.

3_ پیدایش چشمه‌های آب گوارا در کویر تشنه، و شن‌های روان و سوزان «دهناء» برای سربازان اسلام، تغییر ماهیت آب دریا و سفت و سخت شدن آن زیر پای افراد سپاهی علاء در راه عزیمت به جنگ دارین، و سرودن اشعاری در همین مورد توسط «عفیف بن منذر تمیمی».

مقایسه‌ای بین روایت‌های سیف و روایت دیگران اکنون جا دارد که موضوع ارتداد قبایل «تمیم و قیس و بحرین» را از زبان دیگر تاریخ‌نویسان نیز بشنویم.

«بلاذری» در کتاب «فتوح البلدان» خود اخبار ارتداد قبیله تمیم را در دو صفحه از کتاب به تفصیل شرح داده که خلاصه آن چنین است:

چون «خالد بن ولید» از جنگ «طلیحه» فراغت یافت، در سرزمین «بعوضه» از سرزمین‌های قبایل تمیم فرود آمد و واحدهایی از سپاهیان خود را برای دستگیری و سرکوبی مخالفین به اطراف گسیل داشت.

یک دسته از این افراد گشتی، «مالک نویره» را در سرزمین «بطاح» دستگیر، و دست بسته نزد «خالد ولید» آوردند. خالد نیز به کشتن مالک فرمان داد و داستان آن مشهور می‌باشد.

دیگر از آن همه سخنان سیف و افسانه‌های او در کتاب «بلاذری» خبری به چشم نمی‌خورد!

اما در مورد ارتداد حطم در سرزمین «هجر»، و داستان فرزند منذر در بحرین و دارین، «بلاذری» در کتاب «فتوح البلدان» چنین آورده است:

چون «منذر بن ساوی عبدی» کار گزار و عامل رسول خدا، پس از وفات پیغمبر اسلام در بحرین در گذشت، گروهی از قبیله قیس که در بحرین بودند به رهبری حطم از سوای، و جمعی نیز از افراد قبیله «ربیع» به سرپرستی یکی از فرزندان «نعمان بن منذر»، که خود

منذر نام داشت و «غرور» خوانده می‌شد از سوی دیگر، در بحرین سر به شورش برداشتند و مرتد شدند. حطم با افراد قبیله خود به «ریبعه» پیوست و «علاء حضرمی» نیز به مقابله آنان شتافت.

بین قوای علاء و عصیان گران بحرین جنگی سخت در گرفت. سرانجام آشوب گران تاب مقاوم نیاورده به قلعه «جواثا» پناه بردند و در آن جا متحصن شدند. علاء تا شب هنگام، قلعه را در هم می‌کوبید تا عاقبت با نبردی سخت و جانکاه قلعه سقوط کرد و به تصرف علاء درآمد.

این جنگ در سال دوازدهم از هجرت و در زمان خلافت ابو بکر اتفاق افتاده است.

در گیر و دار همین جنگ، گروهی از مجوس که از پرداخت جزیه خود داری کرده بودند در «زاره» که شهرکی در بحرین است به جمعی از افراد قبیله تمیم پیوستند، علاء با افراد سپاهی خود آنان را نیز به محاصره گرفت و کار را برایشان سخت گردانید، تا این که در اوایل خلافت عمر، اهالی «زاده» با او صلح کردند، و یک سوم دارایی شهرک «زاره» را به او دادند. علاء نیز دست از محاصره آنان برداشت و پیمان نامه‌ای هم در این مورد نوشت. (در این پیمان نامه نامی از «دارین» به میان نیامده است)

در مورد «دارین» علاء حضرمی در زمان خلافت عمر، سربازان خود را وسیله راهنمایی یک نفر به نام «کراز نکری» از پایاب خلیج عبور داد و از سه جانب تکبیر گویان بر سر مشرکین تاختند، مشرکین با علاء و سپاهایش به سختی جنگیدند، ولی سرانجام شکست خورده و ناچار از تسلیم شدند.

«کلامی» در باره ارتداد اهالی بحرین و عملیات علاء می‌نویسد: اهالی شهرک «هجر» واقع در بحرین چون مرتد شدند، «جارود» که ریاست قبیله «عبد القیس» را بر عهده داشت، افراد قبیله را به گرد خود جمع کرد و با سخنانی دل‌جسب و پند و موعظتی هر چه گیراتر، ایشان را مانع از آن گردید تا پشت پا به اسلام بزنند و مرتد شوند، به این ترتیب هیچ یک از افراد قبیله «عبد القیس» مرتد نشدند.

اما مردم قبیله «بکر بن وائل» خواستند تا منذر فرزند نعمان را که «غرور» نامیده می‌شد، و به پادشاه ایران پناه برده بود به پادشاهی بر خود برگزینند، کسری پادشاه ایران چون این خبر را بشنید، بزرگان و سران ایشان را فراخواند و همان منذر را که «مخارق» خوانده می‌شد برایشان به پادشاهی برگزید و ایشان را به سوی بحرین گسیل داشت تا آن جا را به تصرف خود در آورند، و «ابجر بن عجلی»¹ را فرمان داد تا با گردانی از سوار کاران آزموده به یری فرزند نعمان بشتابد.

منذر با سپاهیان تحت فرمان خویش پیش راند و در «مشقر» که دژی استوار و بزرگ در بحرین است فرود آمد.

¹ . ابجر بن وائل از قبیله بکر بن وائل است، به جمهره انساب عرب، ص 310 و 314 مراجعه کنید.

چون این خبر به ابو بکر رسید، «علاء حضرمی» را به همراهی شانزده تن از سوار کاران نامزد سرکوبی منذر کرد و به او فرمان داد تا از افراد قبیله «عبد القیس» برای سرکوبی منذر یاری بگیرد.

علاء به جانب مأموریت خود عزیمت کرد و در «جواثا» که قلعه‌ای از آن قبیله «عبد القیس» است فرود آمد و «ثمامه اثال»¹ حنفی که از صاحب نفوذان و فرمانروایان منطقه یمامه بود، او را به تنی چند از مردان قبیله «بنی سحیم» یاری داد.

علاء با نیرویی که فراهم کرده بود عنان عزیمت به جانب «مخارق»= نعمان بن منذر کشید و با او به سختی بجنگید و گروه بسیاری از افراد منذر را از پای در آورد. و در این میان نیز «جارود»، رئیس قبیله «عبد القیس» نیز دسته‌های منظمی را از منطقه «خط» _ سیف بحرین _ باشد به یاری علاء به جبهه جنگ می‌فرستاد.

منذر چون چنان دید، «حطم بن شریح» را به رسالت نزد مرزبان «خط» فرستاد و از او در دفع علاء یاری خواست. مرزبان هم سپاهی از افراد ایرانی الاصل منطقه را به یاری منذر بسیج کرد، و «جارو» را نیز به زنجیر کشید.

«حطم»، «ابجر بن جابر عجلی»، با سپاهی که بدین سان به زیر فرمانشان در آمده بود، شتابان خود را به یاری منذر رسانیدند، و با جنگی سخت علاء را در «جواثا» به محاصره در آورده کار را بر او سخت گرفتند.

سختی و نکبت چنین پیش آمدی را «عبد الله حذف»² که یکی از افراد قبیله «بنی عامر صعصعه» می‌باشد طی اشعاری چنین به نظم کشیده است: هان به ابو بکر، و به همه اهل مدینه پیام برسان و بگو: آیا هیچ به فکر گروهی اندک که در «جواثا» به محاصره دشمن در آمده‌اند هستید؟ این خون بی گناه آنها است که در هر گودالی روان است، مانند شعاع آفتاب چشم را خیره می‌کند.

با همه این احوال توکل بر خدا کرده‌ایم، زیرا می‌دانیم پیروزی از آن کسانی است که بر خدا توکل می‌کنند.

علاء و یارانش هم چنان در حلقه محاصره دشمن گرفتار بودند تا این که شبی سر و صرا، و بانگ و خروشی شدید از لشکر گاه دشمن به گوش آنها رسید، پس عبد الله حذف را از میان خود برگزیدند تا به تجسس در میان سپاه دشمن رود و علت آن همه سر و صدا را تحقیق کند.

¹ . «ثمامه و هوده» تن از پادشاهان یمامه بودند که رسول خدا به آنها نامه نوشت و به اسلامشان دعوت فرمود. ثمامه اسلام آورد و بر ایمانشان ثابت قدم باقی ماند. زمانی که افراد قبیله بنی حنیفه شورش کردند و به «مسيلمه کذاب» پیوستند، ثمامه از آنها روی گردان شد و به بحرین رفت. به کتاب «اصابه و تاریخ رده» مراجعه شود.

²² . شرح حال عبد الله حذف را در جمهره انساب عرب، ص 373 و 275 مطالعه فرمایید.

عبد الله خود را به کمک طنابی از فراز دژ به پای قلعه رسانید، و این جا و آن جا در میان سپاه دشمن به تجسس پرداخت، و پس از این که علت آن همه بانگ و خروش را به خوبی دریافته بود، پا به چادر «ابجر عجلی» نهاد، مادر عبد الله از قبیله «بنی عجل» و با «ابجر» خویشی داشت. چون چشم ابجر به عبد الله افتاد بر او بانگ زد:

- برای چه آمده‌ای؟ خدا چشمت را روشن نکند. عبد الله جواب داد:
- دایی جان! گرسنگی، درماندگی، سختی محاصره، و هزاران بد بختی دیگر مرا به این جا کشانیده است. من می‌خواهم به قبیله‌ام بروم و به کمک تو نیازمندم. ابجر گفت:

- قسم می‌خورم که دروغ می‌گویی، با این وجود کمکت می‌کنم.
پس توشه راهی، و جفتی پای افزار به عبد الله داد، و او را تا خارج اردوگاه بدرقه کرد.

چون از اردوگاه دور شدند، ابجر به عبد الله گفت: برو، که به خدا قسم تو امشب بد خواهر زاده‌ای بودی!

عبد الله در دور شدن از سپاه منذر به سمت دژ نرفت و به سوی دیگر روان شد، اما همین که مطمئن گردید که از دید ابجر دور شده است راه خود را بگردانید و به پای دژ باز گشت و با همان طناب که آویخته بود خود را از دیوار دژ بالا کشید و به داخل قلعه انداخت و ماجرا را چنین باز گفت:
بازرگانی شراب فروش به سپاه دشمن وارد شده و افراد سپاهی با خرید شراب از او، همگی مست و او خود بی خود افتاده، عقل و کنترل خود را از دست داده‌اند، به طوری که سر از پا نمی‌شناسند و این سر و صدا همه از آن سبب است.

مسلمانان با شنیدن گزارش عبد الله، با شمشیرهای آخته از دژ بیرون تاختند، و چون بالای آسمانی بر سر دشمن فرود آمدند.
در این شبیخون که به سپاه دشمن زدند، پای ابجر نیز قطع گردید که بر اثر آن در گذشت.

صبح گاهان همه اموال و غنایم جنگی را که به دست مسلمانان افتاده بود، در قلعه «جوانا» از پیش چشم علاء گذرانیدند.

علاء هم چنان به تعقیب مشرکان ادامه داد و آنان نیز هم چنان عقب نشینی می‌کردند تا این که به دروازه شهر رسیدند، فشار و حملات بی امان مسلمانان کار را بر مشرکان تنگ و تنگ‌تر ساخته بود تا این که سرانجام فرزند منذر از علاء درخواست صلح و متارکه جنگ کرد. علاء پیشنهاد صلح او را پذیرفت و با او پیمان بست به شرط این ثلث دارایی و اموال آنها، از آن چه در شهر موجود بود تسلیم او کنند، و آن چه که در خارج از شهر وجود داشت هم چنان به مسلمانان تعلق داشته باشد.

علاء در پی این پیروزی مال و خواسته فراوان به مدینه فرستاد، و منذر نعمان که مخارق خوانده می‌شد از ترس جان بگریخت و خود را به شام انداخت، و هم در آن جا بود که

خداوند نور ایمان به دلش بتابانید و اسلام آورد. او پس از اسلام، در مقام سرزنش به خود از کارهای رفته‌اش می‌گفت من غرور نیستم بلکه مغرور می‌باشم.

علاء پس از پیروزی به منطقه خط باز گشت و بر ساحل دریا اردو زد و برای رسیدن به دارین به چاره اندیشی پرداخت. در چنین موقعیتی مردی مسیحی به خدمتش رسید و گفت:

- اگر سپاهیان تو را از پایاب به دارین راهنمایی کنم، به من چه می‌دهی؟
علاء که گویی منتظر چنین پیشنهادی نبود، در پاسخ او گفت:
- هر چه که بخواهی! مرد مسیحی گفت:

- از تو و سپاهیان‌ت برای خانواده‌ای در دارین امان می‌خواهم. علاء پاسخ داد:

- می‌پذیرم، و آنها به خاطر تو و خدمتت در امان ما خواهند بود.
بر اثر این سازش علاء و سوارانش از پایابی که آن مرد مسیحی راهنماییشان می‌کرد عبور کردند و خود را به دارین رسانیدند.

علاء دارین را به قهر و غلبه بگرفت و ساکنان آن جا را به اسری برد و با غنایم و خواسته بسیار به اردوگاه خود باز گشت.

مردم بحرین چون از سرنوشت دارین آگاهی یافتند، و پیروزی علاء را بر آن جا دیدند، با او از در صلح و سازش در آمدند، و پیشنهاد کردند که با آنها نیز بر همان قرار که با ساکنان هجر عمل نموده است پیمان ببندد.

ما در مقام مقایسه بین سخنان سیف و دیگران، همه سخنان «کلاعی» و فشرده‌ای از روایت‌های «بلاذری» را آوردیم، اما از عقیف، و شعرها و قهرمانی‌ها و حماسه‌هایش، و دلاوری‌های افراد قبیلۀ تمیم هیچ خبری ندیدیم. سیف بن عمر، در نام گذاری غرور و نسب او نیز با دیگر نویسندگان اختلاف دارد، چه، سیف غرور را برادر مادری منذر معرفی می‌کند، در صورتی که دیگران می‌نویسند نام اصلی او نذر بن نعمان بوده، و برادری هم نداشته است!

سیف تنها کسی است که می‌نویسد، عقیف پای حطم را به یک ضربت شمشیر خود قطع کرد و «غرور بن سوید» را به اسارت گرفت، تا این که قبیلۀ رباب از او شفاعت کردند و در نتیجه عقیف، فرور را به احترام آنها بخشید، ولی منذر، برادر غرور را گردن زد!!

سیف تنها کسی است که فتح دارین را در زمان خلافت ابو بکر نوشته و آن را با آن چنان آب و تابی شرح داده است، و با کرامات و خوارق عادات در آمیخته، در صورتی که دیگران متفقند که دارین با کمک و راهنمایی فردی مسیحی به نام کرازنکری، و از پایاب خلیج، و آن هم در زمان حکومت عمر صورت گرفته است.

گفتنی است که ما ریشه افسانه کرامات «علاء حضرمی» را در احادیث «ابو هریره» یافتیم آن جا که می‌گوید:

علاء در راه بحرین، و در کویر «دهناء» دست به دعا برداشت، و خداوند نیز در آن سرزمین سوزان چشمه‌های آب برایشان به وجود آورد! و چون از آن جا رخت بر کشیدند و مسافتی دور شدند، مردی از آنان به دنبال اثاثی که در آن جا بر جای گذاشته بود باز گشت، او مال خود را یافت، اما از آب اثری ندید!!

و نیز «ابو هریره» گفته است که:

علاء را دیدم که در نبرد دارین، با اسبش از دریا گذشت. و در روایت دیگر گفته است:

علاء و سپاهیان از دریا گذشتند، در حالی که پای شتر کسی، و یا سم چارپایی تر نشده بود!!

این‌ها سخنان ابو هریره، از راویان حدی صدر اسلام است. در صورتی که بلاذری تأکید می‌کند که «کرازنکری» راهنمایی آنها را به عهده گرفت و علاء و سپاهیان را از گذرگاه و پایابی در آن خلیج عبور داد و به سوی دارین هدایت کرد.

این را هم بگوییم که در سخنان ابو هریره، و غیر ابو هریره نیز نامی از عفیف برده نشده است.

بررسی گفته‌های سیف با دیگران

می‌بینیم که از نظر سیف مسئله ارتداد و پشت پا زدن افراد خانواده‌اش به اسلام، به اندازه اثبات مفاخر، و نام آوری‌ها در آوردگاه‌های نبرد قابل توجه و اهمیت نمی‌باشد.

و از آن جا که مسئله ارتداد برخی از قبایل تمیم قابل انکار نبوده، سیف به فرمان تعصبش در مقام این بر می‌آید که از همین موضوع به سود قبیله خود تمیم استفاده کند، پس با قبول ارتداد افراد خانواده‌اش، مسئله را چنان می‌نماید که این افراد مسلمان و ثابت قدم تمیم بوده‌اند که در مقام گوشمالی متمریدین از قوانین اسلام و مرتدین خود بر آمده اجازه نداده‌اند تا افراد قبایل دیگری در کاری که مربوط به خود آنها بوده است دخالت، و مسئله ارتداد آنها راحل نمایند.

در موضوع ارتداد حطم و قبیله قیس در هجر، نیز سیف از خلق افتخاری بر سایر افتخارات قبیله تمیم غافل نمی‌نشیند، و به طوری که دیدیم عفیف مخلوق خیالات خود را

مأمور می‌کند تا با یک ضربت شمشیر کار خطم رئیس قبیله قیس را بسازد، و پای او را قطع کند، و شاه و شاهزاده ربیع را به اسارت بگیرد، منذر برادر غرور را گردن بزند، و با آزاد ساختن غرور، بر افراد قبایل رباب منت گذارد.

عفیف را چنان دلاوری بی باک و قهرمانی شجاع معرفی می‌کند، که مورد لطف سر فرماندهی قرار گرفته به دریافت جوایز جنگی از دست ایشان سرافراز می‌گردد.

سیف در این بذل و بخشش بی مایه که از کیسه پر فتوت تاریخ بیرون می‌کشد، و به زیر دست و پای مثنی افسانه پرست می‌ریزد، قبیله هم پیمان خود رباب را فراموش نمی‌کند و می‌گوید بنا به شفاعت و پا در میانی قبیله رباب بود که عفیف بن منذر دست از کشتن غرور برداشت و او را به ایشان بخشید، از آن روی که غرور خواهر زاده قبیله رباب بوده و هر چه باشد، احترام هم پیمان واجب است! توجه کنید که در اشعارش چگونه از رباب نام می‌برد:

آیا ندیدی که ما سران و بزرگان تمیم و اشراف و بزرگان رباب، چگونه یاران و هم پیمانان دشمن را در هم شکستیم و خوار و زبرنشان ساختیم؟ که سیف چنان نموده که قبیله رباب حق داشته‌اند که آزادی غرور را از عفیف چشم داشته باشند.

باور ما این است که افسانه پیدایش چشمه‌های آب گوارا در شن زار دهناء برای علاء و سپاهیان‌ش به موجب روایت «ابو هریره» شایع و دهان به دهان می‌گردیده است. سیف با موقع شناسی خاص خود، از این روایت حد اکثر استفاده را کرده، جاهای خالی سخنان ابو هریره را پر و با تردستی قصه‌ای بس زیبا و جذاب به دست داده، آن را به عنوان سندی قاطع در کتاب فتوح خود به ثبت رسانیده است.

اما از آن جایی که در روایت ابو هریره افتخاری از وجود کرامت و خارق عادت برای یکی از دشمنان دیرینه‌اش، فردی یمانی قحطانی چون علاء به چشم می‌خورد، با دست کاری در تاریخ اسلام، این نشان افتخار دروغین ابو هریره را با یک حرکت سریع از سینه علاء می‌کند و به دور می‌اندازد. توجه کنید، او _سیف_ در دنباله افسانه خود، هم چشمی علاء حضرمی را با «سعد وقاص مضری» در فتوح و لشکر کشی‌ها مطرح کرده می‌گوید:

علاء هر خدمتی که کرد، و هر کاری که انجام داد هم بیا و تظاهر بوده نیتی پاک و خالص نداشته است، و اگر کرامت از او به چشم می‌خورد بدان سبب بوده که مطیع فرمان

مقام خلافت، و مجری اوامر ایشان بوده است. زیرا می‌بینیم وقتی که بدون موافقت و کسب اجازه قبلی از خلیفه عمر سپاه به سرزمین ایران می‌کشد، به سختی شکست می‌خورد، و خود و سپاهیانش در مانده و بیچاره به محاصره دشمن در می‌آیند. در چنان حالتی آه و ناله، دعا و زاری به دادش نمی‌رسد و برایش چاره‌گشایی نمی‌کند، دیگر از معجزه دهناء و عبور بر سطح آب‌های خروشان خلیج خبری نیست!...

و در دنباله همین داستان است که می‌نویسد:

عمر با دور اندیشی خاص خود، سپاه به دام افتاده اسلام را از حلقه محاصره دشمن دهانید و علاء حضرمی یمانی خود سر را گوشمالی به سزا داد، و او را از مقام خود بر کنار ساخت. که تفصیل آن در جلد اول همین کتاب، و در قسمت عاصم گذشت.

بررسی اسناد احادیث سیف

اکنون ببینیم که سیف بن عمر، افسانه عقیف را از قول چه اشخاصی نقل کرده، و به اصطلاح اسناد احادیث او چه کسانی هستند.

سیف همه این مطالب را طی دو حدیث، و هر دو را از زبان یک راوی بیان می‌کند که آن هم «صعب بن عطیه بن بلال» می‌باشد.

به پی جویی این راوی و پدرش «عطیه بن بلال» بر می‌آییم و به کتاب‌هایی که شرح حال راویان را به دست داده‌اند مراجعه می‌کنیم، ولی از ایشان نشانی نمی‌یابیم. بنا بر این حق داریم که بگوییم که این افسانه را سیف بن عمر خود ساخته، و به راویان مخلوق خیالات خود نسبت داده است.

دست آورد سیف از خلق افسانه عقیف

سیف با خلق شاعر، و دلاوری بی باک به نام عقیف بن منذر تمیمی:

1_ افتخاری در جنگ‌های ارتداد برای قبیله تمیم به ثبت می‌رساند.

2_ معجزه‌ها می‌آفریند، و از دل کویر دهناء چشمه‌های آب گوارا جاری می‌کند، آب دریا را تغییر ماهیت می‌دهد، و زیر پای سربازان اسلام به گونه رمل مرطوب در می‌آورد، فرشتگان را به تأیید این گروه رزمنده وا می‌دارد، تا چنین موردی هم بر کرامات و معجزات صحابه و در کتب مناقب ایشان افزوده شود.

3_ دعاها، و خطابه‌ها، رجزها و نامه‌ها می‌سازد، تا سرمایه فرهنگی اسلامی را هر چه غنی‌تر سازد.

4_ «حطم» رئیس خاندان قیس را به خاک و خون، شهریار ربیعہ را به اسارت، و برادر او را گردن می‌زند، و نشان این همه افتخارات را بر سینه مخلوق خیالی خود، عفیفی بن منذر تمیمی نصب می‌کند تا بر دیگر افتخارات «بنی عمرو تمیمی» افزوده باشد.

5_ دو راوی از نسل یک دیگر یعنی پدر و پسری به نام‌های «عطیه» و «صعب» می‌آفریند و نامشان را بر طومار اسامی راویان خیالی خود می‌افزاید. و این‌ها همه از برکت سخنان سیف به دست آمده، او را در این خلق و آفرینش شریک و هم دستی نبوده است.

ناشران افسانه‌ها سیف

1. امام المورخین، محمد بن جریر طبری در «تاریخ کبیر».
 2. یاقوت حموی در «معجم البلدان».
 3. حمیری «روض المعطار».
 4. ابن حجر در «الاصابه».
- این چهار دانشمند، مطالب خود را مستقیماً از کتاب سیف بن عمر گرفته‌اند.
5. عبد المؤمن در کتاب «مرصد الاطلاع» که از حموی مطلب گرفته است.
 6. ابو الفرج اصفهانی در کتاب «اغانی».
 7. ابن اثیر.
 8. ابن خلدون و دیگر تاریخ نویسان مطالب خود را در باره عفیف از طبری گرفته‌اند.

یکصد و پنجاه صحابی ساختگی

7_ زیاد بن حنظله_ تمیمی

- * زیاد, در زمان رسول خدا
- * زیاد, در زمان خلافت ابو بکر
- * اشعار زیاد, در فتوح شام
- * فرمانداری زیاد در خلافت عمر
- * زیاد, در خدمت امام علی
- * روایت حدیث پیغمبر, وسیله زیاد
- * نام زیاد, در ردیف نام شیعیان امام
- * بررسی اسناد روایت‌های سیف در باره زیاد

هفتمین صحابی ساختگی سیف

زیاد بن حنظله تمیمی

ابو عمر، ابن عبد البر، در کتاب «استیعاب» زیاد بن حنظله را چنین معرفی کرده است:

او - زیاد بن حنظله - از اصحاب رسول خدا بوده، ولی من از او روایتی سراغ ندارم. رسول خدا او را به همراهی «قیس بن عاصم، و زبرقان بن بدر» مأموریت داده است تا آشوب مسیلمه کذاب و طلحه، و اسود را فرو نشاند.

زیاد، از اعمال و کار گزاران رسول خدا، و از پیروان خاص امام علی بوده و در تمام جنگ‌های آن حضرت شرکت داشته است.

ابن اثیر، در کتاب «اسدالغابه» خود، عین عبارات ابن عبد البر را در ترجمه زیاد آورده و در پایان آن می‌نویسد:

این مطالب را ابو عمر، نویسنده کتاب «استیعاب» در شرح حال «زیاد بن حنظله» آورده است.

ذبی، نویسنده کتاب «تجريد» نیز شرح حال زید را به طور اختصار از کتاب اسد الغابه این اثر نقل نموده است.

ابن حجر در «الاصابه» بخشی از مطالب خود را مستقیماً از کتاب سیف، و قسمتی را هم از «استیعاب» گرفته است. او در شرح حال زیاد، چنین می‌نویسد:

«زیاد بن حنظله تمیمی»، و هم پیمان با بنی عدی که ابو عمر - نویسنده کتاب

«استیعاب» - در باره اش چنین آورده است... و پس از ذکر مطالب استیعاب، خود اضافه کرده می‌نویسد:

و سیف بن عمر در کتاب فتوح خود در باره زیاد می‌گوید...
و داستان زیاد را بلاواسطه از کتاب فتوح سیف نقل می‌کند.
این عساکر در کتاب «تاریخ دمشق» در باره زیاد چنین می‌نویسد:
او - زیاد - با «بنی عبد بن قصی» هم پیمان، و از اصحاب رسول خدا
بوده است. زیاد، در جنگ یرموک و در خدمت رسول خدا شرکت جسته و
بر گردانی از سواران اسلام فرماندهی داشته است.
فرزندش به نام «حنظله بن زیاد» و نیز «عاص بن تمام» از او روایت
کرده‌اند.

پس از این مطالب، ابن عساکر به شرح حال زیاد از خلال روایت‌های
سیف با ذکر سند و مأخذ آنها، که تنها منشأ پیدایش چنین صحابه‌ای می‌باشد
پرداخته است.

با این ترتیب سخن پیرامون زیاد بن حنظله، اشعار و حماسه‌های همه از
سیف بن عمر سرچشمه می‌گیرد، و اینک ما نیز از نخستین قدم به تحقیق در
این مورد می‌پردازیم.

زیاد، در زمان رسول خدا

طبری ضمن حوادث سال یازدهم از هجرت، از قول سیف چنین می-
نویسد:

رسول خدا با اعزام گروه‌هایی، به دفع مدعیان پیامبری و مرتدین
پرداخت.

سپس طبری ب معرفی اصحابی می‌پردازد که از جانب رسول خدا به
این مهم نامزد شده بودند، و در آن میان می‌گوید:

و زیاد بن حنظله تمیمی از خاندان بنی عمرو را به همراهی قیس بن
عاصم، و زبرقان بن بدر، مأموریت داد تا ... و به یاری یک دیگر در دفع
عائله مدعیان پیامبری چون «مسيلمه، و طليحه، و اسود» اقدام کنند...

به همین خبر، ابن عبد البر نویسنده «استیعاب» و دیگر نویسندگان که از
سیف مطلب گرفته‌اند و نامشان گذشت، استناد کرده زیاد را از جمله کار
گزاران و عمال پیغمبر خدا به حساب آورده‌اند.

ما به کتاب‌هایی که در سیره و روش رسول خدا نگاشته شده مانند
«سیره» ابن هشام، «امتاع الاسماع» مقریزی، «عیون الاثر» ابن سیده،
«جوامع السیر» ابن حزم، جلد اول «انساب الاشراف» بلاذری که اختصاص
به سیره رسول خدا دارد، و جلد اول و

دوم «طبقات» ابن سعد، که در آنها به شرح سیره رسول خدا پرداخته، حتی نام دراز گوش، اسب، و شتر مخصوص پیغمبر را ذکر می‌نماید، نام آبگیرهایی را که پیامبر اسلام از آنها آب نوشیده، مسواک‌های آن حضرت، و پای افزار و کفش او را با تمام جزئیاتشان توصیف می‌کند تا چه رسد به فرامین و اقدامات و عملیات آن حضرت، مراجعه کردیم، اما به هیچ روی در هیچ یک از آنها، و دیگر کتاب‌های نظیر آنها که مطلب از سیف بن عمر نگرفته‌اند نامی از صحابه‌ای به اسم زیاد بن حنظله تمیمی و مأموریتش از جانب رسول خدا، و کار گزاریش برای آن حضرت نیافتیم.

زیاد در دستگاه ابو بکر

طبری از قول سیف بن عمر در تاریخ خود چنین آورده است:

قبایل قیس و ذبیان از جمله قبایلی بودند که مرتد شده «ابرق ربذه» اجتماع کردند و «طلیحه» مدعی پیغمبری نیز افرادی از قبیله هوازن را به سرکردگی برادرش «حبال» به یاری ایشان فرستاد.

ابو بکر برای جلوگیری از یورش آنها به مدینه دست به کار شد و افرادی را از جمله علی بن ابیطالب به پاسداری از گذرگاه‌های مدینه بگماشت و عده‌ای را هم به مقابله مرتدین فرستاد. گروه اخیر شکست خورده تا مدینه عقب نشست.

ابو بکر چون چنان دید، شبانه به آراستن سپاه پرداخت و هنوز صبح چهره ننموده بود که سپاه آماده او، با گروه مرتدها رو به رو شد، مسلمانان مهلت نداده بر آنان تاختند و آفتاب سر نزده بود که سپاه کفر تار و مار شد و قوای اسلام به تعقیب آنها پرداخت. زیاد بن حنظله به همین مناسبت چنین سروده است:

در آن روز، ابو بکر چنان به ایشان حمله برد که حیوان درنده بر شکارش! علی را بر قسمت سوار کاران بگماشت و «حبال» بر اثر حمله آنان کشته شد.

جنگ را علیه آنان ساز کردیم و به خاکشان در انداختیم، آن چنان که مردان جنگی بر روی عنایم جنگی می‌ریزد.

در آن وقت که ابو بکر مردان جنگی را به میدان آورد، مرتدها تاب مقاومت نیاوردند. از نزدیکترین تپه، بر قبیله «بنی عبس» شیخون زدیم، و با شکستن پشت «ذبیانان» جلوی حمله ایشان را گرفتیم.

و نیز سیف گفته است که زیاد بن حنظله در جنگ «ابرق ربذه» طی اشعاری

چنین گفته است:

ما در جنگ «ابرق» همان جنگی که «ذبیانیان» در آتش آن سوختند، حضور داشتیم.

و به همراهی صدیق - ابو بکر - که حرف را کنار گذاشته بود، مرگ را به ایشان هدیه دادیم.

یاقوت حموی بر این افسانه سیف اعتماد کرده است که به معرفی «ابرق ربذه» پرداخته و در کتاب «معجم البلدان» می‌نویسد:

«ابرق ربذه» نام محلی است که در آن جا میان یاران ابو بکر صدیق و گروه مرتد ها جنگی سخت در گفته است. و به طوری که در کتاب سیف آمده است آن جا محل سکونت قبایل ذبیان بوده و ابو بکر پس از ارتدادشان بر آنها حمله کرده و به سختی شکستشان داده، سرزمینشان را چراگاه ویژه اسب‌های سپاهیان اسلام کرده است. و این همان جایی است که زیاد بن حنظله در اشعارش به آن اشاره کرده است که می‌گوید: ما در جنگ «ابرق» همان جنگی که ذبیانیان ... تا آخر.

حموی همین مطلب را در کتاب «المشترک» خود نیز به طور خلاصه آورده و گفته است:

نام ابرق ربذه طی حدیثی آمده، و زیاد بن حنظله ضمن اشعاری از آن یاد کرده است و ...

و به این ترتیب نام زیاد در جنگ‌های «رده» و از زبان سیف بن عمر در تاریخ طبری آمده، و ابن کثیر هم همین مطالب را از طبری گرفته و در تاریخ خود نقل نموده است.

مقایسه‌ای بین روایت سیف و دیگران

اما دیگران چون بلاذری اخبار رده و جنگ با مرتد ها را به گونه‌ای دیگر آورده‌اند. او - بلاذری - چنین می‌نویسد:

ابو بکر به «ذی القصة» رفت تا از آن جا سپاهی به جنگ مرتد ها گسیل دارد. در همین موقع «خارجه بن حصن و منظور بن سنان» که هر دو از قبیله فزاره بودند، به پشت گرمی جمعی از مشرکان به سپاه اسلام حمله برده جنگ سختی را آغاز نهادند. ولی سرانجام از قوای مسلمین شکست خورده فراری شدند. طلحة بن عبد الله ایشان را تعقیب کرد و یکی از ایشان را از پای در آورد، اما بقیه کافران موفق به فرار شدند.

آن گاه ابو بکر خالد بن ولید را بر گزید و فرماندهی کل سپاه را در عهدۀ او گذاشت، و «ثابت بن قیس شماس» را به سرپرستی انصار نامزد کرد، و به ایشان فرمان داد به جنگ «طلیحه اسدی» که مدعی پیغمبری شده بود و افراد قبیله فزاره به یاریش برخاسته بودند، بپردازد.

«ذهبی» نیز این داستان را نزدیک به همین معنی آورده، اما در هر دو کتاب (ذهبی و بلاذری) نامی از ابرق و زیاد بن حنظله برده نشده است.

به سایر کتاب‌های تاریخی که به شرح نبرد ابو بکر با مرتد ها پرداخته، و سخن از سیف نگرفته‌اند نیز مراجعه کردیم، ولی نامی از ابرق ریده، و ارتداد قبایل قیس و ذبیان و هم چنین نشانی از زیاد بن حنظله و حماسه‌های او ندیدیم.

نتیجه این بحث و بررسی

نتیجه‌ای که از این بحث و بررسی و سرکشی به کتاب‌ها، و پی جویی مطلب برای یافتن نامی از ابرق ریده، و جنگ ارتدادی قبایل قیس و ذبیان با ابو بکر، و صحابه‌ای به نام زیاد بن حنظله ما را به دست آمد این بود که:

در کتاب «استیعاب» ابن عبد البر، نام زیاد بن حنظله در ردیف نام اصحاب رسول خدا، و از جمله عمال و کار گزاران آن حضرت برده شده، و سخن از مأموریتش از طرف آن حضرت برای نبرد با مرتدان و مدعیان پیامبر رفته است، بدون این که به سند آن اشاره‌ای شده باشد.

و چون نویسندگان کتاب‌های «اسد الغابه و تجرید» بدون این که مصدر خبر خود را به دست داده باشند، مطالب خود را از کتاب «استیعاب» گرفته‌اند، این امر موجب می‌شود تا شخص محقق چنین گمان کند که ممکن است این داستان به جز از طریق سیف، از طریق دیگری هم روایت شده باشد!

با توجه به این که در «معجم البلدان» یاقوت حموی در واژه «ابرق ریده» سند خبر، کتاب «فتوح» سیف ذکر شده، چنین به نظر می‌آید که در زمان حموی انتساب کتاب فتوح به شخص سیف بن عمر از شهرت و معروفیتی خاص برخوردار بوده، اما از قرائن پیدا است که به قرن‌ها پس از حموی آن کتاب از شهرت و معروفیت خود افتاده است، و چون ترجمه «ابرق ریده» از «معجم البلدان» حموی به دیگر کتب جغرافیایی راه یافته، امکان دارد که محققین را چنین باور افتد که مگر چنان مکانی در صدر اسلام وجود داشته است!! در صورتی که مصدر تمام این خبرها و افسانه‌ها شخص سیف است نه دیگری.

دست آورد افسانه‌های سیف

- 1_ زیاد بن حنظله تمیمی را علاوه بر مقام هم صحبتی با رسول خدا، عامل و کار گزاران حضرت نیز معرفی کرده است.
- 2_ مکانی به اسم «ابرق ربذه» آفریده تا نامش در کتاب‌های جغرافیا برود.
- 3_ حماسه‌های آتشین بر زبان صحابی ساختگی خود نهاده، تا زینت بخش صفحات فرهنگ و ادب شود، و بر گنجینه آثار ادبی تازی بیفزاید.
- 4_ نبردها، و آوردگاه‌های خیالی خلق کرده، تا بر صفحات تاریخ اسلام نقش بندد و جامعه اسلامی را به خود مشغول دارد.

زیاد بن حنظله در نبردهای شام

طبری ضمن رویدادهای سال سیزدهم از هجرت، و ذکر وقایع نبرد «یرموک»، و ابن عساکر در شرح حال زیاد بن حنظله، در کتاب‌های خود از سیف بن عمر چنین آورده‌اند:

«خالد بن ولید»، سرفرماندهی کل قوای مسلمین، زیاد بن حنظله را به فرماندهی گردانی از سواران تعیین و نامزد کرد.

هم چنین طبری ضمن رویدادهای سال پانزدهم هجری و سرگردانی «هراکلیوس» و نا کامیش را در جمع آوری نیروی جنگی برای مقابله با مسلمین، و نیز ابن عساکر، و ابن حجر در شرح حال زیاد، هر سه از قول سیف می‌نویسد:

در همان هنگام که «هراکلیوس» از شهر «رها» می‌گریخت، از مردم شهر «رها» یاری خواست، اما آنان از دادن کمک به او شانه خالی کرده از گردش پراکنده شدند و در نتیجه او هراسان از آن شهر بگریخت.

پس از این پیش آمد نخستین دلاور مسلمانی که قدم به رها گذاشت و سگان آن ناحیه را به پارس کردن وا داشت، و مرغان خانگی از پیش پایش هراسان گریختند، زیاد بن حنظله صحابی رسول خدا، و از هم پیمانان قبیلۀ «عبد بن قصی» بوده است.

ابن عساکر در دنباله این داستان از قول سیف می‌افزاید که زیاد بن حنظله با اشاره به همین پیش آمد چنین گفته است:

اگر می‌خواهی از «هراکلیوس»، هر جا که هست بپرس، که ما با او چنان جنگیدیم، که قبایل را در هم می‌شکست.

بر سر او لشکر جراری فرستادیم که در هنگام زمستان، نیزه‌ها را به حرکت در می‌آورند.

ما در آن نبرد، و هر حمله و هجوم، و در هم شکستن قوای دشمن چون شیران بودیم، و رومیان به مانند روباه!

ما، آنها را در هر کجا که یافتیم از پای در آوردیم و با اسیران به زنجیر کشیده دشمن باز گشتیم.

اشعار زیر را نیز، سیف بن عمر، به زیاد بن حنظله نسبت داده است:

در شهر «حمص» که پیش پای ما خوار و بیچاره پهن شده بود، فرود آمدیم، و نیزه، و شمشیرهای خود را به کار بردیم.

و چون رومیان از ما به وحشت افتادند، برج و باروی شهرشان از هیبت و قدرت ما، از هم فرو ریخت!!

و همگی آنها، با خواری و زاری در پیشگاه قدرت ما سر تسلیم فرود آوردند.

و نیز سیف بن عمر گفته است که اشعار زیر را زیاد بن حنظله سروده است:

ما، در «حمص» فرزند قیصر را، در حالی که خون دلش از دهانش بیرون می‌ریخت به حال خود وا گذاشتیم.

در آن نبرد زلزله خیز، ما قد بر افراشتیم، و او را وا گذاشتیم تا در خاک و خون دست و پا زند.

گروه‌های ایشان، در برابر قدرت ما آنقدر خوار شدند که چون دیوار زلزله زده، در مقابل ما واژگون شدند.

ما، شهر «حمص» را وقتی ترک کردیم که گرداگرد آن را از سکنه خالی کرده بودیم.

سیف بن عمر، می‌گوید که زیاد بن حنظله در هنگام فتح «قنسرین» چنین سروده است:

همان شب، که «میناس» فرماندهان خود را به باد ملامت گرفت، ما، در «قنسرین» پیروز و فرمانروای ایشان شده بودیم.

و در همان هنگام که باران تیر و نیزه ما باریدن گرفته بود، قبیله «تنوخ» خود را به مهلکه افکند.

جنگ ما هم چنان ادامه داشت، تا آن هنگام که به جز به تن در

دادند، و برج و باروی خود را خراب کردند، این جا بود که در شگفت شدیم.
و نیز چنین سروده است:
در آن روز که «میناس» با سپاهیان به رویارویی ما پیش می‌آمد، نیزه-
های محکم ما، حرکت او را متوقف ساخت.
سپاهیان در بیابان پراکنده شدند، و مردان دلاور و نیزه افکن ما با او
در آویختند.
گروه‌های ارتش ما وقتی «میناس» را در میان گرفتند که سواران او به
سستی گراییده بودند.
و در آخر، وقتی میناس را رها کردیم که در خون خود دست و پا می‌زد،
و باد، سنگ ریزه‌های بیابان را به صورت او و یارانش می‌پاشید.
اشعار زیاد در جنگ «اجنادین» چنین است:
ما ارطبون، فرمانده رومیان را شکست دادیم و او، حسرت زده تا مسجد
اقصی به هزیمت رفت.
در آن شب که آتش جنگ «اجنادین» فرو نشست کرکس‌ها، و لاشخورها،
بر کشته‌های به خاک افتاده ایشان اقامت گزیدند.
در زیر خاک و غباری که به هوت برخاسته بود، ما نیزه‌های خود را به
سوی او پرتاب کردیم به طوری که ناله‌اش به گوش رسید.
پس از این جنگ، ما رومیان را از شام بیرون کردیم و تا دورترین جاها
متواریشان ساختیم.
گروه‌های رومیان پا به فرار نهادند، در حالی که قلبشان از ترس از جا
کنده شده بود.
در آخر، در میدان جنگ کشته‌های بسیار به جای گذاشته، و با حالتی
اسفبار فرار کردند.
و نیز چون سروده است:
حمله سوارکاران ما به رومیان، قلب مرا آرامش بخشید، و درد مرا
درمان کرد.

سواران ما، بزرگ ایشان را به ضرب شمشیرهای بی‌امان خود از پای در آوردند، و به تعقیب فراریان و کشتن آنها تا روم ادامه دادند. گروهی از ایشان را به محاصره گرفتند، تا این که من بی هیچ باکی، با هر بانوی محترمی از ایشان هم بستر شدم!!
و هم زیاد بن حنظله گفته است:
یادم آمد وقتی که جنگ روم به درازا کشید، در همان سال که ما به ایشان درگیر شده بودیم.
در همین وقت، ما در سرزمین حجاز بودیم و فاصله ما تا روم و ایشان یک ماه راه با همه پستی‌ها و بلندی‌ها بود.
در آن وقت، «ارطبون» رومیان را حمایت می‌کرد و در برابرش قهرمانی بود که با او برابری می‌نمود.
وقتی که «فاروق = عمر» دریافت که موقع فتح شام رسیده است، با لشکر خدایی به جانب روم به راه افتاد.
و چون رومیان احساس خطر کردند، و از هیبت او هراسناک شدند، به خدمتش رسیدند و به او گفتند: تو کسی هستی که ما خواهان پیوستن به او هستیم.
در همین موقع بود که شام گنج‌های درونی خود را به همراه همه فراخی نعمتی که داشت، به او پیشکش کرد.
فاروق، میراث گران بهای گذشتگان شرق و غرب عالم را به ما ارزانی داشت.
و چه مایه اشخاصی بودند که قدرت کشیدن این همه با ثروت را نداشتند، و حمل آن را به دیگران واگذار نمودند.
و نیز چنین سروده است:
آن گاه که نامه‌ها به خلیفه عمر¹ رسید، خلیفه‌ای که چون شیر ژیان شترهای قبیله را محافظت می‌کند.

¹ . در تاریخ آمده است که رومیان در خواست کردند که پیمان نامه صلح را شخص خلیفه بنویسد، او نیز پذیرفت و برای همین منظور به بیت المقدس رفت. در این شعر منظور از نامه‌ها، اشاره به همین موضوع است.

در آن هنگام بود که شام، با مردمش سخت به هم بر آمده، از همه اطراف پهلوان و قهرمان می‌جستند.

و در همان وقت بود که عمر دعوت مردم را پذیرا شد، و با سپاهی انجم شمار به سوی آن روان گردید.

و شام با همه پهنآوری که داشت، در استقبال خلیفه عمر، بیش از آن چه خلیفه انتظار داشت خوبی‌های خود را پیشکش کرد.

خلیفه نیز، جزیه روم را از آن چه زیباتر و نیکوتر بود، به عدالت بین سپاهیان و مسلمانان قسمت فرمود.

در این جا سخن ابن عساکر در شرح حال زیاد بن حنظله، که همه را از سیف بن عمر روایت کرده است پایان می‌پذیرد. ضمناً دو حماسه اخیر را طبری نیز از قول سیف در فتح «بیت المقدس» از زبان زیاد بن حنظله روایت نموده است.

در کتاب «معجم البلدان» حموی، در شرح بر واژه «احنادین» چنین آمده است:

و از اشعار زیاد بن حنظله است که در این مورد می‌گوید: ما ارطبون فرمانده رومیان...

تا آخر اشعار مزبور. و هم او در باره واژه «داروم» می‌نویسد:

مسلمانان به سال سیزدهم از هجرت به آن جا حمله کردند و آن را به تصرف خود در آوردند. زیاد بن حنظله طی شعری به مطلع زیر، از آن چنین یاد کرده است:

با یورش که سوار کاران ما به سرزمین روم بردند، غم از دلم برخاست، و ناراحتی‌هایم بر طرف شد.

به طوری که می‌بینیم، این شعر از جمله شش قصیده حماسی بود که ابن عساکر آن را در ترجمه زیاد از سیف روایت، و ما نیز آن را نقل کرده‌ایم.

این‌ها همه روایت‌های سیف بن عمر تمیمی است. و بسیار مشکل است که برای مقایسه با هر یک از این افسانه‌های عجیب، روایات دیگران را از سایر مصادر مهم و معتبر تاریخی در این جا بیاوریم، زیرا بحث پیرامون هر یک از آنها، بحث‌های مفصل و جدا گانه‌ای می‌خواهد که در حد این قسمت از کتاب نیست و ما را از مقصدی که در پیش داریم دور می‌سازد.

ولی تنها به ذکر این مطلب بسنده می‌کنیم که روایت‌های سیف در آن لشکر کشی‌ها، هم از نظر زمان و چگونگی چنان رویدادی، و هم از نظر نقش آفرینان آن وقایع، و فرماندهان سپاهی که نام می‌برد، با حقایق مسلم تاریخی که دیگران روایت

کرده‌اند، چون «بلاذری» به کلی اختلاف دارد. چه، همه تاریخ نویسان متفقند که قبیله تمیم که ساکن عراق بوده‌اند، به عنوان جنگ با مشرکین و دیگران قدمی از سرزمین خود به سوی شمال و سرزمین روم برنداشته‌اند. و این موضوعی است مسلم، و یک روی مسأله. روی دیگر مسأله این است که، در هیچ یک از متون تاریخی، و در هیچ نبردی از نبردهای مسلمین نامی از زیاد بن حنظله، قهرمان افسانه‌ای سیف و دیگر پهلوانان نقش آفرین او برده نشده، و از حماسه‌های آتشین ایشان، و خود ستایی‌های زیاد و خاندان تمیم و دیگر افتخارات آنها چیزی به چشم نمی‌خورد.

از این مقایسه کوتاه نتیجه‌ای که به دست می‌آید، این است که در یابیم سیف بن عمر تمیمی تنها نویسنده‌ای است که صحابه‌ای می‌آفریند و نامش را زیاد می‌گذارد، و او را در جنگ‌های مسلمین شرکت می‌دهد، و حماسه‌های آتشینی برایش می‌سازد.

دست آورد احادیث سیف در این مورد

1_ مردی از قبیله تمیم به نام «زیاد بن حنظله» می‌آفریند و او را صحابی رسول خدا می‌نامد.

2_ زیاد را شیر افکنی می‌نماید که در نبرد با رومیان پیش قدم بوده، نخستین گردی است که قدم به سرزمین رها می‌گذارد.

3_ با سرودن حماسه‌های آتشین از زبان زیاد برای قبیله خود، قبیله تمیم کسب افتخار می‌کند و در خلال چنان سروده‌هایی ادعا می‌کند که این تمیمیان هستند که با هرکول‌ها، و هراکلیوس‌ها در می‌افتند و آنها را خوار و زبون می‌سازند، و فرزند امپراطور روم را می‌کشند. این تمیمیان هستند که بر قنسرین، فرمانروا می‌شوند، میناس را از پای در می‌آورند، و در اجنادین، ارطبون فرمانروای بیت المقدس را می‌کشند، و همه زنان زیبا و بزرگ زاده رومی را به همسری خود در می‌آورند!

4_ این سرودها را به عنوان شاهد بر مدعای خود، در گنجینه ادبیات عرب به امانت می‌سپارد.

زیاد بن حنظله در پست فرمانداری!

طبری ضمن حوادث سال بیست و یکم از هجرت، از قول سیف بن عمر روایت

می‌کند:

عمر چون مشاهده کرد که یزدگرد پادشاه ایران همه ساله سپاهی فراهم کرده بر قوای مسلمین می‌تازد، فرمان داد تا مسلمانان از همه طرف به خاک ایران بتازند، و ملک و دولت پادشاهی ایران را بر اندازند.

فرمان عمر هنگامی صادر شد که زیاد بن حنظله که از جمله مهاجرین اولیه اسلام به حساب می‌آمد، و با بنی عبد قصى پیمان دوستی داشت، از جانب عمر بر کوفه حکومت می‌کرد. مدت حکومت زیاد بر کوفه سخت کوتاه بود زیرا به هنگام صدور فرمان عمر، با اصراری هر چه تمام‌تر از مقام خلافت تقاضا کرد تا با استعفای او موافقت شود. سرانجام خلیفه در برابر خواهش بیش از حد زیاد بن حنظله، ناگزیر گردید تا با نقضایش موافقت نماید!

گذشته از این، به هنگام حکومت «سعد وقاص» بر کوفه، منصب قضا، و داوری آن جا به عهده زیاد بن حنظله بوده است! هم چنین طبری از سیف روایت می‌کند که خلیفه عمر، به سال بیست و دوم از هجرت، حکومت «جزیره» را به زیاد بن حنظله تفویض فرموده است.

همه این‌ها را سیف بن عمر گفته و طبری هم آنها را در کتاب تاریخ خود و با تصریح نام سیف آورده است.

«ابو نعیم، و ابن اثیر، و ابن کثیر»، هر سه این دانشمندان مطالب خود را در باره زیاد بن حنظله و موضوع حکومت و داوری، قضاوت او را در کوفه و جزیره، از طبری گرفته و به عنوان حقیقتی تاریخی در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند.

سیف موضوع حکومت زیاد را بر کوفه با قید «مدت کوتاه» ذکر می‌کند، و اصرار او را دایر بر کناره گیریش از آن مقام از پیشگاه خلیفه عمر مطرح می‌کند، تا راه گریزی برای خود گذاشته باشد، و اگر کسی از او بپرسد که، چه طور است که نام زیاد را در فهرست والیان کوفه نمی‌بینم؟ در جواب فوراً بگوید، آخر مدت حکومتش آنقدر کوتاه بوده که به ثبت کردنش نمی‌ارزیده است!

سیف در راه ارضای تعصبات قبیله‌ای، به همین اندازه از حکومت زیاد بر کوفه قانع است زیرا همین مقدار نیز بر سایر افتخارات تمیم می‌افزاید!! در مقام تعصبات قبیله‌ای برای سیف افسانه ساز همین بس که:

«زیاد بن حنظله» او صحابه‌ای باشد مهاجر، سوار کاری دلیر و بی باک، حاکمی فرمانروا و پاک دامن و مورد توجه دستگاه خلافت، قاضی و داوری پارسا و عادل، شاعری سخنور و حماسه سرا که در پهنه نبرد از نوک سنانش خون، و از لبه پهن شمشیرش شرنگ مرگ، و به گاه حماسه از دهانش آتش می‌بارد.

زیاد بن حنظله در خدمت امام علی (ع)
طبری ضمن حوادث سال سی و شش هجری از سیف بن عمر روایت می‌کند:

مردم مدینه خواستند بدانند علی در باره معاویه و جنگ با او و پیرامون قبله مسلمین چگونه فکر می‌کند، آیا به چنین نبردی اقدام می‌کند، یا جرأت دست زدن به چنین کاری را ندارد پس به همین منظور، زیاد بن حنظله را که از خواص علی بود بر انگیزتند تا با امام تماس گرفته نظر او را جویا شود و برایشان خبر آورد.

زیاد به خدمت امام رسید و ساعتی چند در محضر او بنشست تا آن که امام چنین آغاز سخن کرد:

- زیاد! آماده شو. زیاد پرسید:

- برای چه کاری؟ امام فرمود:

- برای جنگ شام! و زیاد در پاسخ امر امام گفت:

- مدارا و سازش از جنگ بهتر است! و این شعر را خواند:

هر کس که در کارهای بسیار، سخت سازش نکند، با دندان گاز گرفته، و با پا، پایمال می‌شود!!

امام در حالی که چنین می‌نمود که مقصودش خطاب به زیاد نیست، چنین خواند:

اگر تو را دلی زیرک، و شمشیری بران، و دماغی بالا باشد، ستم‌ها از تو دوری خواهند کرد.

زیاد از خدمت امام بیرون آمد، و مردمی که چشم به راه او داشتند گردش را گرفته پرسیدند:

- خوب چه خبر؟ زیاد جواب داد:

- مردم! شمشیر!

و اهل مدینه با شنیدن پاسخ زیاد در یافتند که منظور امام چیست، و چه پیش خواهد آمد.

طبری در دنباله این افسانه از قول سیف می‌نویسد: که مردم از همراهی امامشان، علی بن ابیطالب در جنگ با شامیان کوتاهی کرده روی مساعدت نشان نمی‌دادند، چون زیاد بن حنظله چنین دید به خدمت امام رفته گفت:

اگر کسی تو را همراهی نمی‌کند و به یاریت نمی‌شتابد، ما که هستیم! ما سبک به یاریت برمی‌خیزیم، و با دشمنانت می‌جنگیم.

طبری این مطالب را از سیف می‌گیرد، و این اثر نیز از طبری نقل می‌کند!

ابن عبد البر، نویسنده کتاب استیعاب، و دیگر نویسندگان پیرو او به همین روایت سیف اعتماد کرده «زیاد بن حنظله» را از جمله خواص امام علی معرفی نموده‌اند.

و شاید با توجه به سخنی که سیف از زیاد نقل می‌کند که «ما سبک به یاریت برمی‌خیزیم، و با دشمنانت می‌جنگیم» باشد که نوشته‌اند: زیاد در همه جنگ‌های امام و در خدمت او شرکت داشته است. ابن اعثم نیز در تاریخش قسمت‌هایی از همین روایت سیف را آورده است.

اما، ما این دروغ‌ها را جز در سخنان سیف، در هیچ یک از مصادر تاریخی که مطلب از سیف نگرفته‌اند نیافتیم، و نامی از زیاد را در نبردهای «جمل، و صفین، و نهروان» ندیدیم و حتی از چنین شخصیتی افسانه‌ای در کتاب‌هایی که به شرح حال اصحاب و شیعیان امام پرداخته‌اند به جز «مامقانی» اثری نیافتیم. مامقانی هم با توجه به نوشته‌های کتاب‌های اسد الغابه، و استیعاب به ویژه آن جا که نوشته‌اند، زیاد از جمله خواص امام علی بوده است، با احتیاط در کتاب خود می‌نویسد:

چنین تصور می‌کنم که این مرد از نیکان شیعه بوده است. و ما ندانستیم که چرا سیف زیاد را از خواص امام معرفی، و قهرمان بی‌مانندی چون قعقاع را از سرگشتگان در کار او قلمداد کرده است؟ و از آن جا که ما سیف را در طرح دروغ‌ها و خلق افسانه‌ها و نقش آفرینانش بی‌هدف و ناپخته نمی‌شناسیم، این سؤال مطرح می‌شود که آیا سیف در خلق افسانه زیاد و پیوستگی او به امام علی، در نظر نداشته تا به سهم خود شیعیان را نیز مجذوب کرده، افسانه‌هایش در میان آنها هم رواج یابد؟ به همان شیوه که با خلق افسانه‌هایی خاص، پیروان مکتب خلفا را بر انگیزته تا دروغ‌هایش را باور داشته در کتاب‌های خود نقل کنند؟ یا هدفی دیگر داشته که بر ما پوشیده است!

سیف، زیاد را تا آن جا از خواص امام معرفی می‌کند، که نه تنها مردم عامی بلکه خواص از صحابه او مانند «عمار یاسر، مالک اشتر، و ابن عباس و دیگران» به او نیازمندند، و او را برای کسب اطلاع از توانایی امام در جنگ با معاویه و هدفش نزد او می‌فرستند. دروغ به این بزرگی را فقط نزد سیف می‌توان سراغ گرفت.

زیاد حنظله و نقل روایت

در آغاز سخن در باره زیاد، دیدیم که دانشمندی چون «ابن عبد البر» در کتاب «استیعاب» می‌نویسد:

اما من از «زیاد بن حنظله» روایتی سراغ ندارم.

«ابن اثیر» نیز همین گفته «ابن عبد البر» را در کتاب «اسد الغابه» آورده است.

اما ابن عساکر می‌نویسد:
فرزندش «حنظله بن زیاد» و نیز «عاص بن تمام» از او روایت کرده-
اند.

ابن حجر نیز در «اصابه» همین مطالب را نوشته است.
ما، نه روایتی از «عاص بن تمام» در باره زیاد دیدیم، و نه از شخص
عاص در هیچ یک از کتب رجال و تراجم روات سراغی داریم.
اما حنظله فرزند زیاد، گرچه نامی از این راوی در هیچ یک از مصادر
و کتب رجال به چشم نمی‌خورد، دو روایت از همان روایت‌های ساختگی
سیف را که از لحاظ سند، و هم از نظر متن و ترکیب بندی عبارات، از قلم
سیف تراوش کرده است به دست آورده‌ایم.

نخستین روایت را «ابن عساکر»، آن‌جا که از روایت «زیاد بن حنظله»
سخن می‌گوید آورده تا دلیلی بر گفتارش باشد، «ابن عساکر» این روایت را
از قول سیف چنین می‌آورد:

سیف بن عمر، از «عبد الله، از حنظله بن زیاد، از پدرش» روایت می‌کند
که در آن هنگام که ابو بکر در بستر بیماری افتاده بود، «خالد بن ولید» از
عراق سپاه به جانب شام کشید و ... تا آخر.

حدیث دوم را طبری پس از داستان فتح ابله، و ضمن حوادث سال
دوازدهم از هجرت از قول سیف بن عمر چنین آورده است:

سیف بن عمر، از «محمد بن نویره، از حنظله بن زیاد، از زیاد بن
حنظله» روایت کرده است که خالد بن ولید مژده فتح آن‌جا را ضمن تقدیم
خمس غنائم جنگی به همراهی فیلی به مدینه خدمت ابو بکر گسیل داشت.

فیل را در کوچه‌های مدینه در معرض تماشای مردم گذاشتند، زنان کم
مایه با دیدن آن فیل به یک دیگر می‌گفتند: آیا خدا چنین موجود عجیبی را
آفریده است؟ و تصور می‌کردند که آن ساخته دست بشر است. ابو بکر پس
از آن فرمان داد تا آن فیل را باز گردانیدند!

طبری پس از این روایت می‌گوید:

این داستان فتح ابله، بر خلاف آن چیزی است که تاریخ نویسان و اهل
سیر در باره آن نوشته‌اند و یا در اخبار صحیح آمده است.

گذشته از اعتراف صریح طبری دایر به مغایر بودن این مطالب سیف با
واقع و

نفس امر داستان فتح ابله، افسانه فیل دروغ سیف را بیشتر بر ملا می‌کند، زیرا موضوع فیل و خاطراتی که از آن حیوان در لشکر کشی ابرهه به سرزمین مکه و خانه خدا هنوز در خاطرها دیده می‌شد امری نبود که زنان مدینه را به حیرت اندازد، و آنان را وادارد تا بر باره حقیقت وجودی چنان حیوان بزرگ جثه‌ای با یک دیگر به گفت و گو بنشینند و احیاناً آن را ساخته دست بشر بدانند، چه، موضوع فیل و حمله به مکه برای مردم پیش از اسلام، آغاز تاریخ شده بود، و زمان وقوع اتفاقات را با آن می‌سنجیدند و آن را مقارن یا پس از عام الفیل، و یا پیش از آن می‌دانستند. از این گذشته بارها و بارها زنان مدینه در قرآن سوده فیل را خوانده یا شنیده بودند، و گمان نمی‌رود که آنان به وجود چنان حیوانی آگاهی نداشته باشد. با وجود همه این‌ها، سیف چنین افسانه‌ای را ساخته و به زیر دست و پای مردم انداخته است.

اما از سیف پرسیده نشده و خودش هم نگفته است که بر سر فیل مزبور پس از باز گردانیدنش از مدینه چه آمد و آبشخورش به کجا افتاده است. ولی به احتمال بسیار زیاد، سیف پس از ساختن افسانه شگفت انگیز این فیل، که آن را جزء غنائیم جنگی «خالد بن ولید مضری»، به پیشگاه خلیفه مضری تقدیم داشته است، وظیفه تعصبات قبیله‌ای خویش را در این مورد انجام یافته می‌داند و دلیلی برای نگهداری آن نمی‌بیند، و فیل بیچاره را به امان خدا می‌سپارد تا هر کجا که می‌خواهد برود.

ما محرک سیف را در ساختن این قبیل افسانه‌های شگفت انگیز، بارها بیان داشته‌ایم و تکرار آن را موردی نمی‌بینیم.

به این ترتیب علاوه بر آن چه گذشت، چنین نتیجه می‌شود که سیف برای صحابی افسانه‌ای خود، دو روایت ساخته، و برایش فرزندی به نام حنظله آفریده است تا آن دو روایت را از زبان او بازگو کند!

دست آورد از این افسانه

1_ دو روایت از زیاد بن حنظله تمیمی، از طریق فرزندش حنظله آورده!

تا زینت بخش کتاب‌های حدیث شود!

2_ اثبات فرزندی برای زیاد افسانه‌ای، تا نامش جزء تابعین از قبیله تمیم ثبت گردد، و دانشمندی چون عساکر، و ابن حجر، با باور از دروغ‌های سیف، در کتاب‌ها خود بنویسند که حنظله از پدرش زیاد چنین روایت کرده است!!

کوتاه سخن

این که سیف با خلق صحابه‌ای به نام «زیاد بن حنظله تمیمی» نام قبیله خود تمیم را

با آفرینش چنان صحابه‌ای مهاجر، دلاوری گرد افکن، فرماندهی نام آور، شاعری حماسه سرا، راوی در احادیث، ذی نفوذی در پیشگاه امام علی، هر چه بیشتر جاودانگی بخشیده، تا به وجودش و حماسه‌های آتشینش قبیله تمیم بر خود ببالد.

فرزندی نیز برای او آفریند و نامش را حنظله می‌گذارد، تا پس از پدری آن چنان و صحابه‌ای معروف، تابعی پارسا و راوی حدیث، جای پدر بنشیند و افتخارات خاندان سیف را تکمیل کند، و قبیله تمیم به وجود پدر و فرزندش به نام زیاد و حنظله، و نیایی چون حنظله تمیمی بر دیگر قبایل به ویژه قحطانیان یمانی افتخار کند.

ریشه افسانه‌های سیف و شاخه‌های آن

به طوری که گفتیم سخن ر باره زیاد و فرزندش حنظله، و آن چه را که در باره ایشان خواندیم همه و همه از سیف افسانه ساز سر چشمه گرفته و در مصادر زیر راه یافته است:

1. طبری در تاریخ کبیرش با ذکر سند.
 2. ابو نعیم، در «تاریخ اصفهان» با ذکر سند.
 3. ابن عساکر، در تاریخش با ذکر سند.
 4. حموی در «معجم البلدان» خود که در یک جا سند را نام می‌برد، و در جای دیگر بدون ذکر سند.
- مورخان زیر نیز افسانه زیاد را با واسطه از سیف گرفته‌اند:
5. ابن اثیر، مطلب خود را از طبری گرفته و در تاریخش نقل کرده است.
 6. ابن کثیر، مطلب از طبری گرفته، و در تاریخ خود نقل کرده است.
 7. ابن عبد البر، فشرده‌ای از احادیث سیف را بدون ذکر سند در «استیعاب» آورده.
 8. نویسنده کتاب «اسد الغابه» سخن از «استیعاب» گرفته.
 9. نویسنده کتاب «تجريد» مطلب از «اسد الغابه» گرفته است.
 10. نویسنده کتاب «تنقیح المقال» از کتاب‌های «اسد الغابه»، و «استیعاب» نقل کرده است.
 11. نویسنده کتاب «تهذیب» فشرده «تاریخ» ابن عساکر را نقل کرده است.

بررسی سند افسانه زیاد

در سلسله سند حدیث سیف در باره زیاد بن حنظله، نام «سهل بن یوسف،

و

ابو عثمان یزید، و محمد که او را محمد بن عبد الله نویره» معرفی می‌کند، آمده است. هم چنین نام «مهلَب که او را ابن عقبه اسدی می‌نامد، و عبد الله بن سعید ثابت» را نام می‌برد که در گذشته ما در افسانه‌های قعقاع، و عاصم و دیگر قهرمانان خیالی و افسانه‌ای سیف، ثابت کردیم که همگی ساخته دست خیال سیف هستند و وجود خارجی نداشته‌اند، و نامی از آنان را جز در سخنان سیف نمی‌توان یافت.

سیف در سند روایت‌های افسانه‌ای خود در باره زیاد، راوی داگری به نام «ابوزهره قشیری» را از جمله اصحاب رسول خدا معرفی می‌کند که او نیز وجود خارجی نداشته است، و ما با توجه به سخنان سیف، به شرح حال او خواهیم پرداخت.

هم چنین از روایانی به اسم «عباده و خالد» بدو این که نامشان را ببرد سخن می‌گوید که نمی‌توان در باره وجود، یا عدم چنان اشخاصی در کتب رجال به بررسی و تحقیق پرداخت.

و باز سیف در احادیثش از روایانی چنین نام می‌برد «از مردی از خانواده قشیر!!» و یا «از مردی!!» آیا شما می‌دانید اینان چه کسانی می‌توانند باشند؟

و دست آخر، چون دیگر موارد، و برای رد گم کردن دروغ‌ایش نام روایانی را برده است که وجود داشته‌اند، ولی از آن جا که سیف دروغ‌گو است، و سخنانش نزد هیچ تاریخ نویس دیگری که سخن از او نگرفته است یافت نمی‌شود، ما، گناه دروغ پردازی‌های او را به گردن چنان روایانی نمی‌گذاریم.

8_ حرمله بن مریطه تمیمی

9_ حرمله بن سامی تمیمی

- * نسب‌ها, و اماکن خیالی در مصادر معتبر
- * حرمله, در حمله به ایران
- * سقوط اهواز, از دیدگاه سیف
- * مقایسه‌ای بین افسانه‌های سیف, و حقایق تاریخی
- * فرمانداری خائن
- * نه شاعر تمیمی
- * حرمله بن سامی, مخلوق اشتباه ابن حجر
- * تحقیقی در سند افسانه‌های سیف
- * ریشه و شاخه‌های افسانه‌های سیف

هشتمین صحابی ساختگی سیف

حرمله بن مریطه تمیمی

نسب‌ها و اماکن خیالی در مصادر معتبر

«سیف بن عمر»، نسبت حرمله را چنین خیال کرده است:

حرمله، فرزند مریطه، حنظلی، و از خانواده عدوی، از تیره بنی مالک بن حنظله تمیمی است. این قبیله به نام جدشان که نامش «عدویه» و از بنی عد و رباب بوده معروف می‌باشد.

حرمله در روایت‌های سیف

حرمله، صحابی ساختگی سیف را در مصادر زیر مورد مطالعه قرار

می‌دهیم:

در کتاب «اسد الغابه» که ویژه شرح حال و معرفی اصحاب رسول خدا است چنین آمده است:

سیف بن عمر در کتاب «فتوح» خود در باره حرمله می‌نویسد: حرمله بن مریطه از نیاکان صحابه رسول خدا بوده است.

در تاریخ طبری آمده است که حرمله به همراهی «عتبه بن غزون» در بصره حضور داشته، و عتبه او را برای جنگ با ایرانیان به «میشان»¹ فرستاده است.

¹ . حموی در معجم البلدان می‌نویسد میشان نام سرزمینی بوده است وسیع بین بصره و واسط که نخلستان‌های بسیار داشته است.

ذهبی در «تجرید اسماء الصحابه» خود چنین آورده است:
سیف بن عمر، در کتاب «فتوح» خود، حمله را از جمله نیکان صحابه رسول خدا معرفی کرده است.

در کتاب «اصابه» ابن حجر، به نقل از طبری چنین آمده است:
حمله به همراهی عتبه ... تا آخر.

با توجه به روایت‌های طبری که از سیف نقل کرده، و نیز احادیث سیف که در کتاب فتوحش آمده است، دانشمندانی چون «ابن اثیر» و ذهبی، و ابن حجر» هر کدام شرح حالی جدا گانه برای حمله و به نام فرد صحابی رسول خدا نوشته‌اند. در این جا پای سخن طبری می‌نشینیم.
طبری ضمن حوادث سال دوازدهم از هجرت، به نقل از سیف بن عمر مطالبی دارد که خلاصه آن چنین است:

در آن هنگام که منشور حکومت عراق از جانب خلیفه ابو بکر به دست «خالد بن ولید» رسید، او نامه‌ای به عنوان «حمله و سلمی» و مثنیو مذکور¹ که هر کدام بر دو هزار سپاهی فرماندهی داشتند نوشت و از ایشان خواست تا در ناحیه «ابله» که از نقاط مرزی عراق و نزدیکی‌های مصره کنونی واقع بوده است به او بپیوندند.

هر چهار سردار، فرمان بردند و با هشت هزار سپاهی تحت فرمان خویش به ابله روی آوردند، «خالد بن ولید» نیز با ده هزار نفر رزمندۀ زیر فرمانش در ابله به آنان پیوست.

«ابن اثیر» و «ابن خلدون» هم همین مطالب را از طبری گرفته و نقل کرده‌اند، اما هیچ کدام آنها از هدف و نتیجه این اردو کشی چیزی ننوخته‌اند، و موضوع آن را تا سال هفدهم از هجرت که بار دیگر نام این سرداران سپاه به میان می‌آید به دست فراموشی سپرده‌اند، و معلوم نیست که در این مدت پنج سال این هجده هزار سپاهی و پنج فرمانده کجا بوده و چه مهمی را بر عهده داشته‌اند.

ما در پی جویی این مطلب، تنها حموی را دیدیم که به گونه‌ای مسئول ما را پاسخ گفته است. او در واژه «ورکاء» چنین می‌نویسد:
سیف گفته است: نخستین سوارکاری که برای جنگ با ایرانیان قدم به سرزمین پارس

¹ . حمله صحابی است «آفریده» خیالات سیف که در مقام تحقیق پیرامون او هستیم. سلمی را سیف فرزند «قین» معرفی کرده و این که او از آفریده‌های خیالی سیف باشد مورد شک و تردید ما است. مثنی را سیف فرزند «الحق عجلی» معرفی کرده و به شرح حال او در این کتاب پرداختیم. اما مذکور نامش در حدیث غیر سیف آمده است ولی سیف از وجود مذکور حقیقی سوء استفاده کرده و دروغ‌های خود را بر تن او پوشانیده است!

گذاشت دو صحابی نامی «حرمله بن مریطه، و سلمی بن القین» بودند، که هر دو نفر از مهاجرین، و از نیکان صحابه رسول خدا به شمار می‌رفتند. این دو صحابی، به همراهی چهار هزار سپاهی خود از قبایل «تمیم و رباب» به مناطق «اطد، نعمان، و جعرانه» وارد شده با «اوشجان، و فیومان» در ورکاء رو به رو گردیدند و در نتیجه جنگی که روی داد، فرماندهان ایرانی را شکست داده ورکاء را به تصرف خود در آوردند، و بر «هرمز گرد» تا «فرات بادگلی» دست یافتند. سلمی این موضوع را چنین به شعر آورده است:

خبرها که پخش می‌شود، شما نشنیدید که در «ورکاء» به «اوشجان» چه گذشت؟

بر سر «اوشجان» همان بلایی آمد که بر سر «فیومان» کشته شده در زمین طف رسید.

حرمله نیز در همین مورد گفته است:

ساکنان میشان را تا ورکاء با ضرب شمشیر خود به پیش رانیدیم و این شاهکار سوار کاران ما بود.

در آن روز که کوه‌ها در ابرها فرو رفته بودند، ما مال و منالشان را به غنیمت بردیم.

پس طبق گفته حموی و به موجب روایت‌های سیف، در آن فاصله زمانی، جنگ‌هایی رخ داده و کشتارهایی صورت گرفته است که طبری به آن‌ها اشاره‌ای نکرده است.

حموی در واژه «نعمان»، پس از این که نام اماکنی را که نعمان خوانده می‌شود می‌برد، می‌گوید:

از آن جمله نعمان کوفه از ناحیه صحرا است، سیف می‌گوید:

نخستین کسی که برای جنگ با ایرانیان پای به سرزمین عراق نهاد، حرمله فرزند مریطه، و سلمی فرزند قین بودند که به «اطد، و جعرانه» وارد شده سپس ورکاء را به تصرف خود در آوردند.

به این ترتیب معلوم می‌شود که حموی واژه نعمان را تنها در حدیث سیف دیده و بر وجود چنان جایی صحه گذاشته است و شاهد بر آن را سخنان سیف آورده است.

سخن حموی در واژه «جعرانه» پس از شرح بر جعرانه حجاز، عیناً چنین است:

سیف بن عمر، در کتاب «فتوح» خود که من نسخه‌ای از آن را به خط «ابن خاضبه» در دست دارم چنین می‌گوید: نخستین کسی که برای جنگ قدم به سرزمین ایران نهاد، حرمله بن مریطه، و سلمی بن قین بودند که به اطد و

...

تا آخر مطالبی که در واژه ورکاء آورده بود نقل می‌کند.

حموی در کتاب دیگر خود به نام «المشترک» که ویژه اماکنی اتس که نام مشترک دارند در واژه «جعران» می‌نویسد:

دو مکان به این نام معروف است، یکی «جعران» بین طائف و مکه، و دیگری نام مکانی است که سیف بن عمر در باره آن طی حدیثی گفته است، نخستین کسی که برای جنگ با ایرانیان قدم به خاک عراق نهاد، حرملة بن مریطه و

و نیز در همان کتاب در واژه «نعمان» می‌نویسد:

شش محل به نام «نعمان» خوانده می‌شود... .

تا آنجا که می‌نویسد:

و «نعمان» جایی را که سیف بن عمر ضمن حدیثی از آن نام برده و گفته است که، نخستین کسی که برای جنگ با ایرانیان قدم به خاک عراق نهاد، حرملة بن مریطه و

«صفی الدین» نیز در کتاب جغرافیای خود به نام «مراصد الاطلاع»

می‌نویسد:

اطد، به دو فتح، سرزمینی است نزدیک کوفه از جانب صحرا که سپاهیان اسلام در ابتدای نبرد با ایرانیان پای به آن جا گذاشتند.

و در واژه جعرانه هم خلاصه گفته حموی را نقل کرده است.

از آن جایی که در سخنان سیف نام «هرمزد گرد» برده شده است، حموی با اعتقاد به سخنان یوسف وجود چنان جدایی را باور داشته، در کتاب خود جایی را چنین به آن اختصاص داده است:

گویا در سرزمین عراق ناحیه‌ای به نام هرمزد گرد وجود داشته و به روزگار فتوح مسلمین در آن جا جنگی بین ایرانیان و اعراب در گرفته و به پیروزی مسلمانان و تصرف آن شهر منجر شده است.

«صفی الدین» نیز همین مطلب را در «مراصد الاطلاع» خود خلاصه

کرده می‌نویسد:

هرمزد گرد ناحیه‌ای در عراق بوده است!

آن چه را که تا به این جا آوردیم سخنان سیف بوده و طبری به آنها اشاره نکرده است.

حرملة مریطه در حمله به ایران

نام حرملة و سلمی دو سر فرمانده و صحابی ساختگی سیف ضمن

حوادث سال

هفدهم از هجرت و در فتح شهرهای «اهواز، و مناذر، و نهرتیری» به نقل از روایات سیف در تاریخ طبری چنین آمده است:

هرمزان بارها به دهات و قصبات اطراف بصره یورش برد تا آن که «عتبة بن غزوان» فرماندار بصره از سعد وقاص فرمانده کل قوای عراق یاری جست، سعد سپاهی به کمک عتبة فرستاد، و حرمله بن مریطه، و سلمی بن القین را که از خانان عدویه، و از تیره حنظله تمیمیه و از جمله مهاجران و نیکان به حساب می آمدند، برای دف شر هرمزان نامزد کرد. حرمله و سلمی در حدود منطقه «میشان، و دشت میشان، و مناذر» فرود آمدند و از قبیله «بنی عم»، فرزندان مالک یاری خواستند.

در این جا طبری از سیف، افسانه ای دیگر نقل می کند و دلیل این که خانواده مزبور را «بنی عم» خوانده اند چنین می آورد:

سیف می گوید: به خدمت «مرة بن مالک بن حنظله» که «عمی» نامیده می شد و افراد قبیله بنی عم فرزندان او می باشند، گروهی بی نام نشان و نا معروف از خاندان «معد» رسیده نزدیک او نیزل گزیدند.

مره به همراه این گروه به ایران رفت و به یاری پارسیان برخاست، کارمره، بر برادرش گران آمد و طی اشعاری او را چنین سرزیش نمود:

مره در کاری که کرد، کور و کر شده بود، و فریاد عشایر و قبیله خود را نشنید.

او از سرزمین قبایل ما رخت بربست، و به دنبال ملک و برتری به سرزمین فارس شتافت.

به همین مناسبت مره را «عمی_کور» خواندند، و همین نام نیز بر فرزندان او باقی ماند. یربوع بن مالک در این زمینه می گوید:

بزرگان قبایل «معد» می دانند که بروز مفاخرت، ما در خور چنین تابندگی هستیم. ما ایرانیان کویر نشین را کوچ داده از میان برداشتیم و خود سر افرازی یافتیم.

در این هنگام اگر دریای افتخارات عرب به جوشش در آید، ما از همه آن دریاها سر افراز تریم.

و ایوب بن عصبه نواده امری القیس نیز چنین سروده است:

ما بر قبایل عرب در فرود آمده بر منزل گاه های شرف پیشی گرفتیم، و در این کار تعمد داشتیم.

ما شاهانی بودیم که پیشینیان را سر افرازی بخشیدیم، و به همه

قرن‌ها همسران شاهان را به اسارت گرفته‌ایم. طبری دنبالهٔ افسانهٔ سیف را در یاری خواستن حرمله و سلمی از قبیلهٔ بنی عم چنین آورده است:

دو نفر از رؤسای خاندان بنی عم به نام «عالب وائل» و «کلیب وائل کلبی» به تقاضای حرمله و سلمی پاسخ مثبت داده به نزد ایشان رفتند و ضمن گفت و گویی به آنها گفتند:

چون شما عرب و از خاندان ما هستید، نمی‌توانیم که شما را واگذاریم و یاری ندهیم.

از طرفی ایرانیان به خاندان بنی عم، از آن روی که آنها در ایران ساکن شده و منطقهٔ خوزستان را سرزمین خود می‌دانستند اعتمادی کامل داشته هرگز گمان نمی‌کردند که روزی با عرب و دشمن ایشان علیه ایرانیان ارتباط برقرار کنند!

رؤسای خاندان بنی عم از این حسن ظن ایرانیان در بارهٔ خود استفاده کرده به حرمله و سلمی پیشنهاد کردند که در فلان روز، با چنان نشانه‌ای شما بر «هرمزان» بتازید که در همان وقت یکی از ما به «مناذر» و دیگری به «نهر تیری» حمله خواهیم برد، و با جنگ و ستیز دشمن را از پیش پای بر می‌دارد و به سوی شما پیش می‌آید. ما به این ترتیب پشت هرمزان را خالی خواهیم کرد.

پس از طرح این نقشهٔ جنگی، غالب و کلیب به منزل‌گاه و قبیلهٔ خویش «بنی عم» باز گشتند، و نقشهٔ خود را با آنان در میان نهادند و موافقت آنان را در این مورد جلب نمودند.

چون شب موعود فرا رسید، صبح گاهان حرمله و سلمی به نظم سپاه خویش پرداختند و با هرمزان رو به رو گردیدند و به پیکاری بی‌امان را آغاز کردند.

در همان احوال کلیب و غالب که بر نهر تیری و مناذر دست یافته بودند، به یاری حرمله و سلمی شتافتند. خبر سقوط «مناذر و نهر تیری» چون به هرمزان و سپاهیان او رسید، موجب ناامیدی ایشان در جنگ شد و در نتیجه شکست خورده روی به هزیمت نهادند. سپاهیان اسلام به تعقیب آنها پرداخته تیغ در میانشان گذاشتند و از کشته‌های ایشان پشته‌ها ساختند، و غنایم فراوان به دست آوردند.

هرمزان از آوردگاه جان به سلامت برد، و با جمعی از یاران خویش از پل اهواز عبور کرد و رودخانه را بین خود و مسلمانان پناه قرار داد و از ایشان تقاضای صلح کرد. مسلمانان پیشنهاد صلح او را پذیرفتند و پیمانی بین هرمزان و حرمله و سلمی بسته و امضاء شد و به این ترتیب تا کناره‌های رود کارون به تصرف قوای اسلام درآمد.

این‌ها را طبری از سیف بن عمر نقل کرده، و ابن اثیر، و ابن خلدون هم از طبری گرفته در تاریخ‌های خود نقل کرده‌اند.

حموی در واژه «منذر» در کتاب معجم البلدان خود می‌نویسد:

نام «مناذر» در کتاب فتوح سیف، و خوارج هر دو آمده است، و به طوری که مورخین آورده‌اند، داستان چنین است که:

«عتبة بن غزوان» در سال هجدهم از هجرت و به هنگامی که بر بصره حکومت می‌راند دو تن از سرداران نامی را به نام‌های «سلمی بن القین» و «حرمله بن مریطه» که از زمره مهاجرین و اصحاب رسول خدا، و از خانواده عدویة بنی حنظله بودند، مأموریت داد تا سپاه به میشان و دشت میشان بکشند، و مناذر و تیری را به تصرف خود در آوردند و داستان ایشان دراز است. و «حصین بن نیار حنطلی» در این مورد چنین سروده است:

آیا محبوبه من خبر دارد که کشتن مردان سرزمین مناذر دل ما را خنک کرده است؟

آنها بالای منطقه «دلوث» به یک هنگ از سوارکاران ما برخوردند که کر و فرشان چشم‌ها را خیره می‌کرد.

ما همه آنها را در منطقه‌ای بین نخلستان‌ها، و لب دجله از پای در آوردیم.

در این جا، تا صور اسرافیل منزل خواهند ساخت، از آن روی که سم اسب‌های ما پهنه این سرزمین را هموار ساخته است.

همین دانشمند حموی _ در واژه «تیری» می‌نویسد:

«تیری» نام شهری است که «حرمله بن مریطه»، و «سلمی بن قین»، در سال هجدهم از هجرت، و از جانب عتبة بن غزوان، مأمور فتح آن جا شده بودند و آن را در همان سال گشودند. و «غالب بن کلیب» در آن چنین سروده است:

روزی که کلیب مردم تیری را خوار و ذلیل کرد، ما در جنگ مناذر به جان می‌کوشیدیم.

ما بودیم که هرمرزان و لشکر جرار او را تار و مار کردیم، و به سوی آبادی‌های انباشته از آذوقه ایشان هجوم بردیم.

آری، سیف این اشعار را بر زبان غالب تمیمی نهاده است تا افتخار فتح دو شهر از شهرهای ایران را به نام قبيلة تمیم به ثبت برساند، در حالی که طبری به هنگام نقل سخنان سیف طبق عادتش از نقل آنها خودداری کرده است.

درک حضور خلیفه، و سقوط اهواز

طبری از سیف بن عمر روایت می‌کند که پس از آن فتوح، «عتبة بن غزوان»

فرماندهی لشکرگاه مناذر را به «سلمی بن قین» سپرد، و اداره امور آن شهر را به غالب واکذار کرد. و نیز فرماندهی پادگان تیری را به «حرمله بن مریطه» داد، و امور شهر تیری را نیز به عهده کلیب نهاد. طبری پس از بازگویی تقسیم مناصب فرماندهی و فرمانداری شهرهای تیری و مناذر سیف بین آفریده‌های خیال او، دنباله افسانه سیف را چنین می‌آورد:

بعضی از خانواده‌های «بنی العم» از خوزستان به بصره مهاجرت کرده در اطراف آن ساکن می‌شوند، در همین هنگام عتبه فرماندار بصره گروهی از همین مهاجرین را به نمایندگی از جانب قبیله «بنی العم» برمی‌گزیند و به خدمت خلیفه عمر گسیل می‌دارد، سلمی و حرمله نیز جزء این هیئت نمایندگی بودند. عتبه قبلاً به آنها گفته بود که برای درک محضر خلیفه خود را آماده کنند و کسی را به جای خود تعیین نمایند تا در غیاب ایشان اداره امور ناحیه تحت فرمانشان مختل نگردد.

در این جا طبری از قول سیف برای چندمین بار تأکید می‌کند که این دو سردار _حرمله و سلمی_ از اصحاب رسول خدا بوده‌اند.

طبری در دنباله این داستان می‌نویسد: هیئت نمایندگی به حضور خلیفه عمر مشرف شد، و در همین شرفیابی بود که افراد قبیله «بنی العم» شرح کافی از وضع فلاکت بار قبیله را به سمع خلیفه رسانیدند، و خلیفه نیز برای بهبود وضع پریشان آنها دستور داد تا املاک خالصه خاندان سلطنتی ایران را به افراد قبیله بنی العم واگذار نمایند!

در ادامه همین داستان طبری می‌نویسد:

هرمزان که شانه از زیر مقررات صلح خالی کرده بود، از کردها برای جنگ یاری خواست و سپاهی بزرگ فراهم آورد.

حرمله و سلمی که از این پیش آمد اطلاع یافتند، مراتب را به عتبه گزارش کردند، عتبه نیز ما وقع را به خلیفه اطلاع داد.

عمر، برای گوش‌مالی هرمزگان، و آرام ساختن منطقه، «حرقوص بن زهیر سعدی» را که از اصحاب رسول خدا بود به فرماندهی سپاهی برگزید، و او را مأموریت داد که به یاری مسلمانان بشتابد. و مخصوصاً تأکید کرد که «حرقوص»، حکومت شهرهایی را که در این اردوگشی می‌گشاید، خود به دست بگیرد!

«حرقوص» با کمک حرمله و سلمی، و کلیب، و غالب سپاه به جانب اهواز کشید و در محل «سوق اهواز» با هرمزان رو به رو، و همان جا با او به جنگ برخاست.

سرانجام، هرمزان از این جنگ شکست خورد و به «رام هرمز» عقب نشست. حرقوص اهواز

را متصرف شد و ستاد فرماندهی خود را در آن جا تشکیل داد، و واحدهای رزمی او تمام قسمت‌های آن منطقه را تا (تستر = شوشتر) متصرف شدند. حرقوص بر اهالی شهرهای فتح شده مالیات وضع کرد، سپس نمایندگانی را برگزید، و خمس غنایم جنگی را ضمن شرح پیروزی‌ها و فتوح خویش به خدمت خلیفه عمر به مدینه فرستاد. «اسود بن سریع» که یکی از اصحاب رسول خدا بوده است در این باره چنین سروده:

به جان و سوگند، که خویشان ما آن چه را که به ایشان سپرده شده بود، پذیرفته، امانت به جای آورند.

اینان پروردگار خود را فرمان بردند، در حالی که دیگران نافرمانی کرده، اوامر او را به چیزی نگرفتند.

مجوس که کتاب یا فرمانی ایشان را از بدی‌ها دور نمی‌کرد، به گروهی از سواران ما برخوردند، که ایشان را خوار و زبون کرد.

هرمزان در جنگ با ما، با اسب راهور خود فرار کرد، و رزمندگان ما او را تعقیب کردند.

او مرکز فعالیتش اهواز را رها کرد و گریخت، در وقتی که تازه بهار به آن جا پای نهاده بود.

و «حرقوص بن زهیر سعدی» نیز در همین مورد گفته است:

ما به سرزمین‌هایی که پر از ذخایر بود دست یافتیم، و بر هرمزان پیروز گشتیم.

زمین و دریای ایشان را به دست آوردیم، و دارایی‌ها، و میوه‌های نایاب ایشان را نیز.

ایشان دریای وسیعی داشتند که در دو سوی آن، رودهای پر خروشی در جریان بود.

همین سخنان سیف باعث آن شده است که «حرقوص» نامی را که او در خیال خود آفریده است چون دیگر صاحبیان زاده خیالاتش، در ردیف اصحاب حقیقی رسول خدا قرار گیرد، و علما و دانشمندان برایش شرح حال بنویسد! به نوشته ابن اثیر توجه کنید، او چنین می‌نویسد:

طبری از او _حرقوص_ یاد کرده و گفته است: هرمزان فرمانروای خوزستان شانه از زیر بار تعهدات خود خالی کرد، و راه سرپیچی و عصیان پیش گرفت و از کردها برای جنگ با مسلمین یاری جست و آلت و عدتی به هم رسانید، سلمی و حرمله مراتب را به عتبه گزارش دادند و ...

تا آن جا که می‌نویسد: و او از جمله اصحاب رسول خدا بوده است.

ذهبی در کتاب «تجریده» و ابن حجر در کتاب «اصابه» از ابن اثیر پیروی کرده حرقوص را از جمله اصحاب رسول خدا معرفی کرده‌اند.

بار دیگر پای سخن طبری می‌نشینیم و پی سپر سرنوشت حرمله و سلمی دو صحابی دروغین و ساختگی سیف می‌شویم. طبری از قول سیف در فتح «رام هرمز» و «تستر» ضمن حوادث سال هفدهم از هجرت چنین می‌نویسد:

یزدگرد پادشاه ساسانی به تحریک احساسات میهنی و ملی مردم پارس پرداخت و با ارسال نامه‌هایی مردم آن سامان را برانگیخت تا به یاری او بشتابند.

سلمی و حرمله اقدامات یزدگرد را به خلیفه و مسلمانان بصره گزارش دادند، خلیفه عمر «سعد بن ابی وقاص» فرماندار کوفه را دستور داد تا سپاهی عظیم به سرکردگی «نعمان» به یاری مسلمانان اعزام دارد. سعد فرمان برد و نعمان با چنان سپاهی عظیم به جانب پارس حرکت کرد تا به «سوق اهواز» رسید. پس در آن جا، حرقوص و سلمی و حرمله را به جای گذاشت و خود در «اربع» با هرمرزان در این جنگ شکست خورد و «رام هرمز» را رها کرد و به تستر عقب نشست، نعمان به همراهی حرقوص و حرمله و سلمی به تعقیب او پرداختند و در اطراف «تستر = شوشتر» به او رسیدند و ...

و باز طبری در ضمن حوادث سال بیست و یک هجری از قول سیف می‌نویسد:

زمانی که خلیفه عمر فرمان داد تا نعمان سپاه به جانب پارس بکشد، طی نامه‌ای به سلمی بن قین، و حرمله بن مریطه و دیگر سرهنگ‌هایی که بین پارس و اهواز اردو زده بودند دستور داد تا مردم و سرزمین‌های زیر فرمان و حکومت خود را پاس دارند و مانع شوند که ایرانیان بر مسلمانان بتازند و مؤکداً مقرر داشت که تا رسیدن دستور تازه من، هم چنان مرزهای منطقه پارس و اهواز را پاس دارید و به نگهبانی آنها بپردازید.

این دستور باعث آن گردید تا از رسیدن قوای کمکی پارس برای جنگ جویانی که در نهاوند با قوای مسلمین پیکار می‌کردند به طور جدی جلوگیری به عمل آید.

این موضوع را طبری از قول سیف بن عمر در تاریخ خود ثبت کرده و دیگر تاریخ نویسان، چون ابن اثیر و ابن خلدون آن را از وی گرفته در تاریخ‌های خود نقل کرده‌اند.

فشرده‌ای از آن چه گذشت

بنا به گفته سیف، خالد فرماندار عراق می‌شود و از «حرمله و سلمی» و مثنی، و

مذکور» دعوت می‌کند که با افراد تحت فرماندهی خود، در ابله به او بپیوندند. ایشان هر کدام دو هار سپاهی ب زیر فرمان داشتند، دعوت خالد را اجابت می‌کنند و حرمله و سلمی که از نیکان صحابه و از جمله مهاجرین بوده‌اند، نخستین کسانی به شمار می‌آیند که برای نبرد با ایرانیان قدم به خاک ایران می‌گذارند، و با چهار هزار مرد جنگی از تمیم و رباب پای به «اطد» و نعمان، و جعرانه» نهاده با سپاهیان ایران به سرکردگی «انوشه جان» و فیومان» می‌جنگند و ایشان را شکست داده خود به ورکاء دست می‌یابند و «هرمز گرد» را تا «فرات باذقلى» متصرف می‌شوند. و حرمله و سلمی هر کدام در این موارد شعری و حماسه‌ای می‌سرایند. پس از آن بنا به گفته سیف از آن جایی که «هرمزان» به حوالی بصره یورش می‌برد، «عتبة بن غزوان» سلمی و حرمله را به مقابله با او نامزد می‌کند و مقرر می‌دارد که آنها در حدود میشان اردو زده، دشت میشان را بین خود و مناذر قرار دهند. و می‌گوید که در این جا این دو سردار و صحابی از خاندان بنی عم برای دفع غائله دشمن یاری می‌جویند، و سپس می‌گوید افراد خاندان بنی عم که از نسل «مرّة بن مالک حنظله» می‌باشند، از آن روی به بنی عم معروف شده‌اند، که پشت پا به اقوام و خانواده خود زده به ایران مهاجرت نموده و به آنها یاری و کمک داده‌اند، و از همین جهت سخت مورد اعتماد و اطمینان ایرانیان بودند. باری، غالب و کلیب که رؤسای وقت قبیله بنی عم بودند، نزد حرمله رفته و به ایشان می‌گویند، که شما افراد عشیره ما هستید، و نمی‌توانیم که شما را یاری ندهیم، و قرار می‌گذارند که یکی به «مناذر و نهر تیری» حمله کرده و پشت هرمزان را خالی کند، و سلمی و حرمله نیز به دشت میشان بتازند و با هرمزان در آویزند!

پس از این قرار جنگی، غالب و کلیب به محل خود باز می‌گردند، و ماجرا را با افراد قبیله در میان می‌گذارند و موافقت ایشان را در اجرای چنین نقشه‌ای به دست می‌آورند..

حرمله و سلمی طبق نقشه قبلی با هرمزان گرم پیکار می‌شوند، که کمک‌های غالب و کلیب که بر مناذر و نهر تیری دست یافته بودند می‌رسد، و خبر سقوط مناذر و نهر تیری موجب شکست دشمن و فرار هرمزان می‌گردد که از پل اهواز می‌گذرد، و رود را بین خود و قوای مسلمین حایل قرار می‌دهد و تقاضای صلح می‌کند، مسلمانان پس از کشتار فراوان و دست یابی به عنائم جنگی بسیار، پیشنهاد صلح هرمزان را می‌پذیرند.

عتبه پس از این پیروزی، حرمله و سلمی را به فرمانه پادگان‌های «مناذر و نهر تیری» می‌گمارد، ایشان نیز به کسب اجازه از عتبه به نمایندگی از جانب قبیله خویش به خدمت خلیفه عمر می‌رسند، و ضمن گزارشی وضع رقت بار قبیله خود را به حضرت

خلیفه اطلاع می‌دهند، و خلیفه نیز مقرر می‌دارد تا املاک خاندان کسری را به ایشان ببخشد!

هرمزان از اجرای موارد قرار داد صلح سر باز می‌زند، و از کردها یاری می‌گیرد، که «حرقوص بن زهیر» که از اصحاب بوده طبق فرمان عمر به جنگ هرمزان مأمور می‌شود و مسلمانان برای بار دوم بر هرمزان پیروز می‌شوند و «سوق اهواز» را به تصرف خود در می‌آورند، و هرمزان به شوشتر فرار می‌کند.

سیف ادامه داده می‌گوید:

کسری پادشاه ایران به تحریک احساسات ملی و میهنی ایرانیان می‌پردازد، و مردم اهواز هم در خواست پادشاه را اجابت می‌کنند، حرمله و سلمی مراتب را به مقام خلافت گزارش می‌دهند و در نتیجه سپاه اسلام با رویارویی با قوای کسری، نقشه‌های او را خنثی می‌کنند، و با جنگی بی‌امان و بسیار سخت، ایرانیان را شکست می‌دند و شوش و شوشتر را هم متصرف می‌شوند. حرمله و سلمی که هر دو صحابی مهاجر بودند، در این فتح و پیروزی نقشی حساس به عهده داشته‌اند.

و باز می‌گوید:

در جنگ نهاوند، عمر به حرمله و سلمی و دیگر سرهنگان خود می‌نویسد، مرزها را پاس دارید، و هم در آن جا اقامت گزینید. اما این دو صحابی مهاجر، به این حد از فرمان بسنده نکرده بلکه با حملات بی‌امان خود بر پارسیان، سرزمین‌های بیشتری را به تصرف خود در آورند، و تا حوالی اصفهان و پارس پیش می‌روند و راه رسیدن قوای کمکی پارسیان را برای جنگ جویان نهاوند می‌بندند. در این جا اشعاری که سیف خود ساخته و بر زبان اصحاب ساختگیش گذاشته است نقل شده است.

این‌ها خلاصه افسانه‌ای بود که سیف بن عمر تمیمی برای حرمله و سلمی دو صحابی مخلوق خود ساخته و چنین دروغ‌هایی را برای کسب افتخارات قبیله خویش تمیم سر هم کرده است. و گذشته از آن حاضر است تا در راه تعصبات قبیله‌ای خود، دنیایی را به لجن بکشد تا چه رسد به تاریخ امتی!!

مقایسه‌ای بین روایت‌های سیف و حقایق تاریخی

اکنون برای درک حقیقت مطلب، و چگونگی آغاز حمله به ایران، به دیگر تاریخ‌ها، از جمله تاریخ بلاذری مراجعه می‌کنیم.

بلاذری در کتاب «فتوح البلدان» خود چنین می‌نویسد:

عمر بن خطاب رضی، «عتبه بن غزوآن» هم پیمان با خانواده «نوفل بن عبد مناف» را به سرکردگی هشتصد نفر سپاهی به جانب بصره گسیل داشت، عتبه هم چنان به پیشروی خود در خاک ایران ادامه داد تا به «خریبه»¹ رسید و
تا آن جا که می‌نویسد:

سپس عتبه به جانب «ابله» کوچ کرد، و با مردم آن سامان به جنگ پرداخت و آن جا را با نبردی جان کاه بگرفت و به سوی فرات پیش راند. در این حملات، بر پیش تازان قوای اسلام «مجاشع بن مسعود» فرماندهی داشت و نواحی فرات نیز با جنگ گشوده شد و سپس عتبه از آن جا به سوی مدائن راند.

«مرزبان مذار» با عتبه به جنگ پرداخت و نبردی سخت بین قوای دو طرف در گرفت تا این که سرانجام خداوند مسلمانان را بر آنها پیروزی داد، و تمامی سربازان مرزبان گشته شده یا در رودخانه غرق گردیدند. مرزبان نیز خود به اسارت در آمد، و عتبه فرمان داد تا او را گردن زدند.

عتبه پس از این پیروزی به سوی دشت میشان سپاه کشید، زیرا ایرانیان با سپاهی عظیم ورود او را انتظار می‌کشیدند. عتبه از آن روی که شیرازه قوای دشمن را از هم بگسلد، و دل‌هایشان را از حمله و هجوم مسلمانان مالا مال از بیم و ترس سازد، پیش دستی در جنگ را صلاح دید و برق آسا بر سپاه ایران حمله برد. خداوند نیز او را یاری داد و پیروز گردانید. در این حمله برق آسا، همه دهقانان و پادشاهان محلی ایران کشته شدند.

عتبه پس از این شکست که بر قوای دشمن وارد آورد، فرصت را از دست نداد و با شتاب خود را به شهر ابرقباد رسانید و آن جا را نیز فتح کرد. بلاذری در جای دیگر از کتاب خود می‌نویسد:

در سال چهاردهم از هجرت، خلیفه عمر به عتبه فرمان داد تا شهری برای مسلمانان در عراق بسازد. عتبه نیز فرمان برد، و سرزمین بصره را _نزدیکی‌های خریبه_ برگزید و با نی، خانه‌ها، و مسجد، و مقر فرمانداری، و زندان، و دادگاه را بنا کرد.

عتبه پس از ساختن بصره، به قصد ادای حج عازم مکه شد، و «مجاشع بن مسعود» را به جانشینی خود برگزید، ولی چون مجاشع در آن هنگام در بصره نبود، مقرر داشت که «مغیره بن شعبه» به نیابت از جانب مجاشع، زمام امور آن جا را به دست بگیرد.

در چنین موقعیتی چون پادشاه محلی میشان از اسلام روی گردان و کافر شده بود، مغیره با او به جنگ پرداخت و دهقان مزبور را بکشت و منطقه را آرام و نتیجه کار خود را به عمر

¹ آغاز جنگ، «خریبه» شهری آباد بوده که بر اثر حملات و یررش‌های بی امان مثنی خراب و به ویرانه- ای میل شده بود، و بعدها به «خریبه» ویرانه» معروف گردیده است بصره در کنار همین ویرانه ساخته شده است.

گزارش داد.

مردم شهر «ابرقباد» نیز سر به شورش برداشتند، مغیره به آن جا هم سپاه کشید، و بار دیگر شهر مزبور را با جنگ بگشود.

و در آخر بلاذری می‌نویسد:

عتبه در راه بازگشت از حج به بصره، در گذشت، و عمر نیز حکومت بصره را بر عهده «مغیره بن شعبه» گذاشت.

مدائنی می‌نویسد:

مردم ایران همه منطقه «میشان، و دشت میشان، و فرات، و ابر قباد» را میشان می‌گویند!

فرمانداری امین!!

مغیره در ایام حکومتش در بصره با زنی شوهر دار به نام «ام جمیل» از بنی هلال، که شوهرش از قبیله ثقیف و «حجاج بن عتبک» نامیده می‌شد را بطه نا مشروع برقرار ساخت!!

جمعی از مسلمانان به راز آن دو آگاهی یافتند و در کارشان به کمین نشستند، چون مغیره، این فرماندار امین بر ام جمیل وارد شد، پس از مدتی کوتاه به ناگهان خود را بدرون اتاق انداختند، و آن دو را عریان با وضعی شرم آور و رسوا کننده یافتند!¹

آن گروه در مدینه به خدمت عمر رسیده، ماجرا را باز گفتند و آن چه را که دیده بودند گزارش کردند، عمر، مغیره را به مدینه و گواهی گواهان در روی او، و عکس العمل خلیفه عمر، و پایان این ماجرا، و داوری شگفت انگیز خلیفه بس مفصل و طولانی است، تفصیل آن را در بخش «زنا کردن مغیره بن شعبه» در جلد اول کتاب عبد الله سبأ می‌توان مطالعه کرد.

بلاذری می‌نویسد:

ابو موسی اشعری در سال شانزدهم از هجرت، و پس از «مغیره بن شعبه» به حکومت بصره برگزیده شد، او سراسر آبادی‌های اطراف دجله را بازرسی و تحقیق کرد و دریافت که ساکنان آن منطقه آماده فرمانبرداری هستند، پس فرمان داد تا آن منطقه را مساحی کرده

¹ . فاذا هما عربانان! و هو متبطنها!! ... آیا چنین صحابه‌ای که از ارتکاب به زناى محنصه نیز روی گردان نیست، می‌تواند در آن حد از اعتماد قرار گیرد که معالم دین را از ایشان فرا گرفت، و آنها را عادل و پارسا دانست؟! (مترجم)

میزان خراج آن را تعیین نمودند.

بلاذری فتح منطقه «اهواز» را چنین می‌نویسد:

«مغیره بن شعبه»، در اواخر سال پانزدهم و اوایل سال شانزدهم از هجرت، که به جای «عتبة بن غزوان» بر بصره حکومت می‌کرد، به اهواز حمله برد و در «سوق اهواز» با «فیروزان» دهقان و پادشاه محلی آن جا جنگ کرد، و سرانجام با دریافت مبلغی از او، با وی صلح کرد. فیروزان در زمان حکومت ابو موسی اشعری جانشین مغیره، تعهدات خود را نادیده گرفت و سر از فرمان بتافت و از پرداخت مبلغ مورد تعهد خود شانه خالی کرد. ابو موسی با او به جنگ پرداخت و «سوق اهواز و نهر تیری» را در سال هفدهم از هجرت بگرفت و آنها را بر سایر متصرفات خود بیفزود.

بلاذری از قول «واقدی و ابو مخنف» می‌نویسد:

ابو موسی به جانب اهوتز سپاه کشید، و مناطق مختلف پارس را قطعه به قطعه و نهر به نهر می‌گرفت و پیش می‌رفت. ایرانیان نیز از پیش او می‌گریختند، و سرزمین‌های خود را به او واگذار می‌کردند، به این ترتیب ابو موسی بر تمام سرزمین‌های آن منطقه مسلط شد به جز «شوش» و استخر، و مناذر، و رام هرمز، که در آن موقع موفق به تصرف آنها نگردید.

ابو موسی «مناذر» را در محاصره خود داشت که فرمان عمر خلیفه به او رسید که شخصی را به جای خود بگذار و به «شوش» حمله کن. ابو موسی در اجرای فرمان عمر «ربیع بن زیاد حارثی» را به جانشینی خود انتخاب کرد و آن گاه به شوش حمله برد و با جنگ، آن جا را بگشود. سرانجام «منذر بزرگ و کوچک» به تصرف مسلمانان در آمد و «عاصم بن قیس» طب دستور ابو موسی حکومت آن جا را به عهده گرفت. ابو موسی، حکومت بر «سوق اهواز» را بر عهده «جندب فزاری» هم پیمان صلح گذاشت.

تصرف شوش به این ترتیب صورت گرفت که ابو موسی شوش را محاصره کرد و حصار را بر آنها تنگ گرفت تا جایی که ذخایر خوراکی آنها پایان یافت و ناچار عاجزانه به ابو موسی پیشنهاد صلح کردند، ابو موسی با دهقان آن جا به شرطی صلح را پذیرفت که فقط به صد نفر از حصاریان امان داده می‌شود! حصاریان ناگزیر از پذیرش چنین شرطی بودند، و چون درهای دژ گشوده شد، صد نفر جان به سلامت بردند و مابقی مردم و رزمندگان شوش از دم تیغ گذشتند!!

ابو موسی، با اهالی «رام هرمز» بر مبنای دریافت مبلغ هشتصد یا نهصد هزار درهم صلح کرد. اما اهالی رام هرمز در اواخر حکومت ابو موسی سر به شورش برداشتند که بار دیگر به سختی شکست خوردند و ناچار از در اطاعت درآمدند.

«بلاذری» فتح شوشتر را به تفصیل آورده و سرکردگان سپاه و فرماندهان و

رزم‌آوران پهنه نبرد را یکایک نام برده، ولی به هیچ روی در آنها نامی از «حرمله و سلمی و کلیب و غالب» دیده نمی‌شود، و هم چنین در فتح نهاوند!! این دانشمند، نام تمام حکام و فرمانروایان و کار گزاران خلیفه عمر (رض) را بر نواحی فوق الذکر ثبت کرده است، مثلاً «عاصم بن قیس» بر منذر، «سمرة بن جندب فزاری» بر سوق اهواز، «مجاشع بن مسعود» بر سرزمین‌های بصره و صدقات آن، «حجاج بن عتیک» بر فرات، و نعمان بن عدی» از فامیل شخص خلیفه عمر، بر سرزمین‌های دجله، و «ابو مریم حنفی» بر رام هرمز، حکومت داشته‌اند.

بلاذری هم چنین نام عده‌ای از کار گزاران موقت و دائم عمر را در کتابش آورده و نحوه فعالیت و منطقه تحت نفوذشان را با تمام جزئیاتش ذکر کرده، اما در هیچ یک از آنها نام قهرمانان خیالی سیف دیده نمی‌شود! اما موضوع «بنی عم»، ابو الفرج اصفهانی در کتاب «آغانی» خود، انتساب ایشان را به قبیله تمیم چنین آورده است:

آنها در زمان حکومت عمر بن خطاب (رض)، در بصره بر افراد قبیله تمیم وارد شده اسلام آوردند، و به همراهی دیگر مسلمانان با مشرکین به جنگ برخاستند و نیکو جنگیدند، مردم عرب به ایشان می‌گفتند:

اگر چه شما عرب نیستید، ولی برادران ما، و جزء خانواده ما و یاران ما هستید، و برادران و بنی عم ما. به همین مناسبت افراد قبیله مزبور را «بنی عم» خواندند، و از جمله اعراب و حساب آمدند.

و نیز آورده‌اند که چون بین «جریر و فرزندق» شاعر به هم خورد، و در مقام بدگویی و هجو یک دیگر بر آمدند، خانواده‌هایشان نیز به جان یک دیگر افتادند، و در این میان خانواده بنی عم با چوب دستی به یاری خانواده فرزندق برخاستند، و جریر چنین سرود:

فرزندق هیچ پناهی نداشت مگر «بنی عم» چون چوب به دست را!
بروید «بنی عم» که منزل گاه شما اهواز، و نهر تیری است، و عرب شما را نمی‌شناسد!

و نیز گفته‌اند که بعضی از شعرا، «بنی ناحیه» را هجو کرده، آنان را به خانواده بنی عم تشبیه کرده، انتسابشان را به قریش به طعنه چنین بیان داشته‌اند:

ما «بنی سام» را در قریش، همانند بنی عم در میان تمیم می‌شناسیم.

نتیجه این بحث و بررسی

دیدیم که سیف می‌گوید خالد بن ولید به «حرمله، و مثنی، و سلمی، و مذعور»

نامه نوشت تا با قوای خود در «ابله» به او بپیوندند. و می‌گویند نخستین کسی که به قصد جنگ با ایرانیان قدم به خاک ایران گذاشت حرمله و سلمی، دو سردار صحابی تیمیمی بودند که از نیکان مهاجرین، صحابی رسول خدا به شمار می‌آمدند، و چهار هزار سپاهی به زیر فرمان داشتند. آنها به «ورکاء» و هرمز گرد، و فرات باذقلی» را به تصرف خود در آوردند.

و این در صورتی است که بلاذری تمام امراء ارتش و فرمانداران بصره و خوزستان را با همان تسلسلی که روی کار آمده‌اند، از «عتبة بن غزوان» بنیان گذار بصره که با هشتصد نفر سپاهی به آن جا آمده بود گرفته، تا آخرین آنها را با همه مشخصاتشان یکایک نام می‌برد و معرفی می‌کند، و فتوحات و خدماتشان را شرح می‌دهد. اما از دو قهرمان صحابی سیف در میانشان اثری دیده نمی‌شود! که از نام مکان‌های «اطد» و جعرانه، و نعمان» هم خبری نیست! و دیدیم که حموی نویسنده کتاب «معجم البلدان» بنا به اعتمادی به گفته‌های سیف داشته است، اماکن خیالی او را در کتابش به شرح می‌گذارد، و حماسه‌های او را نیز به عنوان شاهد بر مطالب خود ثبت می‌کند.

عبد المؤمن نیز از حموی پیروی کرده همان مطالب را در کتاب «مرصد الاطلاع» خود نقل می‌کند.

و چون حموی می‌پندارد که «جعرانه» نام مشترکی برای دو محل است، یکی در حجاز که به راستی وجود داشته، و دیگری جعرانه‌ای که سیف سراغ آن را در خوزستان داده است، بر اساس همان اعتماد، این نام مشترک را در کتاب «المشترک» خود، و با استناد به همان روایت سیف نقل می‌کند.

سیف فتح دو منطقه «مناذر» و تیری» را بر عهده قهرمانان خیالی خود «غالب و کلیب»، نقش آفرینان خاندان «بنی العم» گذاشته نسبشان را به تمیم می‌رساند، و فتح «سوق اهواز» را به یکی دیگر از قهرمانان خیالی و صحابی افسانه خود به نام «حرقوص بن زهیر» نسبت می‌دهد، و دست آخر هر چهار سرهنگ نام‌دار تیمیمی را هر کدام به مسئولیتی مهم می‌گمارد، به این ترتیب که فرماندهی پادگان‌های مناذر و تیری را به حرمله و سلمی، و اداره امور آن دو منطقه را به رؤسای خاندان ابن العم، کلیب و غالب تفویض می‌نماید، و سرانجام حرمله و سلمی را به نمایندگی به خدمت خلیفه عمر می‌فرستد تا در باره وضع نا به سامان تمیمیان با خلیفه سخن گویند، و آن وقت سیف مدعی می‌شود که خلیفه عمر، مقرر می‌دارد که املاک خاندان کسری را به نام قبیله تمیم به ثبت برسانند! و

به این ترتیب املاک شاهی پادشاهان ایران به تمیم منتقل می‌شود!!
 سیف، «حرمله و سلمی» را دو صحابی مهاجر، و با فراستی کامل و تسلطی شامل بر اوضاع معرفی می‌کند، و برای اثبات ادعای خویش، در فصلی جداگانه از افسانه‌هایش، «کسری» را برمی‌انگیزد تا با تحریک احساسات ملی و می‌هنی ایرانیان به جمع آوری سپاه بپردازد، و اهوازیان را به یاری بطلبد، تا حرمله و سلمای خیالی او وخامت اوضاع را در یابند، و ماجرا را به مقام گزارش دهند، و نقشه تحریکات او را نقش بر آب سازند.
 نقش مهمی را که سیف بر عهده دو نقش آفرینان خیالی خود حرمله و سلمی در نبردهای شوش و شوشتر گذارده، و شرحی که از یورش‌های بی‌امان ایشان به مناطق اصفهان و پارس می‌دهد، و تسلط آن دو بر راه‌های سوق الجیشی در نرسیدن قوای کمکی به منطقه جنگی «نهایند» توصیف می‌کند، همه و همه زاینده و هم و خیال او است.

اما در برابر این همه دروغ و خیال، بلاذری می‌نویسد:
 «مغیره بن شعبه ثقی» قائم مقام فرماندار وقت بصره، با اهالی «سوق اهواز» از در مصالحه در می‌آید، و پس از این که اهالی سوق اهواز در زمان حکومت ابو موسی اشعری شانه از زیر بار تعهدات خود خالی می‌کنند، ابو موسی به سختی با آنها می‌جنگد و آن جا را تا «نهر تیری» به تصرف خود در می‌آورد.

جانشین ابو موسی، یعنی «ربیع بن زیاد حارثی» بر مناذر کبری دست می‌یابد، و ابو موسی «عاصم بن قیس» را به حکومت آن جا، و «سمرة بن جندب فزاری» را به حکومت سوق اهواز می‌گمارد.
 و دیدیم که در کتاب بلاذری که وقایع فتح شوش و شوشتر، و نهایند به طور مفصل شرح داده شده است و نام حکام سرزمین‌های دجله و نواحی اهواز یکی بعد از دیگری ثبت گردیده، حماسه‌های شعرا به اقتضای مقام آورده شده است، نامی از قهرمانان خیالی سیف دیده نمی‌شود، و از رزمندگان تمیم، و اشعار حماسی آنها، و اماکن و شهرهایی که سیف نام برده است اثری نیست! زیرا همه حکمرانان و سرداران را که بلاذری نام برده است از قبایل «مازن، و ثقیف، و اشعر، و بنی حارثه، و بنی سلیم، و فزاره» بوده‌اند نه از تمیم و خاندان سیف بن عمر!!

اما جواب این مطلب که «سیف» چرا چنین کرده است؟
 با روحیه‌ای که از سیف سراغ داریم، و تعصبات قبیله‌ای او، و مذهبش، که به زندقه متهم بوده، او را آسوده نمی‌گذاشت تا از این غم فارق نشیند، و خانواده خود را از این همه افتخارات بی نصیب ببیند! پس همه آن فتوح را مستقیماً به دلاوران خیالی خود از

تمیم نسبت می‌دهد. شهرها و قصباتی می‌آفریند که تمیمیان گشوده‌اند، جنگ‌هایی که تمیمیان کرده‌اند، و فتح‌ها که نموده‌اند، و حتی مدعی می‌شود که نخستین سپاهی که قدم به خاک ایران گذاشت و با ارتش ایران درگیر شد تمیمیان بوده‌اند!! و همه این افتخارات را که البته ساختگی است، با شواهد و دلایلی به صورت اشعار حماسی بر زبان نقش آفرینان نهاده به تمیم اختصاص می‌دهد، و دست آخر املاک سلطنتی ایران را به وکالت از جانب خلیفه عمر، به قبیله تمیم می‌بخشد، و افتخارات آنان را بدین وسیله تکمیل می‌نماید و تاریخ امتی را به بازی می‌گیرد!!

سیف برای خاندان «بنی العم» که همسایگان، و هم پیمان با قبیله تمیم در بصره بوده‌اند، نسب نامه می‌سازد، و علت نام گذاری ایشان را به «بنی العم» طی یک افسانه جالب شرح می‌دهد، و اشعاری را نیز شاهد بر مدعای خود می‌آورد، و مجموعه‌ای از نام آوری‌ها، جنگ‌ها، طرح و اجرای نقشه‌های جنگی را جوانمردانه در اختیار قبیله بنی عم می‌گذارد تا از برکت خیال پردازی‌های او خاندان بنی عم نیز بی بهره نباشند. آیا با این همه زحمتی که سیف در طراحی چنین افسانه‌ای به خود داده است، «جریر» شاعر را می‌رسد که بگوید: ای خاندان بنی عم، بروید و گم شوید که «اهواز و نهر تیری» منزلگاه شما است، و عرب شما را نمی‌شناسد!!

شعرای خیالی و ساختگی سیف

سیف در این افسانه‌ها، نه شاعر از قبیله تمیم می‌آفریند تا از مجد و افتخارات قبیله تمیم داد سخن دهند، و آوازه شهرت این قبیله را به گوش جهانیان برسانند، شعرای که نامشان در هیچ یک از دواوین شعر و ادب دیده نمی‌شود، و از اشعار حماسی آنها جز از طریق سیف سراغی نتوان گرفت. 1_ ملاحظه کنید، این برادر «مره بن مالک تمیمی» است که در مقام سرزنش برادرش «مره» چنین می‌گوید: «مره» عزیز گویی که کور شده بوده در پی ملک و ثروت راهی دیار پارس گردید.

2_ و این «یربوع بن مالک» برادر دیگر مره است که می‌گوید:

بزرگان قبیله «معد و نزار» به هنگام فخر و مباهاات به خود، می‌دانند که قبیله ما «مضر» روشنایی بخش دیگر قبایل است. تا آن جا که می‌گوید:

و اگر امواج افتخارات عرب به خود ستایی برخیزند، امواج افتخارات ما _مضر_ از همه بلندتر است!

3_ و «ایوب بن عصبه» چنین می‌سراید:

ما قبیله تمیم پادشاهانی هستیم که گذشتگان را به عزت رساندیم و در هر زمان زنان دیگران را به اسارت بردیم!

4_ و این «حصین بن نيار حنظلی» شاعر و صحابی است که می‌گوید: ایرانیان در بالاتر از «دلوث» به هنگی از ما تمیمیان برخورد کردند، که خروششان چشم‌ها را خیره می‌کرد.

5_ «غالب بن کلیب» نیز چنین می‌سراید:

ما، در جنگ «مناذر» خیلی فعال بودیم، در همان حالی که «کلیب و وائل» مردم تیری را سخت بیچاره کرده بودند. ما بودیم که بر هرمان و ارتشش پیروز شدیم و به آبادی‌های پر آذوقه ایشان دست یافتیم.

6_ و این «اسود بن سریع تمیمی» صحابی آفریده سیف است که می‌گوید:

سوگند به جان تو که خویشاوندان ما امین بودند و آن چه را که به ایشان سپرده می‌شد سخت محافظت می‌کردند.

«هرمان» بر اسب راهوارش از معرکه گریخت و از ناچاری اهواز را ترک گفت.

7_ و «حرقوص بن زهیر» شاعر و صحابی آفریده سیف چنین می‌سراید:

در شهرهایی که در هر گوشه‌اش اندوخته‌هایی وجود دارد، ما بر «هرمان» دست یافتیم.

8_ و این «سلمی بن قین» صحابی مهاجر او است که می‌گوید:

آیا خبر نشدی که در «ورکاء» بر انوش جان از دست ما چه رسید؟
9_ و این «حرمله بن مریطه» از نزدیکان صحابه و مهاجرین اولین
سیف است که چنین داد سخن می‌دهد:

ما تمیمیان، اهالی «میشان» را به ضرب شمشیر سوارکاران خود، تا
«ورکاء» به پیش رانیدیم.

سیف برای رسول خدا صحابه‌ای چون «حرمله بن مریطه» می‌تراشد،
که نه رسول خدا او را دیده و شناخته، و نه دیگر اصحاب پیغمبر، و نه
تابعین آنها!

سیف، «حرمله بن مریطه» را به عنوان یکی از نیکان صحابه و
مهاجرین معرفی می‌کند، و برایش از حماسه‌ها و قهرمانی‌ها داد سخن می‌دهد
تا سخنانش در دل‌ها نشیند و افسانه‌های او جایی برای خود در کتاب‌های
وزین و معتبر باز کنند.

از این جا است که دانشمندان سرشناسی چون «ابن اثیر» و ذهبی، و ابن
حجر» با توجه به همان سخنان سیف و اعتمادی که به درستی آنها داشته‌اند،
در کتاب‌های معتبر و ارزشمند «اسد الغابه» و «تجريد» و «اصابه» که اختصاص
به معرفی اصحاب رسول خدا دارد، شرح حال «حرمله مریطه» را در
ردیف دیگر اصحاب و یاران پیامبر خدا ثبت کرده‌اند.

و به استناد همان گفته‌های سیف است که برای «مثنی بن لاحق» و
«حصین بن نیار» که داستان‌شان در این کتاب می‌آید، و نیز برای «حرقوص
بن زهیر» شرح حال نوشته، آنها را از جمله اصحاب رسول خدا به حساب
آورده‌اند.

برای «سلمی بن قین تمیمی»، شرح حال نوشته تأکید کرده‌اند که او از
نیکان صحابه و مهاجرین بوده نسبش را هم بنا به روایت «ابن کلبی» تعیین
نموده‌اند که ما را معلوم نشد چنین نسب را ابن کلبی از سیف گرفته یا از
دیگری!

و باز به استناد همین گفته‌های سیف است که «سمعانی و ابن مارگولا»
در شرح بر «ایوب بن عصبه» می‌نویسد:

«ایوب بن عصبه»، نواده «امری القیس» شاعری است که بنا به گفته
سیف در کتاب «فتوح» خود، در نبرد با هرمزان در نهر تیری شرکت داشته
است و اشعار بسیاری هم سروده.

ابن اثیر هم عین عبارات «سمعانی و ابن مارگولا» را بدون ذکر سند، در
کتاب دیگر خود به نام «اللباب» آورده است. و چنین معلوم می‌شود که ابن
اثیر به هنگام نوشتن شرح حال «ایوب بن عصبه»، کتاب سیف را پیش روی
خود داشته است، همچنان که

سخن حموی را خواندیم که او نیز به هنگام نوشتن مطالبی در کتاب «معجم» خود، کتاب سیف را به خط «ابن خاضیه» در پیش روی خود داشته، و با اتکاء به همان کتاب و اقرار صریح به این مطلب، افسانه‌ها و اماکنی را به شرح آورده که فقط در افسانه‌های سیف می‌توان یافت.

این را هم بگوییم که حموی از کتاب «فتوح» سیف مطالب و اشعاری را نقل می‌کند که طبری در تاریخ کبیرش به آنها اشاره‌ای نکرده است. با این حساب معلوم می‌شود که در «معجم البلدان» حموی احادیثی از سیف وجود دارد که در تاریخ طبری یافت نمی‌شود، و این به آن معنی است که طبری از کتاب سیف نقل کرده، «ابن اثیر» و «ابن کثیر» و «ابن خلدون» نیز به نوبه خود از طبری گرفته در کتاب‌های خود آورده‌اند.

به سخن زبیدی در ماده «مرط» در کتاب «تاج العروس» توجه کنید، او می‌نویسد:

و «حرمله بن مریطه» که سیف در کتاب «فتوح» خود از او یاد کرده و گفته است که او، از نیکان صحابه پیغمبر خدا بوده است. و من زبیدی اضافه می‌کنم که حرمله از بنی حنظله، و از جمله مهاجرین رسول خدا بوده، و همان کسی است که مناذر را فتح کرده و در گشودن «نهر تیری» با سلمی بن قین که داستان طولانی است شرکت داشته است.

گویی زبیدی متوجه این نکته نشده است که مصدر بقیه اخبارش مربوط به مریطه از همان جا که می‌گوید: و من اضافه می‌کنم. سیف بن عمر است نه شخص دیگر!

دست آورد افسانه سیف در باره حرمله

- 1_ خلق سه مکان به نام‌های «اطد، نعمان، جعرانه» تا نامشان در کتاب‌های جغرافیا برود، و محققین را دچار تحیر و سرگردانی کند.
- 2_ خلق صحابه‌ای مهاجر، و قهرمانی شاعر به نام «حرمله بن مریطه».
- 3_ خلق میدان‌های جنگ، و آوردگاه‌هایی که وجود نداشته‌اند.
- 4_ ترسیم نقشه‌های شگرف و حساس برای جنگ آوران تمیمی.
- 5_ خلق فتوح، و اشعار حماسی برای بلند آوازه ساختن تمیمیان، و همه این‌ها به برکت افسانه سیف در باره «حرمله» به دست آمده است.

نهمین صحابی ساختگی حرمله بن سلمی

صحابی ساختگی بر اثر اشتباه ابن حجر

آن چه تا کنون در باره «حرمله بن مریطه» گفتیم، مطالبی بود که در متن روایات سیف آمده است. یعنی با توجه به همان روایت‌ها، نویسندگان کتاب‌های شرح حال اصحاب پیغمبر، برای «حرمله بن مریطه» نیز به عنوان یکی از اصحاب آن حضرت شرح حال نوشته‌اند و نیز با توجه به همان روایت‌های سیف بوده که اماکنی خیالی چون «اطد، و نعمان، و جعرانه» در کتاب‌های جغرافیا برای خود باز کرده‌اند!

با این حال دانشمندی چون «ابن حجر» بر این مطالب اضافاتی دارد، و این اضافات گویا از آن جا ناشی شده باشد که ابن حجر هنگامی که افسانه «حرمله و سلمی» را در کتاب «فتوح» سیف می‌خوانده، حرمله و سلمی را یا به اشتباه «حرمله بن سلمی» خوانده، و یا کتابی را که در دست داشته، نسخه بردار کتاب، حرمله و سلمی را به غلط «حرمله بن سلمی» نوشته و این حجر را به اشتباه انداخته است!

موضوع هر چه باشد فرق نمی‌کند، سخن این است که «ابن حجر» برای صحابی نو آفریده‌ای به نام «حرمله بن سلمی» نیز جایی مخصوص در کتاب «الاصابه» خود باز کرده می‌نویسد:

سیف بن عمر تمیمی و طبری آورده‌اند: «خالد بن ولید» در سال دوازدهم از هجرت

هنگامی که به حکومت عراق رسید، دستور داد تا «حرمله بن سلمی، و مذعور بن عدی و سلمی بن قین» که بر روی هم هشت هزار نفر سرباز جنگی در اختیار داشتند، به او بپیوندند.

و هم چنان که پیش از این هم گفته‌ایم، در آن روزگار رسم بر این بوده است که به جز شخص صحابی کسی را به فرماندهی سپاه نمی‌گماشتند. «ز» حرف «ز» را ابن حجر در پایان گفتار خود از آن روی آورده است که معلوم کند این موضوع را دیگر تذکره نویسان نیاورده‌اند، و او بر ایشان این قسمت را زیادی دارد.

تحقیقی در سند افسانه‌های سیف

با بحث در اسناد روایات سیف، معلوم می‌شود که او خالق همه این داستان‌ها است و مطالب زیر صدق این گفته را ثابت می‌کند.

سیف طبق روشی که دارد افسانه‌ای می‌نویسد، و قهرمان یا قهرمان‌هایی می‌آفریند و گواه یا گواهانی می‌تراشد که ایشان شاهد قهرمانی‌ها و جنگ‌آوری‌ها، و حماسه‌های این دلاوران بوده‌اند، و همه این مطالب را از زبان راویانی روایت می‌کند که یکی از دیگری شنیده، و به این ترتیب آن را به عصر افسانه خود متصل می‌سازد!

در پی گیری از اسامی این گواهان و اسانید، ما ناگزیر به کتب تاریخ و شرح حال راویان، و کتاب‌های انساب مراجعه می‌کنیم، و احیاناً به اسامی مشابه با اسامی راویان سیف بر می‌خوریم، و در آن حال از خود می‌پرسیم: آیا واقعاً این راوی همان کسی است که سیف نام او را در سند افسانه خود آورده است؟ ولی چنین مردی سال‌ها و سال‌ها پیش از سیف مرده است، و ممکن نیست سیف او را دیده باشد تا چنین مطالبی را از او بشنود. اما این راوی دیگر، او هم سال‌ها پس از مرگ سیف به دنیا آمده و امکان ندارد که سیف او را دیده و با او سخنی گفته باشد!!

و این یکی، و این راوی، و دیگر راویان مشابه و هم نام، اینان نیز در کنیه و القاب با راویان سیف مطابقت ندارند!

آنچه گفتیم در صورتی است که نامی مشابه اسمی که سیف به عنوان سند در احادیث ارائه داده است وجود داشته باشد، در غیر این صورت کار مشکل‌تر است زیرا گذشته از مصادر نام برده بالا، ناگزیر خواهیم بود تا در کتاب‌های «ادب، حدیث،

سیره، و طبقات» و غیره به تحقیق بپردازیم تا از وجود یا عدم چنان راویانی کاملاً مطمئن شویم.

در احادیث و افسانه‌های گذشته سیف دیده‌ایم که او غالباً راویان خود را «محمد، و طلحه، و مہلب، و عمرو» و اشخاص مجهول الهوية دیگر معرفی کرده است.

تحقیق در شناسایی این اشخاص کار آسانی نیست زیرا:

این محمد کیست؟ اگر هم چنان که سیف خیال کرده او «محمد بن عبد الله بن سواد نویره» باشد که طبری 216 حدیث سیف را از زبان او در تاریخ کبیرش آورده است، گفته‌ایم که او از روات آفریده سیف است و نامش را در هیچ یک از مصادر فوق نیافته‌ایم.

«طلحه»، آیا این همان «طلحة بن عبد الرحمن» آفریده خیالات سیف است یا طلحه‌ای دیگر؟

و مہلب، که سیف او را «مہلب بن عقبه اسدی» معرفی کرده و از زبان او در حدود 70 حدیث تاریخ طبری دارد، نامش در کتب حدیث و رجال دیده نمی‌شود.

ولی عمرو چه کسی می‌تواند باشد؟ آیا این همان عمرو است که در زبان نحویان همیشه از «زید» کتک می‌خورد، «ضرب زید عمرا»، و یا کسی دیگر است؟!

سیف در این افسانه از راویان دیگری نام می‌برد که ام ایشان در کتب رجال آمده مانند «عبد الله بن مغیره عبری، و ابو بکر هذلی». آیا سیف این دو راوی را دیده و پای سخن ایشان نشسته است و یا این که افسانه‌ای ساخته، و بدون این که ایشان را دیده یا آنها سیف را دیده و شناخته و با او سخنی گفته باشد، به آنها نسبت داده است؟ ما که ندانستیم!

اکنون که معلوم شد احادیث سیف تنها از خیالات او ناشی شده است، منابع انتشار این افسانه را به شرح زیر از نظر می‌گذرانیم:

1. امام المورخین، محمد بن جریر طبری، در تاریخ کبیرش ضمن

حوادث سال‌های 12_21 هجری، با ذکر سند.

2. بان مارکولا در کتاب «اکمال» با ذکر سند.

3. سمعانی در کتاب «انساب» با ذکر سند.

4. یاقوت حموی در کتاب «معجم البلدان» با ذکر سند، و تصریح به

این که کتاب «فتوح» سیف را به خط «ابن خاضبه» در پیش

روی داشته است.

دانشمندان زیر مطالب مورد بحث را از دانشمندان بالا گرفته‌اند:

5. ابن اثیر در کتاب «اسد الغابه» مطالب خود را مستقیماً از سیف بن عمرو طبری گرفته است.
6. ذهبی در کتاب «تجرید اسماء الصحابه» که از کتاب «اسد الغابه» ابن اثیر گرفته.
7. ابن حجر در کتاب «الاصابه» که از طبری گرفته.
8. عبد المؤمن در کتاب «مراصد الاطلاع» از یاقوت حموی.
9. ابن اثیر در کتاب «اللباب» که مطلب از سمعانی گرفته.
10. و باز ابن اثیر در تاریخ خود که از طبری مطلب گرفته است.
11. ابن خلدون در تاریخش که از طبری گرفته.
12. زبیدی در کتاب «تاج العروس» که قسمتی از اخبارش را با ذکر سند آورده است.

یکصد و پنجاه صحابی ساختگی

10_ ربیع بن مطر بن تلج تمیمی

- * صحابی شاعر و حماسه سرا.
- * شواهدی از حضور ربیع در فتوح «دمشق و بیسان و قادسیه و طبریه».
- * اشتباه دانشمندان در ثبت نام پدر وجد این صحابی افسانه‌ای.
- * دست آورد افسانه سیف در باره ربیع بن مطر.
- * بررسی سند، و منابع انتشار افسانه ربیع.

دهمین صحابی ساختگی سیف

ربیع بن مطر بن ثلج تمیمی

صحابه‌ای شاعر و حماسه سرا

ابن عساکر در شرح حال «ربیع بن مطر» می‌نویسد:

«ربیع بن مطر»، شاعری حماسه سرا و چیره دست بوده که صحبت رسول خدا را درک کرده است. ربیع در فتح «دمشق» و بیسان، و قادسیه» در سپاه اسلام حضور داشته و در همان زمینه‌ها اشعاری سروده است.

ابن عساکر ادامه داده می‌نویسد:

از سیف بن عمر روایت شده است که «ربیع بن مطر» در جنگ بیسان

چنین سروده:

در جنگ بیسان، به آنها که در دژها مستقر شده بودند گفتم که وعده‌های

دروغ به کار نمی‌آید.

ای «بیسان» اگر نیزه‌های ما به سوی تو به اهتزاز در آید، چنان روزی

به تو روی خواهد آورد که افراد از ماندن در تو اکراه داشته باشند.

ای بیسان آرام باش و سرسختی مکن، و صلح پایداری را که پایانش

خوب است بپذیر.

حالا که نمی‌پذیری، و به امیدهای سراب گونه‌ای که کم خردان تو را به

آن امیدوار کرده‌اند دل خوش کرده‌ای، پس این چنین باش.

و چون به جز جنگ چیز دیگری نخواستند، بلاهای ما، در جنگی که هرگز از آن روی برنمی‌تابیم، پیاپی بر ایشان فرود آمد.

روزگارشان را چنان کردیم که بد بختیش بسیار طولانی، و پر از مصیبت، و سراسر تیرگی و تاریکی بود.

ما، در هیچ نبردی شرکت نکردیم مگر این قبیله من افتخارات آن را به خود اختصاص دادند.

و چون کوتاه آمدند، و از ما عفو خواستند، به نیم روز، بزرگان‌شان را مورد عفو و بخشش خود قرار دادیم.

و نیز بنا به گفتهٔ سیف، ربیع در فتح «طبریه» چنین سروده است:

ما، به مرزها روی نهاده آن را می‌گیریم، و مانند کسانی که از بیم جنگ روی ترش می‌کنند نیستیم.

آنان از ترس و وحشت، به هر سیاهی که در کنج خانهٔ خود بیابند حمله برده شمشیر و نیزه بر آن فرود می‌آورند.

جوانان ما گروه گروه، از فراز بلندی‌ها بر آنان تاختند و آن ترسوها از ایشان چون صاعقه زده می‌گریختند.

پس از این که وحشت همهٔ آنها را فرا گرفت، ما از نزدیک شدن آنها به دریاچه جلوگیری کردیم.

و نیز وقایع دمشق را چنین به نظم آورده است:

از شهر «حمص»، و آنان که در مرزارهای رومیان منزل گزیده‌اند بپرس، ضرب شصت مرا چگونه یافتی؟

ما بودیم که از دمشق شهرها را یکی یکی پشت سر گذاشتیم، و بی هیچ درنگی خود را به ایشان رساندیم.

مرزارها را از کشته‌های ایشان مالا مال کردیم، و در آن حال، رومیان به کشته‌های خود پشت کردند!

اسب‌های عربی چنان ایشان را از میدان نبرد به در می‌برند، که به جان خودم به و هم در نمی‌آید.

آن اسب‌ها، در این فرار، آنان را به «حمص» که مقصد و آرامگاه ایشان بود رسانیدند.

«ربیع بن مطر»، در نبرد «قادسیه» و توصیف دلاوران اسلام، و تعقیب پارسیان فراری از میدان جنگ چنین می‌سراید:

همانند «عاصم بن عمرو»، که هنگامی که دشمن زمین را پر کرده بود، بر سر آنها آتش پر سر و صدا برافروخت.

و یا همانند آن مرد مهمان نوتر، که در برابر حیرت همگان، کر و فر شبانه «هرمزان» را در هم شکست.

(همانند ایشان) به چشم خود دیدیم که «حنظله» بزرگوار بر نهر پارسیان حمله می‌برد، و از کشته پشته می‌ساخت.

و آن گاه بود که منادی مردی چون «سعد وقاص» فریاد برآورد که، حق جنگ را فقط تمیمیان ادا کردند.

در آن روز بود که ما اسب‌های عالی جایزه گرفتیم و به گرفتن چنین جایزه‌ای از همه سزاوارتر بودیم.

ابن حجر نیز در «اصابه» خود در باره «ربیع بن مطر» می‌نویسد:

او _ربیع بن مطر_ صحبت رسول خدا را در ک کرده است! و سیف در کتاب «فتوح» خود از او اشعار بسیاری در فتح شهرهای «دمشق» و «قادسیه» و «طبرستان» نقل کرده است. از جمله اشعاری که سیف از او و در فتح طبرستان روایت کرده است این است که می‌گوید:

ما به مرزها روی می‌آوریم و آن را می‌گیریم، مانند کسانی نیستیم که از جنگ به هراس افتاده روی ترش می‌کنند.

و چون ایشان را وحشت جنگ فرا گرفت، ما را نزدیک شدنشان به دریاچه مانع شدیم.

ابن حجر ادامه داده می‌نویسد: ابن عساکر نیز می‌گوید که او _ربیع بن مطر_ رسول خدا را در ک و به خدمت آن حضرت رسیده است.

این دو دانشمند _ابن عساکر و ابن حجر_ با اعتماد بر نوشته‌های سیف حضور شاعر و صحابی خیالی او را در فتح شهرهای «دمشق» و «بیسان» و «طبرستان» باور داشته آن را در کتاب‌های خود ثبت کرده اشعاری را که سیف از زبان او نقل کرده، در آنها از دلاوری‌های اقوام و خانواده‌اش سخن رفته است، به عنوان شاهد آورده‌اند. و این در حالی است که پیش از این هم گفته‌ایم که در اصل تمیمیان از آن دسته قبایلی نبوده‌اند که از زادگاه خود عراق پای بیرون گذاشته، دوشادوش دیگر قبایل در نبردهای شام شرکت کرده باشند. ابن عساکر در تاریخ خود به همین موضوع در (ج 1، ص 535) اشاره کرده و گفته است:

تمیمیان که محل اقامتشان عراق بود، در همان زادگاه خود با ایرانیان جنگیده‌اند.

و از آن جا که در سخنان طبری و ابن عساکر در شرح بر داستان‌های فتوح، نامی از این شاعر و صحابی افسانه‌ای سیف به چشم نمی‌خورد، چنین به نظر می‌آید که سیف

«ربیع» را تنها شاعری سخنور آفریده، برایش سهمی از دلاوری‌ها و پهلوانی‌ها در آن کشور گشایی‌ها قائل نشده باشد!

اشتبا در نام پدر و جد ربیع

در کتاب «تجرید» ربیع شاعر سیف چنین معرفی شده است: «ربیع بن مطرف تمیمی». زبیدی مؤلف کتاب «تاج العروس» نیز از کتاب تجرید پیروی کرده و در واژه «ربیع» چنین می‌نویسد:

ربیع بر وزن «امیر» نام پنج نفر از اصحاب رسول خدا بوده است....
و پس از این که نام آنها را می‌برد، می‌نویسد: و دیگری ربیع بن مطرف تمیمی شاعر، که فتح دمشق را درک کرده است.

در کتاب‌های «اصابه» و «تهذیب» ابن عساکر این شاعر صحابی سیف چنین معرفی شده است: «ربیع بن مطر بن بلخ»!

ما، در این مورد قدیمی‌ترین نسخه خطی تاریخ ابن عساکر را که قدیمی‌ترین مصدری می‌باشد که احادیث سیف را با سند کامل ارائه داده است، از همل مدارک صحیح‌تر دانستیم. در آن نسخه، شاعر خیالی سیف چنین معرفی شده است «ربیع بن مطر بن تلج».¹ این معرفی با چنان تسلسل زیبا و جالبی (اول ربیع، و بعد مطر، و سپس تلج)، حکایت از ذوق هنری و شیرین کاری نام‌گذار اصلیش، یعنی سیف بن عمر تمیمی می‌کند. این نام‌گذاری با همین ترتیب به فارسی چنین می‌شود:

بهار فرزند باران نواده برف!!

ابن مارکولا در کتاب «اکمال» خود در واژه «تلج» می‌نویسد:

و مطر بن تلج تمیمی شاعر، که گمان می‌برم برادر مطر باشد.

به این ترتیب می‌بینیم که ابن مارکولا مطر و ربیع را دو برادر، و فرزندان تلج تمیمی

¹ . ربیع = بهار مطر = باران تلج = برف

پنداشته، در صورتی که سیف که خود آفریننده آنها است، آن دو را پدر و فرزند معرفی کرده است هم چنان که در تاریخ ابن عساکر، «ربیع بن مطر بن ثلج» آمده است.

آن چه که در باره «ربیع بن مطر بن ثلج»، از شرح حال و اشعارش یافتیم، همین ها بود که آوردیم، و از آن جا که ما نام این صحابی شاعر را به جز در مصادری که از سیف بن عمر مطلب گرفته‌اند نیافتیم، او را از آفریده‌های خیال سیف دانستیم.

این را هم بگوییم که در سخنان سیف مطلبی را که دلالت داشته باشد که ربیع بن مطر از اصحاب رسول خدا بوده است ندیدیم. بلکه گمان می‌رود ابن عساکر با توجه به اشعار و حماسه‌هایی که سیف بن عمر از ربیع نقل کرده و ناظر به رویدادهای دهه دوم از هجرت، و نشانگر شرکت او در این نبردها است، چنین نتیجه گرفته است که ربیع بن مطر در آن محدوده از زمان باید مردی بوده، و به آن حد از رشد رسیده باشد که بتواند در آن جنگ‌ها حضور فعال داشته باشد، بنا بر این باید ربیع، رسول خدا را درک کرده، از جمله اصحاب آن حضرت به حساب آید!!

دست آورد افسانه ربیع بن مطر

سیف با آفرینش ربیع بن مطر تمیمی:

1. اشعار و حماسه‌هایی دیگر بر گنجینه ادبیات عرب افزوده است.

2. شاعری صحابی بر دیگر اصحاب رسول خدا اضافه نموده است.

3. آیندگان با تکیه بر سخنان سیف، و آوردن اشعار حماسی همین ربیع می‌پندارند که افراد قبیله تمیم در خارج از زادگاهشان عراق، در نبردهای روم شرقی شرکت داشته‌اند که شاعرشان می‌گوید:

این بیسان آن گاه که نیزه‌های ما به سوی تو نشانه رفته به اهتزاز در آید، چنان روزی به تو روی آورد که ساکنانت از ماندن در تو اکراه داشته باشند. و شاهد شرکتشان در جنگ طبرستان این که می‌گوید:

این ما بودیم که پس از شکست دادن آنها، مانع شدیم تا به دریاچه (طبریه) نزدیک شوند.

و این ما بودیم که شهرها را از مشرق، یکی بعد از دیگری پشت سر گذاشتیم، و خود را به ایشان رساندیم.

تا بدان وسیله برای قبیله تمیم افتخاراتی مزید بر افتخارات گذشته آفریده باشد.

مگر نمی‌شنوی که شاعرشان فریاد برآورده می‌گوید:
به همه روزگاران، رزمگاهی بود که ما در آن قدم بگذاریم، و تمام
افتخارات آن را به خود اختصاص نداده باشیم.
تا آن جا که از قول فرمانده کل قوای سپاه اسلام خروش بر آورده می-
گوید:

در جنگ قادسیه منادی سعد وقاص فریاد بر آورد که: کوشش و جوشش
در این جنگ فقط از آن افراد قبیله تمیم بوده است!
بررسی اسناد افسانه سیف

ابن عساکر، اسناد مطالب خود را در باره «ربیع بن مطر»، به سیف بن
عمر رسانده و آن را نام برده، در صورتی که سیف اسناد و راویان خود را
معرفی ننموده تا در باره وجود یا عدم چنین راویانی به تحقیق بنشینیم.
دانشمندانی که افسانه ربیع را از سیف نقل کرده‌اند

1. ابن عساکر، با ذکر سند در تاریخش.
2. ابن حجر، با ذکر سند در کتاب «الاصابه».
3. ذهبی، بدون ذکر سند در کتاب «تجريد».
4. زبیدی، بدون ذکر سند در «تاج العروس».
5. ابن بدران، در کتاب «تهذيب تاريخ ابن عساکر».

یکصد و پنجاه صحابی ساختگی

11_ ربعی بن افکل تمیمی

- * ربعی، فرمانده سپاه در فتح موصل.
- * واژه «انطاق» و اشتباه یاقوت حموی.
- * مقایسه خبر سیف با حقایق تاریخی.
- * بررسی اسناد سیف در افسانه ربعی.

یازدهمین صحابی ساختگی سیف

ربعی بن افکل تمیمی

ربعی فرمانده سپاه در فتح موصل

سیف بن عمر، «ربعی بن افکل» را از خانواده عتبر، و از تیره بنی عمرو تمیم ساخته است.

ابن حجر در شرح حال ربعی می‌نویسد:

سیف بن عمر در کتاب «فتوح» خود می‌نویسد که ربعی را «سعد بن ابی وقاص» که فرمانده کل سپاه در جنگ با ایرانیان بود، دستور داد تا فرماندهی سپاه را در جنگ موصل به عهده بگیرد. و همان طور که در گذشته گفتیم، در آن زمان رسم بر این بوده که به جز شخص صحابی را به فرماندهی سپاه نمی‌گماشتند.

و سیف در جای دیگر از کتاب خود می‌گوید:

عمر، مقرر داشت تا ربعی فرماندهی پیش تازان سپاهی را که «عبد الله معتم»¹ امیر و فرمانده آن بود به عهده داشته باشد.

به قرار معلوم ربعی در فتوح شرکت فعال داشته است. «ز» پایان سخن ابن حجر.

گفتیم که حرف «ز» را ابن حجر از آن روی به کار می‌برد که معلوم دارد این قسمت را او بر دیگر تذکره نویسان صحابه رسول خدا، اضافه دارد.

¹ . چنین گمان می‌رود که این عبد الله نیز از ساخته‌های سیف بن عمر باشد. شرح حال عبد الله معتم در اسد الغابه، ج 3، ص 262 آمده است.

طبری ضمن شرح حوادث سال شانزدهم از هجرت، آن جا که به فتح «تکریت» پرداخته سخنان سیف را در بارهٔ ربعی به طور مشروح آورده است که ما در این جا خلاصهٔ آن را نقل می‌کنیم:

«سعد وقاص» فرمانده کل قوا به خلفه وقت عمر نوشت که مردم موصل دور «انطاق» جمع شده‌اند، و او تا ناحیهٔ تکریت پیش رفته و در آن جا سنگر گرفته است، تا بدان وسیله سرزمین خود را پاس دارد. عمر در پاسخ سعد نوشت:

«عبد الله معتم» را مأمور انطاق کن، و فرماندهی سپاه پیش تازان را در عهدهٔ «ربعی بن افکل» بگذار، و چون ایشان سپاه دشمن را از پیش پای خود برداشتند، ربعی را مأمور گشودن دژهای «نینوا¹» و موصل» نما. سپس طبری عزیمت عبد الله را برای دفع انطاق شرح داده جنگ‌های ایشان، و به حصار گرفتن دشمن را به مدت چهل شبانه روز تعریف کرده می‌نویسد:

عبد الله با سران دیگر قبایل عرب از «ایاد، و نمر، و تغلب» که به پشتیبانی از انطاق علیه مسلمانان جنگ می‌کردند، تماس حاصل کرد و سرانجام آنها را به اسلام متمایل نمود و در آخر با یک دیگر قرار گذاشتند که سپاه اسلام با بانگ تکبیر به دروازه‌هایی که آنها مشخص می‌کنند حمله برند، اینان نیز با شنیدن بانگ تکبیر از داخل شهر شمشیر در میان پاسداران انطاق می‌گذارند، تا فتح «تکریت» آسان صورت گیرد.

این نقشه مورد موافقت همگان قرار می‌گیرد و بر طبق آن عمل می‌شود، و در نتیجه حتی یک تن از سپاه دشمن جان سالم از معرکه به در نمی‌برد! طبری پس از شرح فتح «تکریت» می‌نویسد:

هم چنان که عمر فرمان داده بود، «عبد الله معتم» فرمان داد تا ربعی بن افکل در معیت قبایل تازه مسلمان «تغلب و ایاد، و نمر» که اهالی موصل و نینوا از مسلمان شدن آنها آگاهی نداشتند برای گشودن دژهای موصل و نینوا عزیمت نماید. و دستور داد پیش از آن که دشمن از خبر سقوط تکریت به دست مسلمانان آگاه شود، بر سر آنها بتازد.

فرزند افکل فرمان برد، و برای پیروزی قطعی خویش، با تازه مسلمانان قبایل مزبور قرار گذارد که آنها به دروغ در میان مردم آن سامان شایع کنند که سربازان انطاق در تکریت پیروز شده قوای مسلمین را شکست داده‌اند، و چون خود از سپاهیان انطاق به حساب می‌آیند، می‌توانند به راحتی داخل دژ شده پاسداری درهای مهم دژ را خود بر عهده بگیرند تا سپاهیان اسلام بدون هیچ گونه مقاومتی از درهای دژ بگذارند!

¹ . نینوا در شمال عراق و مقابل شهر موصل قرار داشته، رودخانهٔ دجله آن دو شهر را از هم جدا می‌کرده است. خرابه‌ای نینوا هنوز باقی است.

حیلۀ ربعی کارگر افتاد و بی هیچ مقاومتی دژهای دشمن به تصرف سپاهیان اسلام درآمد.

ربعی پس از تصرف نینوا و موصل و دژهای مستحکم آن، برای تصرف دیگر مناطق موصل عازم آن نواحی شد.

این خلاصۀ سخنان طبری در فتح «تکریت» و گشودن دژهای مستحکم «موصل و نینوا» و سیلۀ ربعی و افکل، از طریق سیف ابن عمر تمیمی است. واژه «انطاق» و اشتباه حموی

به طوری که از سخنان سیف در این افسانه بر می آید، «انطاق» نام فرمانده سپاه دشمن بوده است، ولی حموی چنین پنداشته که انطاق مورد بحث سیف، نام مکانی است نزدیکی های تکریت! از این روی در «معجم البلدان» در واژه «انطاق» می نویسد:

«انطاق» ناحیه ای است نزدیک تکریت، که نامش طی حدیثی در فتوح سیف ضمن دیگر متصرفات اسلام در سال شانزدهم از هجرت برده شده و «ربعی بن افکل» از آن چنین یاد کرده است:

ما، با لبۀ تیز شمشیر خود، هر متجاوزی را پاداش می دهیم. هم چنان که «انطاق» را با همان وسیله پاداش دادیم و او خود را از جمع دیگران به کناری کشید و بگریخت.

نویسنده کتاب «مراسد الاطلاع» نیز از حموی پیروی کرده است آن جا که در واژه «انطاق» می نویسد:

می گویند «انطاق» ناحیه ای نزدیک تکریت بوده است. به نظر می آید اشتباه حموی از آن جا ناشی شده باشد که در حدیث سیف آمده است (نزوله علی الانطاق = ورودش به انطاق) که کلمۀ ورود، در این جا بر مکان بیشتر مناسب دارد تا انسان. با این حال نمی دانیم که حموی چگونه به قسمت آخر شعری که خود از سیف روایت کرده است توجه ننموده که با صراحت می گوید (و انطاق خود را از میان جمعیت به کناری کشید و بگریخت). که این انسان است که از میان جمعیت می گریزد نه مکان.

آنچه در تاریخ طبری از احادیث سیف در باره «ربعی بن افکل» این قهرمان افسانه ای دیدیم همین ها بود که آوردیم، و همین مطالب را نیز دانشمندانی چون «ابن اثیر، و ابن کثیر، و ابن خلدون» از طبی گرفته در تاریخ های خود نقل کرده اند.

اما یاقوت حموی، همان طور که در افسانه‌های «حرمله بن مریطه» آوردیم، او خود نسخه‌ای از کتاب «فتوح» سیف را به خط دانشمند نسخه برداری به نام «ابن خاضیه» در مورد مظهرش مستقیماً از همان کتاب استخراج می‌کرده است، و از همین جا است که نام بعضی از شهرها، و دیه‌ها، و قصباتی که در کتاب «معجم البلدان» او آمده است، به جز در احادیث سیف، در دیگر کتاب‌های جغرافیایی نمی‌توان یافت. یا به عبارت دیگر، نام تمام اماکنی را که سیف ساخته است، در کتاب «معجم البلدان» او دیده می‌شود.

اشتباهی در نسب ربعی

مطلب دیگری که در این جا تذکرش لازم است این است که نسب ربعی در تاریخ طبری «عنزی»، و در تاریخ ابن کثیر «غزی» آمده، در صورتی که در «اصابه» ابن حجر «عنبری» ثبت شده است که عنبری خود تیره‌ای است از تمیم. ما نیز همین نسب را به حقیقت نزدیک‌تر یافتیم زیرا می‌دانیم که سیف با تمام وجودش و در همه موارد کوشش دارد تا قهرمانان خیالی خود را از قبیله خویش، قبیله تمیم بیافریند، و از آن جا که «عنبری» شاخه‌ای از تمیم است، این انتخاب با خواسته سیف افسانه پرداز بیشتر مناسبت دارد تا «عنزی و غزی».

مقایسه‌ای بین روایت‌های سیف و حقایق تاریخی

اکنون جا دارد تا پای سخن دیگران بنشینیم و حقیقت فتح «موصل» و تکریت، و نینوا» را از زبان دیگر تاریخ نویسان بشنویم بلاذری فتح موصل و تکریت را چنین شرح می‌دهد:

عمر بن خطاب رض، در سال بیستم از هجرت، «عتبه بن فرق سلمي» را مأمور فتح موصل کرد.

«عتبه» با مردم نینوا به جنگ پرداخت و یکی از دژهای ایشان را که در قسمت شرقی دجله قرار داشت با سختی بگشود، و بعد از دجله عبور کرد و روی به جانب دومین دژ آنها نهاد. اهالی این دژ چون در مقابل عتبه تاب مقاومت در خود نمی‌دیدند، با او از در صلح در آمدند و پرداخت جزیه را پذیرفتند.

«عتبه» با تقاضای صلح ایشان موافقت کرد و پذیرفت که هر کس که مایل به ترک دژ باشد در امان است و می‌تواند از دژ بیرون آمده هر کجا که بخواهد برود.

بلاذری پس از آن فتوحات عتبه را در منطقه موصل از قراء و قصبات و ديه‌ها و آبادی‌ها از جمله تکریت را نام می‌برد و در پایان آن می‌نویسد: و عتبه بن فرقد، «طبرهان و تکریت» را فتح کرد، و ساکان دژ تکریت را به جان امان داد.

بنا بر این، حقیقت چنین است که نخستین جایی که فتح شده موصل بوده و بعد از آن تکریت، و فاتح هر دو محل هم «عتبه بن فرقد سلمی» انصاری، یمانی قحطانی، و سال این فتح و پیروزی، بیستمین سال از هجرت رسول خدا بوده است.

اما سیف، فتح تکریت را مقدم موصل ذکر می‌کند، و «عبد الله معتم عیسی عدنانی» را فاتح آن جا معرفی می‌نماید، و فتح موصل را در عهده «ربعی بن افکل» تمیمی عدنانی می‌گذارد، سپاهیان او را نیز همگی از افراد قبایل عدنان مضری به حساب می‌آورد.

ولی حقیقت این است که موصل و تکریت به دست «عتبه یمانی قحطانی» فتح شده است، و این چیزی نیست که سیف بتواند آن را نادیده بگیرد و در برابر آن ساکت بنشیند، پس دو تن از آفریده‌های خود را از قبيله مضر به حکومت و فرماندهی می‌گمارد، و سپاهیان اسلام را نیز از افراد قبيله مضر، یعنی قبيله خویش معرفی می‌کند، و همه این تغییر و تبدیل‌ها را به فرمان تعصب قومی خود، در تاریخ اسلام وا می‌دارد!

اما این که چرا او تاریخ وقوع چنین رویداری را تغییر داده و فتحی را که در بیستم از هجرت به وقوع پیوسته، آن را در سال شانزدهم از هجرت نوشته است، مطلبی است که در خور اهمیت می‌باشد و به انحراف عقیده او از اسلام مربوط می‌شود، زیرا اگر او به حکم زندقه‌ای که به آن متهم بوده هدفش ایجاد تشویش در تاریخ اسلام نبوده، پس چه چیزی می‌تواند محرک او در این جنایت بر تاریخ اسلام باشد؟! دست آورد سیف از این افسانه

سیف با آفریدن ربعی بن افکل تمیمی:

1_ صحابه‌ای فرمانده، سرداری فاتح، و شاعری سخنور آفریده تا نامش در ردیف اصحاب واقعی رسول خدا ثبت شده برایش شرح حال بنویسند.

2_ مکانی تازه خلق کرده، تا در ردیف دیگر امکان خیالی او در کتاب-های جغرافیا برای خود جا باز کند.

3_ با خلق نبردهای افسانه‌ای برای تمیم، به ندای تعصبات قبيله‌ای خود پاسخ گفته

و برای قبیله خویش افتخاراتی دیگر آفریده است.
4_ به حکم زندقه‌ای که به آن متهم بوده، تاریخ وقوع حوادث تاریخی اسلام را تغییر داده است.

بررسی اسناد سیف د رافسانه ربعی

در اسناد احادیث سیف، در باره «ربعی بن افکل»، این نام‌ها آمده است:
1_ محمد، که سیف او را «محمد بن عبد الله بن سواد بن نویره» می‌خواند. و دیگری «مهلّب بن عقبه اسدی»، که در گذشته به نام این دو راوی در احادیث او برخورد کرده‌ایم و دانستیم که وجود خارجی نداشته‌اند، و از ساخته‌های سیف می‌باشند.

2_ طلحه، این راوی در احادیث سیف ممکن است به دو راوی اشاره داشته باشد یکی «طلحه بن اعلم» و دیگری «طلحه بن عبد الرحمن». نام طلحه بن عبد الرحمن را جز در روایت‌های سیف ندیده‌ایم بنا بر این، این نام زاده خیالات او است و چنین راوی وجود خارجی ندارد. اما «طلحه بن اعلم»، راوی است سرشناس و نامش در غیر احادیث سیف نیز آمده است ولی با توجه به سابقه سیف و دروغ پردازی‌های او، ما حق نداریم تا گناه دروغ‌هایش را به گردن چنان راویانی بگذاریم، به خصوص وقتی که سیف تنها کسی است که چنان دروغ‌هایی را به چنین راویانی نسبت می‌دهد.

دانشمندانی که این افسانه را از سیف نقل کرده‌اند ریشه تمام این افسانه‌ها از سیف است، اما منابع انتشار افسانه‌های او عبارتند از:

1. طبری با ذکر سند در تاریخش.
2. ابن حجر با ذکر سند در کتاب «الاصابه».
3. ابن اثیر با نقل از طبری در تاریخش.
4. ابن کثیر با نقل از طبری در تاریخش.
5. ابن خلدون با نقل از طبری در تاریخش.
6. حموی در «معجم البلدان» بدون ذکر سند.
7. عبد المؤمن به نقل از حموی در کتاب «مرصد الاطلاع».

12_ اُط بن اُبی اُط

- * اُط در پست فرمانداری دورقستان.
- * رودخانه‌ای به نام اُط!
- * اشتباه ابن حجر.
- * بررسی اسناد افسانه اُط.

دوازدهمین صحابی ساختگی سیف بن عمر

اُط بن ابی اُط - تمیمی

سیف، اُط را از تیره «سعد بن زید بن مناة تمیمی» معرفی کرده است: در کتب «اصابه» ابن حجر، «اُط بن ابی اُط» چنین معرفی شده است: «اُط بن ابی اُط» از خاندان عد بن زید، و از تیره‌ای از قبیله تمیم است. اُط از جمله یاران و همکاران خالد بن ولید به روزگار خلافت ابو بکر بوده، رودخانه‌ای هم در عراق به نام او نام گذاری شده است! نام گذاری این رورخانه در عراق زمانی آغاز شده که خالد بن ولید، اُط را مأمور گرفتن خراج از آن ناحیه کرده بود!

طبری همین داستان را از قول سیف در تاریخ خود روایت کرده و در جای دیگر او را «اُط بن سوید» نوشته که گویا سوید، نام پدر اُط باشد. ابن فتحون نیز شرح حال اُط را به عنوان کسی که تذکره نویسان نامش را از قلم انداخته‌اند، چنین آغاز می‌کند که «من نام او _ اُط _ را به خط کسی که بر دانشش اعتماد و اطمینان کامل دارم یافته‌ام، که در آن اُط را به ضم اول نوشته بود.

اُط در پست فرمانداری

طبری داستان اُط را در دو روایت، و ضمن وقایع حوادث بعد از فتح «حیره» از قول سیف بن عمر، در تاریخ خود آورده است. او در روایت اول چنین می‌نویسد:

خالد بن ولید کار گزاران و سرهنگان خود را مأموریت داد که ... [تا آن جا که می‌نویسد] و اُط بن ابی اُط را که مردی از خاندان سعد بن زید، و از تیره تمیم بود مأمور «دورقستان»

کرد. اط در آن ناحیه به کنار رودخانه‌ای فرود آمد، و آن رودخانه از آن روز به نام اط معروف گردید، و امروز نیز به همین نام خوانده می‌شود. حموی با اعتماد به روایت سیف، در کتاب «معجم البلدان» خود در واژه «اط» می‌نویسد:

آن گاه که خالد بن ولید بر حیره و دیگر سرزمین‌های آن منطقه دست یافت، کار گزاران خود را به قسمت‌های مختلف آن منطقه مأمور ساخت، از جمله آن کار گزاران یکی «اط بن ابی اط» مردی از خاندان «سعد بن زید بن مناة تمیمی» بود که مأمور دورقستان کرد. اط در آن ناحیه به کنار رودخانه‌ای فرود آمد. آن رودخانه تا به امروز به نام او معروف است! حموی در این جا سند سخن خود را مشخص نکرده است، و تعبیر او از این مطلب (و آن رودخانه تا به امروز به نام او معروف می‌باشد) این توهم را به وجود می‌آورد که ممکن است آن رودخانه تا زمان حموی وجود داشته و نامش هم «رود اط» بوده است، و حموی خود از آن آگاهی داشته که چنین قاطع سخن می‌گوید، و به صحت آن گواهی می‌دهد، در صورتی که مطلب چنین نیست و حموی عین سخنان سیف را نقل کرده است، نه این که خودش چیزی در این زمینه گفته باشد.

ابن عبد الحق نیز مردی بوده است از خاندان بنی سعد تمیم که کار گزار خالد بن ولید بوده، این مأموریت زمانی به اط محول شده است که خالد بر حیره و دیگر سرزمین‌های اطراف آن دست یافته است... تا آن جا که می‌نویسد: و آن رود به نام او معروف شده است.

نویسنده کتاب «تاج العروس» نیز به روایت سیف اعتماد کرده و در واژه «اط» چنین می‌نویسد:

اط بن ابی اط، «مردی از بنی سعد بن مناة تمیمی» است که از جانب خالد بن ولید فرماندار «دورقستان» بوده، رودخانه «اط» در آن جا به اسم او نام گذاری شده است.

طبری نیز تقسیم مناطق مختلف حیره را به طور اختصار چنین آورده است:

خالد بن ولید، مناطق مختلف حیره را بین سرهنگان و کار گزاران خود قسمت کرد، از جمله «جریر» را مأمور... تا آن جا که می‌نویسد: و حکومت... را به «اط و سوید» محول داشت.

اشتباه ابن حجر

در این جا ابن حجر با توجه به نوشته طبری دستخوش اشتباه شده، و اط و سوید را اط بن سوید خوانده و سوید را پدر اط پنداشته است.

این اشتباه ابن حجر، همانند اشتباهی است که او در باره حرمله و سلمی مرتکب شده و آن را حرمله بن سلمی خوانده است، و حرمله فرزند سلمی را صحابه‌ای دیگر پنداشته، و علاوه بر حرمله بن مریطه، برای حرمله سلمی در ردیف دیگر اصحاب پیغمبر نیز شرح حال نوشته است.

البته این امکان هم وجود دارد که اشتباه ابن حجر ناشی از اشتباه نسخه بردار کتاب باشد که «اط و سوید» را اط بن سوید نوشته و بیچاره ابن حجر را دستخوش چنین اشتباهی کرده باشد!

موضوع هر چه که باشد، در نفس امر تأثیری نمی‌گذارد، چه این نام نیز در شمار اصحاب واقعی رسول خدا آمده است، در صورتی که همه افسانه و سراپا دروغ است، و این زیادتی هم از برکت همین افسانه‌های سیف ناشی شده است، و دانشمندانی چون «ابن فتحون، و ابن حجر» برای چنین صحابه‌ای شرح حال نوشته‌اند.

یاقوت حموی، و ابن عبد الحق، و زبیدی نیز با توجه به همان روایت‌ها و افسانه‌های سیف، در واژه «اط» برای اط شرح حال نوشته از رودخانه اط نام برده‌اند، و همین مطالب خالی از حقیقت، صدها سال دانشمندان را به خود مشغول داشته است!

ما در مقام جست و جوی نام اط بن ابی اط، و رودخانه‌ای به همین نام، به کتاب‌های مختلف، و مصادر متعددی که در اختیار داشتیم مراجعه کردیم، ولی کوشش ما به جایی نرسید، و چنین نامی را در هیچ یک از مصادر مزبور ندیدیم. از این رو است که برای مقایسه سخنان سیف با روایت دیگران، چیزی به دست نیاوردیم تا به مقایسه آن‌ها بپردازیم.

زیرا داستان سیف تماماً دروغ، و زاینده خیالات واهی او بوده است.

بررسی اسناد روایت‌های سیف در افسانه اط

سیف با خلق صحابه‌ای به نام اط، و رودخانه‌ای به نام او:

1_ از خاندان تمیم صحابه‌ای والا، و فرماندهی لایق، می‌آفریند و دانشمندانی چون ابن فتحون، و ابن حجر به شرح حالش در ردیف اصحاب پیغمبر می‌پردازند.

2_ رودخانه‌ای را در سرزمین دورقستان جاری می‌کند، و نامش را «اط» می‌گذارد، و حموی و ابن عبد الحق، نام رود اط را در کتاب‌های جغرافیایی خویش ثبت

می‌کنند و در این نام گذاری قبیله تمیم را افتخاری دیگر حاصل می‌شود!
بررسی اسناد سیف در افسانه «اط»

در سند حدیث سیف این نام‌ها دیده می‌شود:

- 1_ «ابن ابی مکنف، مهلب بن عقیه اسدی، و محمد بن عبد الله نویره» که این هر سه را در گذشته گفتیم که از راویان آفریده خیالات سیف هستند.
- 2_ «طلحه» که در احادیث سیف یا «طلحه بن اعلم» است و یا «طلحه بن عبد الرحمن مل» که نام این دو راوی در حدیث غیر سیف نیز آمده است. عبد الرحمن هم به دو نفر اطلاق می‌شود، یکی همین عبد الرحمن مل می‌باشد که در بالا از او نام بردیم، و دیگری «بیزید بن اسید غسانی» است که نامی از او به جز نزد سیف بن عمر دیده نمی‌شود.
- هر چه که باشد، چه آنها که نامشان در احادیث دیگران رفته، و چه آنها که اختصاص به سیف دارد، ما گناه دروغ‌های سیف را به گردن راویان معروف و شناخته شده نمی‌گذاریم، به خصوص وقتی که این قبیل افسانه‌ها فقط و فقط نزد سیف یافت می‌شوند، و او به انهایی خالق این افسانه‌ها می‌باشد!

دانشمندانی که افسانه اط را از سیف گرفته‌اند

افسانه «اط» از شخص سیف بن عمر ریشه گرفته، و مصادر زیر، در انتشار آن سهمی نمایان داشته‌اند:

- 1_ طبری افسانه اط را از سیف گرفته و با ذکر سند در تاریخش آورده است.
- 2_ ابن حجر، از طبری گرفته و در «اصابه» خود نقل کرده است.
- 3_ ابن فتحون.
- 4_ یاقوت حموی.
- 5_ زبیدی در «تاج العروس».

بخش 5

والیان تمیمی که سیف برای رسول خدا ساخته است:÷

- * سعیر بن خفاف تمیمی
- * عوف بن علاء چشمی تمیمی
- * اوس بن جذیمه تمیمی
- * سهل بن منجاب تمیمی
- * وکیع بن مالک تمیمی
- * حصین بن مالک تمیمی

دو تن صحابی تمیمی دیگر:

- * زرّ بن عبد الله فقیمی
- * اسود بن ربیعہ حنظلی

یکصد و پنجاه صحابی ساختگی

- 13_ سعیر بن خفاف, تمیمی
- 14_ عوف بن علاء چشمی, تمیمی
- 15_ اوس بن جذیمه, تمیمی
- 16_ سهل بن منجاب, تمیمی
- 17_ وکیع بن مالک, تمیمی
- 18_ حصین بن نیار حنظلی, تمیمی
- 19_ زرّ بن عبد الله, الفقیمی
- 20_ اسود بن ربیعہ, حنظلی

- * داستان ارتداد قبایل تمیم.
- * روایت‌های چهار گانه.
- * داستان «سجاح» مدعی پیامبری.
- * داستان مالک نویره.
- * حقایقی از داستان دو مدعی پیامبری نر و ماده!
- * بررسی اسناد سیف.
- * دست آورد افسانه سیف.
- * مقایسه روایت‌های سیف با دیگران.
- * نتیجه بحث.
- * دو صحابی مهاجر.
- * دو نماینده سرشناس تمیم به خدمت پیغمبر خدا.
- * دو فرمانده سپاه از تمیم.
- * افسانه صلح جندی شاپور.
- * افسانه فتح شوش!
- * اسود, از جمله شیعیان امام علی!
- * بررسی اسناد افسانه‌های سیف.
- * تشابهی بین اسامی صحابی ساختگی سیف, با اشخاص حقیقی.
- * منابع انتشار افسانه‌های سیف.

شش تن از کار گزاران صحابی ساختگی سیف
کار گزاران صحابی رسول خدا در قبایل مختلف تمیم به روایت سیف بن عمر
نخستین روایت¹

طبری از سیف بن عمر تمیمی، از «صعب بن عطیه، از پدرش» چنین
روایت می‌کند:

به هنگام وفات رسول خدا، عمال و کار گزاران آن حضرت در قبایل
مختلف تمیم عبارت بودند از:

- 1_ زبرقان بن بدر، بر قبایل «رباب، و عوف، و ابناء».
 - 2_ قیس بن عاصم: بر قبایل «مقاعس، و بطون».
 - عامل آن حضرت بر قبیله بنی عمرو تمیم دو نفر بودند به این شرح:
 - 3_ صفوان بن صفوان: بر قبیله «بهدی».
 - 4_ سبرة بن عمرو، بر قبیله «خضم».
 - بر قبیله بنی حنظله نیز دو نفر از جانب رسول خدا مأمور شده بودند:
 - 5_ وکیع بن مالک، بر قبیله «بنی مالک».
 - 6_ مالک بن نویره، بر قبیله «بنی یربوع».
- پس از آن، طبری در دنباله این حدیث از قول سیف چنین می‌افزاید:
- چون خبر وفات رسول خدا به قبایل تمیم رسید، «صفوان بن صفوان» آن
چه را که خود و «صبره» از صدقات جمع آوری کرده بودند، به مدینه نزد
ابو بکر برد، و صبره هم چنان در جای خود باقی ماند.

اما «قیس» آن چه را که جمع آوری کرده بود، به مودیان اصلی آنها از قبایل «مقاعس و بطون» باز گردانید، و چیزی به ابو بکر نداد.

«زبرقان» بر خلاف قیس، وجوهات جمع آوری شده وسیله خود را از قبایل «رباب و عوف و ابناء» در مدینه به ابو بکر تسلیم کرد، و چون در گذشته بین او و قیس هم چشمی وجود داشت، تمرّد قیس را از پرداخت وجوهات بهانه قرار داده و طی شعری به هجو او پرداخت که در ضمن آن گفته است:

من امانت پیغمبر خدا را رساندم، اما برخی کار گزاران، حتی یک شتر هم باز پس ندادند.
سیف می‌گوید:

با وفات رسول خدا، در میان تیره‌های مختلف قبایل تمیم بر بقای دین اسلام و ارتداد، اختلاف افتاد. بعضی از آنها بر اسلامشان ثابت قدم باقی ماندند، و در مقابل برخی نیز به تردید و دو دلی افتاده سرانجام به دین اسلام و مقررات آن پشت پا زده مرتد شدند، و در نتیجه چنین پیش آمدی، دسته‌های مختلف رویاروی هم قرار گرفته به جان هم افتادند. به این ترتیب که:

قبایل «عوف بن بلاد» به رهبری:
7_ «عوف بن بلاد» از بنی چشم، به جنگ قبایل بطون برخاستند که رهبری آنها را:

8_ «سعیر بن خفاف» بر عهده داشت.
قبیله رباب با «مقاعس»، «خضم با مالک»، «بهدی با یربوع» مقابل شدند. نماینده رسول خدا در قبایل «رباب و بهدی»

9_ «حصین بن نیار حنظلی» بود که افراد قبیله رباب نیز از او جانبداری می‌کردند. حصین بن نیار، از جمله اشخاصی بود که بر اسلامش پا بر جا ماند بود.

ریاست قبیله «ضیه» با:

10_ «عبد الله بن صفوان» بود.

و بر قبیله «عبد مناة»

11_ «عصمة بن ابیر» ریاست می‌کرد.

سیف می‌گوید: در همین گیر و دار، که قبایل مختلف تمیم، مسلمان و مرتد ایشان به جانب هم افتاده بودند، «سجاح تمیمی» که ادعای پیغمبری داشت از فرصت استفاده کرد، و بر آنها حمله برد!

عفیف بن منذر تمیمی، از درگیری‌های قبایل مختلف تمیم، و در ماندگی ایشان، چنین یاد می‌کند:

در حالی که اخبار پخش می‌شود، آیا خبر نشدی که بر سر قبایل مختلف تمیم چه آمده است؟!

طبری در دنباله همین روایت از قول سیف چنین می‌نویسد:

«سجاح» بانوی مدعی پیغمبری که قصد جنگ با ابو بکر را داشت، نامه‌ای به «مالک نویره» نوشت و به او پیشنهاد عدم تجاوز کرد. مالک سجاح را پذیرفت و برای انصراف او از جنگ با ابو بکر، او را برانگیخت تا بر قبایل از هم گسیخته تمیم بتازد. سجاح پیشنهاد مالک را پذیرفت و بر قبایل تمیم تاختن برد و در نتیجه جنگ‌ها، و کشتن‌ها، و به اسارت گرفتن‌ها در میانشان صورت گرفت، تا این که سرانجام بینشان صلح برقرار شد. از جمله اشخاصی سرشناس که با سجاح پیمان دوستی و عدم تجاوز بست «وکیع بن مالک» بود. سیف ادامه داده می‌گوید:

سجاح پس از عقد پیمان دوستی با قبایل تمیم، روی به دیار «نباج» گذاشت. اما در همان هنگام «اوس ابن جذیمه» از تیره بنی عمرو تمیم با افراد تحت فرمانش بر سجاح و پیروان او حمله برده، گروهی از ایشان را به اسارت گرفت.

سجاح ناگزیر با «اوس» تن به مصالحه داد و قرار بر این شد که سجاح با پس گرفتن یاران خود از اسارت، بی هیچ معطلی خود و یارانش سرزمین اوس را ترک گویند.

دومین روایت

طبری در روایت دوم، داستان ارتداد اهالی بحرین را با همان سند روایت اول از قول سیف بن عمر چنین نقل می‌کند:²

«وکیع بن مالک» و عمرو عاص با یک دیگر هم چشمی داشته به مقابله هم می‌پرداختند... .

سومین روایت

طبری در روایت سوم آن جا که داستان «بطاح» را با همان سند روایت-های اول و دوم از قول سیف مطرح می‌کند چنین می‌نویسد:³

سرانجام وکیع به زشتی کاری که کرده بود پی برد، پس به نیکو ترین وجهی به اسلام بازگشت، و برای تلافی کارهای گذشته خود، وجوهی را که از مردم «بنی حنظله و یربوع» به عنوان صدقات جمع آوری کرده بود، به خالد بن ولید نماینده ابو بکر که در آن هنگام از طرف خلیفه مأمور گوش مالی آشوب گران تمیم شده بود تقدیم داشت. در این برخورد، خالد ضمن سخنانی از وکیع پرسید:

- تو چرا با مرتدها همکاری و دوستی داشتی؟ وکیع جواب داد:

- افراد قبیله «بنی ضبه» خونی از ما به گردن داشتند، من هم برای گرفتن انتقام پی فرصتی مناسب می‌گشتم، وقتی که دیدم قبایل تمیم به جان هم افتاده‌اند، از موقعیت برای گرفتن انتقام خود استفاده کردم!

وکیع طی شعری کار خود را چنین توجیح کرده است:
تو مپندار که من از دین بیرون شده منع صدقه کرده‌ام. در حالی که من
مان ناموری هستم که به انگشت مرا نشان می‌دهند!
من از قبیله بنی مالک حمایت کردم و مدتی درنگ نمودم تا این که چشم-
هایم بینا شد.

و چون خالد به سوی ما درفش کشید، امانت‌ها به سوی او سرازیر گشت.
چهارمین روایت

طبری در روایت چهارم داستان کشته شدن «مالک بن نویره» را با
همان اسناد، از قول سیف بن عمر چنین آورده است:⁴

چون خالد به سرزمین «بطاح» وارد شد، افراد تحت فرمان خود را به
گروه‌های مختلفی تقسیم کرد و هر گروه را زیر فرمان سرپرستی به
مأموریتی جداگانه فرستاد تا در میان تیره‌های مختلف تمیم بگردند، و آنان را
به تسلیم فرا خوانند، و اگر کسی راه خود سری پیش گرفت و تمکین نکرد،
او را اسیر نموده در بند بکشند و به نزد خالد بیاورند تا او شخصاً تصمیم
بگیرد.

سواران گشتی خالد در انجام چنین مأموریتی «مالک نویره» و جمعی از
افراد خانواده‌اش را دستگیر و در بند کشیدند. اما بین مأمورین خالد بر سر
این که آیا مالک و همراهانش اذان گفته نماز خوانده‌اند یا خیر اختلاف افتاد،
و به همین سبب خالد بن ولید فرمان داد تا ایشان را زندانی کنند.
اتفاقاً آن شب، شبی سرد و طوفانی بود و شدت سرما به حدی بود که تا
مغز استخوان اثر می‌گذاشت و مرتب بر شدت آن افزوده می‌شد.
خالد بن ولید برای رفاه حال اسیران دستور داد تا منادی او در میان افراد
سپاهی بانگ برآورد:

«ادْفُوا اسْرَاکُمْ = اسیرانتان را گرم نگه دارید.»

سیف می‌گوید که در زبان مردم کنانه «دَثَرُوا الرَّجُلَ قَادْفُوهُ = مرد را
بپوشانید و گرمش کنید» معنای گردن زدن را می‌دهد! این بود که سپاهیان
خالد با شنیدن دستور فرمانده، در مقام اجرای آن برآمد، زیرا چنین می‌پنداشتند
که خالد فرمان قتل اسیران را صادر کرده است! پس «ضرارین ازور» بر
می‌جهد، و مالک بن نویره را گردن می‌زند، و دیگران نیز بقیه افراد مالک
را از پای در می‌آورند.

خالد بن ولید که ناله و فریاد اسرا را می‌شنود، شتابان از چادر خود
بیرون می‌آید، ولی دیگر دیر شده و کار از کار گذشته است زیرا مالک و
همراهانش در میان خاک و خون خود دست و پا می‌زنند. پس می‌گوید:

وقتی که خدا بخواهد کاری انجام شود، انجام می‌شود! سیف در پایان روایتش می‌گوید:

سربازان خالد سرهای کشته شدگان را از جمله سر مالک نویره را دیگ پایه قرار داده زیر آن آتش برافروختند!!

اما بقیه داستان سجاح مدعی پیغمبری در کتاب تاریخ طبری و به نقل از سخنان سیف چنین است:

«سجاح» مدعی پیغمبری با مریدانش روی به یمامه نهاد و خبر او همه جا شایع شد. چون این خبر به «مسيلمه» که خود ادعای پیغمبری داشت رسید، سخت بترسید و برای پیش‌گیری از هر پیش‌آمد سوئی در مقام چاره برآمد. پس هدایایی چند برای سجاح فرستاد و از او به جان امان خواست تا به دیدارش بشتابد. سجاح، مسيلمه را امان داد و اجازه داد تا به خدمتش برسد.

مسيلمه به همراهی چهل تن از مریدانش از قبیله «بنی حنیفه» بر سجاح وارد شد.

سیف می‌گوید سجاح نصرانی مذهب بوده است. سپس ادامه داده می‌گوید:

این دو مدعی پیامبری با یک دیگر به گفت و گو نشستند و در ضمن سخن، مسيلمه به سجاح گفت: نیمی از ملک جهان از آن ما است، و اگر قرشیان انصاف می‌داشتند، نیمی دیگر از آن آنان بود. حالا که قرشیان راه انصاف نرفته‌اند، خداوند آن را از قریش گرفته و به تو ارزانی داشته است!!

تقسیم مسيلمه، سجاح را خوش آمد و آن را پذیرفت، و با او پیمان عدم تجاوز بست به شرط آن که مسيلمه همه ساله نیمی از محصولات یمامه را به سجاح بپردازد و مقرر داشت که نیمی از خراج سال آینده را هم باید همین سال تحویل دهد!

مسيلمه ناچار از پذیرفتن چنین شرط سنگینی بود، بنا بر این قرار شد که سجاح با گرفتن نیمی از خراج سال آینده باز گردد، و نماینده‌ای هم در یمامه بر جای بگذارد تا نیم دیگر را سال بعد تحویل بگیرد.

سجاح چنین کرد، و نیمی از خراج را از مسيلمه بگرفت، و نماینده‌ای هم از جانب خود تعیین کرد و عنان عزیمت به جانب بین النهرین کشید.

ابن اثیر هم، آن جا که از تمیم و سجاح سخن می‌گوید، همین مطالب را از طبری گرفته است. آغاز سخن ابی اثیر در این مورد چنین است.⁵

اما در قبایل تمیم، عمال رسول خدا که در میان قبایل مزبور مأموریت یافتند عبارت بودند

از: «زبرقان بن بدر، سهل بن منجاب، قیس بن عاصم، صفوان بن صفوان، سبرة بن عمرو، وکیع بن مالک، و مالک بن نویره.»
در آن هنگام که خبر وفات رسول خدا به آن نواحی رسید، «صفوان بن صفوان» وجوهی را که از محل صدقات قبیله بنی عمرو به دست آورده بود... تا آخر روایت سیف.

داستان مالک نویره را نیز ابن اثیر از روایت سیف به نقل از کتاب طبری گرفته و در تاریخ خود آورده است.
ابن کثیر نیز داستان سجاح و قبایل تمیم، و داستان مالک نویره را از همان روایت سیف به واسطه طبری گرفته است.⁶
ابن خلدون هم آن جا که از وکیع بن مالک سخن می‌گوید، همان روایت سیف را از تاریخ طبری نقل می‌کند.

یاقوت حموی نیز در واژه «بطاح» مستقیماً از روایت سیف، به ویژه از روایت سوم آن استفاده کرده، شعر وکیع را هم شاهد آورده است.
و با استفاده از همین روایات سیف است که «ابن اثیر و ذهبی، و ابن فتحون، و ابن حجر» برای شش تن از صحابیان ساختگی او که نامشان گذشت، در کتاب‌های خود شرح حال نوشته‌اند، که ما در زیر، سخن ایشان را در باره هر یک از آنها نقل می‌کنیم:

1_ سعیر بن خفاف

ابن حجر در کتاب «اصابه» خود، او را «سعیر بن خفاف تمیمی» معرفی کرده، در صورتی که نامش در تاریخ طبری و با تصریح نام سیف، «سعر بن خفاف تمیمی» آمده است.

ابن حجر در شرح حال این صحابی ساختگی سیف چنین می‌نویسد:
سیف بن عمر در کتاب «فتوح» خود آورده است که او _سعیر بن خفاف_ عامل و کار گزاران رسول خدا در تیره‌ای از قبایل تمیم بوده، ابو بکر نیز او را در سمت خود ابقاء کرده است.⁷ «ز»

و می‌دانیم که حرف «ز» در نوشته‌های ابن حجر نشان‌گر این مطلب است که او این صحابی را بر دیگر تذکره نویسان صحابه زیادی و اضافه دارد.

2_ عوف بن علاء جشمی

ابن حجر نام او را «عوف بن علاء بن خالد جشمی» آورده، اما در تاریخ طبری از قول

سیف, «عوف بن علاء بن خالد» از بنی غنم جشمی معرفی شده است. شرح حال او را ابن حجر در «اصابه» چنین آورده است: سیف در کتاب «فتوح» خود آورده است که عوف از جمله عمال و کار گزاران است که بعد از وفات رسول خدا به این سمت مأمور گردیده, و از اصحاب آن حضرت بوده است. ابن قتیون نیز نام عوف را زیر عنوان اصحابی که نامشان از قلم تذکره نویسان افتاده است آورده.⁸ ما بیش از این خبری در باره عوف از سیف بن عمر, و دیگر ندیدیم, و از شرکت این صحابی ساختگی در جنگها, و ابراز شجاعت‌هایی که غالباً سیف به قهرمانان افسانه‌ای خود از قبیله مضر خاصه تمیم نسبت می‌دهد مطلبی نیافتیم.

3_ اوس بن جذیمه

ابن حجر در «اصابه» خود, او را «اوس بن جذیمه هجیمی» معرفی کرده است. در صورتی که در تاریخ طبری و با توجه به روایت سیف, «اوس بن خزیمه هجیمی» آمده است, و هجیمی تیره‌ای از بنی عمرو تمیم می‌باشد. هم چنین به محله‌ای از بصره که هجیمیان در آن ساکن می‌باشند اطلاق می‌شود.⁹

ابن حجر شرح حال اوس را در «اصابه» چنین آورده است: سیف, و طبری هر دو آورده‌اند که «اوس» درک صحبت رسول خدا را کرده, و به هنگام ارتداد افراد قبیله تمیم, هم چنان بر اسلامش ثابت قدم باقی مانده است. اوس به هنگام خروج سجاح مدعی پیغمبری, به همراهی گروهی از خانواده‌اش بر سپاه او تاخته است. و بدین سان, نام این صحابی قهرمان و آفریده خیالات سیف بر دیگر افتخارات بنی عمرو تمیم که خاندان سیف است افزوده می‌شود!!

4_ سهل بن منجاب

ابن عثیر در کتاب «اسد الغابه» می‌نویسد: وقتی که قبایل مختلف تمیم اسلام آوردند, رسول خدا عمال و کار گزاران خود را از میان افراد همان قبایل تعیین و مأمور فرمود, و «سهل بن منجاب» را مأمور جمع آوری صدقات یکی از آنها کرد, و هم چنان که طبری آورده است, «قیس بن عاصم» و سهل بن منجاب, و مالک نویره, و زبرقان بدر, و صفوان» و دیگران از جمله عمال تمیمی آن حضرت بوده‌اند.

ابن حجر در «اصابه» خود می‌نویسد:
طبری در تاریخ خود آورده است که «سهل بن منجاب» از جمله کار
گزارانی بود که رسول خدا برای جمع آوری صدقات بنی تمیم فرمود، و
مادام که آن حضرت حیات داشت، سهل نیز به این سمت باقی بود.
ذهبی نیز در کتاب «تجرید» خود می‌گوید:
به طوری که می‌گویند، رسول خدا «سهل» را برای جمع آوری صدقات
مأمور کرده است.¹⁰

یک سیر تحقیقی در همین مورد
بار دیگر نوشته ابن اثیر را در کتاب «اسد الغابه» از نظر می‌گذرانیم، او
می‌نویسد:

پس از این که قبایل مختلف تمیم اسلام آوردند، رسول خدا عمال و کار
گزاران خود را از میان افراد همان قبایل تعیین و در تیره‌های مختلف
مأموریت داد، از جمله «قیس بن عاصم، و سهل و مالک»...
اما حدیث مأموریت تمیمیان از جانب پیغمبر خدا، در نسخ متعدد طبری
عیاً چنین آمده است:

در مورد تمیمیان، رسول خدا حیات داشت که کار گزاران و عمال خود
را بر آنان بگماشت، از آن جمله «زیرقان بن بدر، را بر رباب، و عوف، و
ابناء» مأموریت داد. و به طوری که (سری، از شعیب، از سیف، از صعب
بن عطیه، از پدرش، و سهم بن منجاب) روایت می‌کند، مأموریت «قیس بن
عاصم» بر مقاعس و بطون بوده است.

از بیان طبری چنین برمی‌آید که «صعب بن عطیه» از دو نفر نقل قول
کرده است، یکی پدرش «عطیه» و دیگری «سهم بن منجاب». پس سهم بن
منجاب در این حدیث، خودش راوی است نه صحابی!

ولی گویا این دو دانشمند معروف، این اثیر، و ابن حجر، هر دو از سخن
طبری چنین نتیجه گرفته‌اند که «صعب» فقط از پدرش روایت کرده است که
بر قبایل مقاعس و بطون، دو نفر تمیمی به نام‌های «قیس بن عاصم، و سهم
بن منجاب» مأمور جمع آوری صدقات شده‌اند!

ضمناً گمان می‌رود در نسخه‌هایی که این دو دانشمند از طبری در دست
داشته‌اند، نام «سهم بن منجاب»، سهل بن منجاب نوشته شده باشد. روی این
اصل این دو دانشمند

همین نام را اساس قرار داده و «سهل بن منجاب» را جزء اصحاب رسول خدا شرح داده‌اند!¹

* * *

5_ وکیع بن مالک

سیف بن عمر او را «وکیع بن مالک تمیمی» خیال کرده و نسبش را به «حنظله بن مالک» که یکی از تیره‌های تمیم است رسانیده است.¹¹ ذهبی در کتاب «تجرید» خود، وکیع را چنین معرفی می‌کند: سیف بن عم تمیمی می‌نویسد که وکیع بن مالک به همراهی مالک نویره، با هم عامل و کار گزار رسول خدا بر قبیله بنی حنظله بودند. ابن حجر نیز در کتاب «اصابه» می‌گوید:

سیف آورده است که رسول خدا «وکیع بن مالک» را به همراهی «مالک نویره» مأمور جمع آوری صدقات بنی حنظله و بنی یربوع فرمود. و مادام که رسول خدا حیات داشت، آن دو، این مأموریت را از جانب آن حضرت بر عهده داشتند. و به طوری که در تاریخ طبری آمده است، وکیع با سجاح موافقت داشت، اما وقتی که سجاح و دار و دسته‌اش تار و مار شدند، وکیع وجوهی را که به نام صدقات از محل مأموریتش جمع آوری کرده بود، عذ خواهان به خدمت خالد بن ولید برد و دین خود بپرداخت، و عذر تقصیر خواست و به نیکو ترین وجهی به اسلام باز گشت.

و نیز سیف گفته است که رسول خدا «وکیع دارمی» را به همراهی «صلصل» به کمک «عمرو» فرستاد، تا بر مرتدها حمله برند.

به طوری که از نوشته ابن حجر پیدا است، این دانشمندان خبر وکیع دارمی را از دو منبع یکی کتاب سیف، و دیگری تاریخ طبری نقل می‌کند. و علاوه بر موضوع عمال رسول خدا در تمیم، اخبار مربوط به ارتداد تمیمیان، و مأموریت وکیع را از جانب رسول خدا به همراهی صلصل برای کمک رسانی به «عمرو عاص» آورده است که با خواست خدا در جای خود به بحث پیرامون آن خواهیم پرداخت.

همچنین ابن حجر، در «اصابه» شعری از وکیع نیاورده، در صورتی که طبری و حموی در کتاب‌های خود به اشعار وکیع اشاره کرده‌اند.

¹ . این هم خود راهی است برای بالا بردن رقم تعداد اصحاب ساختگی رسول خدا. (مترجم)

و به این ترتیب نام این تمیمی دارمی یعنی «وکیع بن مالک» در ردیف اصحاب پیغمبر، و اشعار، و مأموریت مخصوص‌اش از جانب رسول خدا و کارگزاری او، از جانب آن حضرت، در لیست افتخارات تمیم به ثبت می‌رسد.

6_ حصین بن نیار حنظلی

سیف، «حصین بن نیار حنظلی» را از بنی حنظله خیال کرده است. ابن حجر در اصابه خود در باره حصین چنین می‌نویسد: سیف بن عمر، هم چنین طبری در تاریخش گفته‌اند که «حصین بن نیار» یکی از کار گزاران رسول خدا بوده است. ابن فتحون¹ نیز شرح حال حصین را بر تذکره نویسان استدراک کرده است. این که ابن حجر می‌گوید: «سیف و طبری گفته‌اند» معلوم می‌شود که این دانشمند مطالب خود را در باره حصین بن نیار از آن دو منبع گرفته است. ابن حجر در شرح حال حصین به همین مقدار که او کار گزار رسول خدا بوده است بسنده کرده، دیگر داستان‌هایی را که طبری ضمن حوادث سال چهاردهم از هجرت، از سیف در باره حصین و شرکت او در جنگ قادسیه، و فرماندهیش بر سپاه پیش تازان نقل کرده نیاورده است. هم چنین ابن حجر، این خبر حموی را که در «معجم البلدان» در واژه «دلوث» آورده است نقل ننموده آن جا که می‌گوید: سیف بن عمرع از قول مردی به نام «عبد القیس» ملقب به «صحر» می‌گوید که در اطراف شهر اهواز بر «هرم بن حیان» که با هرمرزان در جنگ بود وارد شدم. منطقه جنگ جایی بود بین «دلوث و دجیل» ... تا آن جا که می‌گوید: این منطقه در جایی دیگر «دلت» خوانده می‌شود، و «حصین بن نیار حنظلی» در باره آن چنین سروده است: آیا به او خبر رسیده که اهل «منادر» قلب آتش گرفته ما را خنک کردند؟

¹ . ابو بکر، محمد بن خلف بن سلیمان بن فتحون اندلسی، ملقب به «ابن فتحون» یکی از دانشمندان قرن پنجم و ششم هجری است. از جمله تألیفات او کتاب «التذییل» در دو جلد بزرگ است که در آن بر کتاب «استیعاب» ابن عبد البر استدراک کرده است. ابن فتحون در سال 519 هجری در شهر «مرسیه» آندلس دیده از جهان فرو بسته است.

آنها در بالاتر از «دلوث» به هنگی از ما برخورد کردند که چشم را خیره می‌کرد.

که همین مطلب را عبد المؤمن در کتاب «مراسد الاطلاع» از حموی گرفته و نقل نموده است.

و نیز ابن حجر به سخن حموی در واژه «مناذر» توجهی نکرده، آن جا که او در معجم خود می‌نویسد:

اهل سیر بر آن هستند که در سال هجدهم از هجرت، «عتبه» دو تن از سرداران سپاه خود را به نام‌های «سلمی» و «حمله» مأمور کرد... تا آن جا که می‌نویسد:

سرانجام «مناذر» و «تیری» را بگشودند، و داستان این فتح بس دراز است و حصین بن نیار در آن چنین سروده است:

آیا او خبر دار شد که اهل مناذر دل آتش گرفته ما را خنک کردند؟

آنها در بالاتر از محل «دلوث» به هنگی از ما برخورد کردند که چشم‌ها را خیره می‌ساخت.

ایشان را بین نخلستان‌ها، و رودخانه «دجیل» از پای در آوردیم، و از صحنه روزگار بر انداختیم.

تا زمانی که سم اسب‌های ما، ایشان را به خاک کشید و دفن کرد، آنها، در همان جا منزل داشتند.

این داستان آخر را طبری از قول سیف با شرح و تفضیلی هر چه بیشتر آورده ولی هم چنین که عادت او است، رجزها و حماسه‌های حصین را از آن حذف کرده است.¹²

و بدین سان، با اعتمادی که این دانشمندان بر احادیث سیف داشته‌اند، نام این شش نفر تمیمی ساخته خیالات سیف را جزء اصحاب و عمال حقیقی رسول خدا، و در صفحات کتاب‌های معرفت رجال و صحابی پیغمبر خود ثبت کرده‌اند!

اینک پس از ذکر آن چه را که از اینان در احادیث سیف نیافته‌ایم، نخست به بررسی اسناد احادیث او پرداخته، سپس به مقایسه بین این افسانه‌ها، و حقایق مسلم تاریخی می‌پردازیم.

بررسی اسناد احادیث سیف

در حدیث اول سیف، بحثی از نام کار گزاران و عمال رسول خدا در تمیم رفته، و از ارتداد افراد قبایل مزبور، داستان مالک نویره، داستان سجاح بانوی مدعی پیامبری، سخن

به میان آمده است. در حدیث دوم، سخن از ارتداد بحرین رفته، و نام صحابی ساختگی او «وکیع بن مالک» به میان آمده است.

در حدیث سوم، موضوع «بطاح» و «وکیع» و قسمتی از داستان مالک نویره مطرح شده است.

این سه حدیث را سیف از قول «صعب بن عطیه بن بلال» از پدرش، که پدر و پسر راوی یک دیگرند، آورده که در مباحث گذشته گفته‌ایم چون اینان را بجز نزد سیف جایی دیگر ندیده‌ایم، آنان را از روات مخلوق سیف شناخته‌ایم.

در حدیث چهارم، که بقیه داستان مالک نویره است، سیف سند حدیث خود را «خزیمه بن شجره عقیانی» معرفی کرده است که علمای رجال و نسب شناسان شرح حالش را از احادیث سیف گرفته‌اند!! و دیگری «عثمان بن سوید» است که ما نامش را جز نزد سیف جایی دیگر ندیدیم!

و اما آن جا که از «حصین بن نیار» سخن می‌گوید، سندش را افراد مجهول الهویه ذکر می‌کند! این وضع و حال اسناد احادیث سیف است!

حقایق تاریخی

برای مقایسه افسانه‌های سیف، به مراجع و مصادری مراجعه می‌کنیم که سخن از سیف نگرفته‌اند. در این مورد می‌بینیم که «ابن هشام» و طبری از قول «ابن اسحاق» موضوع کار گزاران و عمال پیغمبر خدا را چنین آورده-
اند:¹³

رسول خدا فرمانداران و عمال خود را بر سرزمین‌های قلمرو اسلام به شرح زیر تعیین فرمود:

1_ «مهاجرین ابی امیه» را به صنعاء یمن فرستاد، و او تا زمان قیام و شورش «اسود» علیه او در آن جا بود.

2_ «زیاد بن لبید» را که با بنی بیاضه انصاری پیمان برادری بسته بود، به «حضر موت» فرستاد، و مأموریت جمع آوری صدقات آن جا را نیز بر عهده او گذاشت.

3_ «عدی بن حاتم» را بر قبایل «طی و بنی اسد» گماشت، و جمع آوری صدقات آن ناحیه را نیز به او محول فرمود.

4_ «مالک بن نویره» را مأمور جمع آوری صدقات بنی حنظله فرمود.

بر قبایل بنی سعد دو نفر را به شرح زیر منصوب فرموده است:

5_ «زبرقان بن بدر» را عامل ناحیه‌ای از بنی سعد.

6_ «قیس بن عاصم» را عامل، و مأمور جمع آوری صدقات ناحیه‌ای دیگر از بنی سعد.

7_ «علاء بن حضرمی» را به حکومت بحرین منصوب فرمود.

8_ «علی بن ابی طالب» را مأمور فرمود تا صراقات و هم چنین جزیه مسیحیان ساکن نجران را دریافت کرده، به حضرتش تقدیم دارد. چون ماه ذی القعدة همین سال _ سال دهم از هجرت _ فرا رسید، رسول خدا برای ادای حج عازم گردید....

سپس طبری و ابن هشام، بازگشت امام علی را از نجران، و پیوستن را به رسول خدا، و شرکتش را در مراسم حج، و بازگشت پیغمبر را از مکه به مدینه، و رحلت آن حضرت را در آخر ماه صفر پشت سر هم می‌نویسند. به طوری که در این حدیث آمده است، کار گزاران و عمال رسول خدا در قبایل مختلف تمیم سه نفر بودند به این شرح «مالک نویره، قیس بن عاصم، و زبرقان بن بدر» در حالی که سیف بر انی تعداد هشت تن دیگر از خودش می‌افزاید، و تعداد آن‌ها را به یازده نفر می‌رساند!

موضوع ارتداد قبایل مختلف تمیم را، ما نزد هیچ تاریخ نویس معتبر دیگری که سخن از سیف نگرفته باشد نیافتیم، مگر داستان و سرانجام دل خراش مالک نویره را به دست خالد بن ولید، که آن را دانشمندان سرشناسی چون «طبری، ابو الفرج اصفهانی، و وثیمه» و دیگران با شرح و تفصیل پیرامون آن در کتاب‌های خود آورده‌اند، و ما آن را از خلال نوشته‌های طبری در تاریخش پی می‌گیریم.

داستان مالک نویره

طبری از قول «عبد الرحمن بن ابی بکر» سرانجام مالک را می‌آورد:¹⁴ وقتی که خالد به سرزمین «بطاح» رسید، «ضرار بن ازور» را به سرکردگی گروهی از سپاهیان، که «ابو قتاده، حارث بن ربیع» نیز در میانشان بود، به شناسایی آشوب گران، و مرتدهای قسمتی از آن منطقه مأمور کرد.

ابو قتاده که خود در این مأموریت شرکت داشته است، چون بر مسلمان بودن مالک نزد خالد بن ولید گواهی داده و خالد گواهی او را نپذیرفته بود، سوگند یاد کرد که تا عمر دارد، زیر پرچم خالد در هیچ جنگی شرکت نکند. ابو قتاده داستان مالک را چنین تعریف می‌کند:

ما شبان گاهی بود که به قبیله مالک رسیدیم و آنها را زیر نظر گرفتیم، اما وقتی که آنها ما را با چنان هیبتی پیرامون خود مشاهده کردند، از ترس جان، اسلحه برداشتند، ما چون چنان دیدیم به آنها گفتیم:

- ما، همه مسلمانیم. آنها هم گفتند:

- ما هم مسلمان هستیم. گفتیم:

- پس چرا دست به اسلحه برده‌اید؟ جواب دادند:
 - شما چرا مسلح هستید؟ ما گفتیم:
 - ما سربازان اسلام هستیم، و اگر شما راست می‌گویید، اسلحه خود را به زمین بگذارید.
 آنها پیشنهاد ما را پذیرفتند و اسلحه خود را زمین گذاشتند، آن گاه ما به نماز برخاستیم، آنها نیز به نماز برخاستند و ...
 گویا سخنی که بین خالد و مالک رفته بود، دست آویز خالد در کشتن مالک نویره شده باشد، زیرا وقتی که مالک نویره را پیش روی خالد گذاشتند، ضمن سخنانی به خالد گفت:
 - من گمان نمی‌کنم که پیشوای شما - پیغمبر خدا - به جز چنین و چنان چیزی گفته باشد! و خالد در پاسخش گفت:
 - مگر تو، او را پیشوای خود نمی‌شناسی؟ آن گاه فرمان داد تا گردن او، و یارانش را بزدند!!
 و سپس مقرر داشت تا سرهای بریده ایشان را دیگ پایه قرار داده زیر آن آتش بر افروختند!!
خشم عمر بر خالد
 وقتی که خبر کشته شدن مالک نویره به عمر بن خطاب رسید، موضوع را با ابو بکر خلیفه در میان نهاد و به او گفت:
 دشمن خدا - خالد ولید - مرد مسلمانی را به ناروا کشته و چون حیوانی به زیش تجاوز نموده است!!
 و چون خالد به مدینه بازگشت، یک راست به مسجد پیغمبر رفت، او در آن موقع قبایی بر تن داشت که آثار زنگ آهن بر اثر برداشتن سلاح‌های آهنین بر آن دیده می‌شد، و عمامه‌ای بر سر خود پیچیده و به رسم سربازان میدان جنگ اسلام، چند چوبه تیر در میان چین و شکن‌های آن نشانه بود. چون چشم عمر به خالد افتاد، خشمگین از جای برجست و با شدت تیرها را از عمامه خالد بیرون کشید و بشکست و بر سرش فریاد کشید و گفت:
 به ریا و سالوس مرد مسلمانی را می‌کشی، و مثل حیوانی به زنش تجاوز می‌کنی؟! به خدا قسم که به این جرمت سنگ سارت می‌کنم... ما این مطلب را از طبری گرفته‌ایم.
 ابن خلکان نیز در کتاب «وفیات الاعیان» خود در باره مالک نویره می-

نویسد:¹⁵

پس از این که «مالک نویره» را با جمعی از یارانش دستگیر کردند و پیش روی خالد گذاشتند، «ابو قتاده انصاری و عبد الله بن عمر» که در سپاه خالد بودند، در باره مالک و اسلامش گواهی داده از او شفاعت کردند. اما خالد زیر بار نرفت، و او را سخنان آن دو صحابی خوش نیامد!

مالک چون وضع را وخیم، و جان خود را در معرض خطر دید، به خالد گفت:

- ای خالد، ما را به خدمت ابو بکر بفرست، تا او شخصاً در باره ما تصمیم بگیرد، چه، تو با اشخاصی که به مراتب گناهشان از ما بیشتر بوده است چنین کرده‌ای. خالد جواب داد:

- خدا مرا بکشد، اگر تو را نکشم!!

و در همین وقت مالک را بنا به اشاره خالد پیش «ضرار» گذاشتند تا گردیش را بزند در این هنگام چشم مالک به همسرش «ام تمیم» که از زیبا رویان زمان خود بود افتاد، پس روی به خالد کرد و گفت:

- این زن مرا به کشتن داد؟! خالد جواب داد:

- بلکه خدایت به جرم ارتداد از اسلام بکشت! مالک گفت:

- من مردی مسلمانم. خالد بانگ زد:

- ضرار! چرا معطلی، گردنش را بزن!!

این خلکان هم چنان به داستان مالک ادامه داده تا آن جا که می‌نویسد:

«ابو زهره سعدی» در سوک مالک اشعار سوزناکی سروده و در ضمن آن چنین گفته است:¹

به سوار کارانی که به اسم ستوران خود سرزمین ما را در هم کوبیدند، بگو: پس از شهادت مالک، شام سیاه ما را پایانی نخواهد بود.

خالد بی شرمانه دست تجاوز به همسر مالک دراز کرد، زیرا که او خیلی پیش از این‌ها چشم طمع به او دوخته بود!

خالد، عنان خرد به دست هوای دل خود داد، و _آنقدر مردی نداشت_ که دل از او برکند، و اختیار خود را دست بگیرد.

با کشته شدن مالک، خالد به آرزوی دیرینه خود رسید، اما، مالک در

همان روز جان بر سر همسر خود بنهاد و همه چیز خود را از دست بداد!

اکنون پس از مالک، برای یتیمان، و بیوه زنان، و پیر مردان از کار افتاده و در مانده، چه کسی جان پناه، و محل امید خواهد بود؟!!

افراد قبایل تمیم هر چه داشتند، از گران‌بهاترین آنها، تا

¹ . الاقل لحی اوطأوا بالسنا بک
قضی خالد بغیا علیه لعرسه
فأمضی هواء خالد غیر عاطف
و اصبح ذا اهل، و اصبح مالک
فمن للیتامی و الا رامل بعده
اصیبت تمیم غثها و سمینها

تطاول هذا اللیل من بعد مالک
و کان له فیها هوی قبل ذالک
عنان الهوی عنها و لا متمالک
الی غیر شئیء هالکاً فی هوالک
و من للرجال المعدمین الصعالک
بفارسها المرجو سحب الخوالک

بی‌ارزش‌ترین‌شان را با از دست دادن سوارکاری چون مالک، که هر بلایی را از آنها دور می‌کرد، از دست بدادند.
حقایق ار دو پیامبر نر و ماده!

طبری در داستان «سجاح و مسیلمه» مدعیان پیامبری چنین می‌نویسد:¹⁶
دیگران - بغیر از سیف - آورده‌اند که چون سجاح به منطقه تحت نفوذ مسیلمه مدعی پیامبری رسید، مسیلمه از ترس به قلعه پناه برد و درهای آن را بر روی خود و مریدانش محکم کرد.
سجاح چون به پای قلعه رسید، با مسیلمه که بر بام قلعه برآمده بود، چنین به گفت و گو پرداخت:

- از قلعه فرود آی! (مسیلمه که گویا از طرز سخن گفتن و حرکات سجاح دریافته بود که می‌تواند بر این حریف ظریف فائق آید، در پاسخ سجاح گفت):
- تو اول دستور بده تا مریدان و اطرافیانت او تو دور شده فاصله بگیرند!
سجاح با این تقاضا موافقت کرد، و دستور داد تا مریدانش به چادرهای خویش بازگشتند، و مسیلمه نیز از قلعه فرود آمد و به پیروانش چنین دستور داد:

چادری جداگانه برای ما ترتیب دهید، و در آن عود و عنبر و بوهای خوش بسوزانید تا سجاح کاملاً تحت تأثیر حالات روانی و جنسی قرار گیرد!
دستور مسیلمه به انجام رسید، و چون سجاح پای به درون آن چادر گذاشت... تا آخر!

این جا طبری سخنان سجعی که بین سجاح و مسیلمه این دو مدعی پیامبری رد و بدل شده است آورده، و البته که سخنان این دو مدعی پیامبری، همان طور که مسیلمه انتظارش را می‌کشید، به جاهای باریک و باریک‌تر کشیده شد تا این که سرانجام این دو پیامبر نر و ماده را بر سفره عقد یک دیگر نشانند!

طبری داستان این دو را چنین پایان می‌دهد:
سجاح مدت سه شبانه روز را در آن چادر کذایی با مسیلمه گذرانید و در پایان خود از آن جا پای بیرون نهاد و به مریدانش پیوست، مریدان از او پرسیدند:

- خوب! در تماسی که با مسیلمه داشتی چه چیز دست‌گیت شد؟! سجاح در پاسخ آنها گفت:

- حق با او بود! متهم به او ایمان آوردم. و حتی به او شوهر کردم!! از او پرسیدند:

- خوب، چیزی هم مهر تو کرد؟ (گویا سجاح مثل این که از خواب بیدار شده باشد حیرت زده) گفت:
- نه!! به او گفتند:

- کار درستی نکردی، برگرد و نزد او برو! برای چون تو بانویی زشت است که مهر ناگرفته از شوهرت جدا شده باشی!!
سجاح بار دیگر روی به چادر نهاد، و بر مسیلمه که هنوز در آن جا بود وارد شد. مسیلمه که حریف را رفته می‌پنداشت، از دیدار او نگران شد و پرسید:

- تو که برگشتی! موضوع چیست؟ سجاح گفت:
- مهر من، پس مهر من چه می‌شود؟ تو باید چیزی به عنوان مهر به من بدهی.

مسیلمه که با شنیدن تقاضای سجاح نفسی به راحت کشیده بود، به مؤذن سجاح گفت:

در میان یارانت بانگ بردار که «مسیلمه بن حبیب»، دو نماز، نماز اشاء و نماز صبح را که محمد بر شما واجب کرده بود، به عنوان صدق به سجاح داد، و انجام آن را از شما برداشت!!

* * *

اکنون ببینیم در مورد خبر فتح «مناذر و تیری» که در سخنان سیف آمده بود، دیگران چه می‌نویسند؟ ابن حزم در کتاب «جوامع السیره» می‌نویسد:
«ابو موسی اشعری» به روزگار خلافت عمر، قسمت‌هایی از استان اهواز را به زور و غلبه بگرفت و دیگر قسمت‌ها را از راه صلح و پیمان همکاری و مودت.¹⁷

ذهبی در کتاب «تاریخ اسلام» می‌نویسد:
به سال هفدهم او هجرت، عمر طی فرمانی حکومت بصره را به ابو موسی اشعری داد، و مقرر داشت که او سپاه به منطقه اهواز بکشد، و آن استان را به تصرف خود در آورد...¹⁸

بلاذری نیز در «فتوح البلدان» خود آورده است:
ابو موسی اشعری، سوق اهواز، و منطقه نهر تیری را با قهر و غلبه بگرفت... [تا آن جا که می‌نویسد]:

«ربیع بن زیاد حارثی» را به نمایندگی از طرف خود بر مناذر بگماشت، و خود سپاه به «تستر = شوشتر» کشید، و آن جا را در بهار همان سال بگشود.¹⁹

خبر فتح مناذر و تیری همین‌ها بود که آوردیم. اما در مورد مکانی به نام «دلوث» ما در هیچ کتابی چنین نامی را ندیدیم تا به مقایسه خبر آن با سخنان سیف بپردازیم زیرا که چنان مکانی زائیده و هم خیال سیف بن عمر بوده است و بس.

خلاصه آن چه گذشت و نتیجه مقایسه

سیف بر تعداد کار گزاران و عمال رسول خدا شش تن می‌افزاید، و همین جا است که

از برکت وجود او، دانشمندانی که شرح حال اصحاب رسول خدا نوشته‌اند، نام این شش تن صحابی عامل مخلوق سیف را در ردیف اصحاب راستین پیامبر خدا به ثبت می‌رسانند و به شرح حالشان از زبان سیف می‌پردازند! در حالی که می‌بینیم دانشمندانی که بر سخنان سیف اعتماد نکرده‌اند، نام چنین عمالی در کتاب آنها به چشم نمی‌خورد.

و نیز دیدیم که سیف احادیث خود را از زبان راویانی آورده که در اصل وجود خارجی نداشته‌اند و ما آنها را جزء راویان مخلوق خیالات او به حساب آوردیم.

و دانستیم که سیف تنها کسی است که از فرماندهی صحابه‌ای به نام «حصین» بر پیشتازان نبرد قبل از قادسیه نام می‌برد، و حموی دانشمند و نویسنده کتاب جغرافیای «معجم البلدان» با توجه به حماسه سرایی‌های همین «حصین» خیالی، یک پس از فتح مناذر سروده است، فتح آن جا را وسیله دو صحابی قهرمان سیف به نام‌های «حرمله و سلمی» به جای «ربیع حارثی قحطانی» و دیگران، در همان کتاب منعکس می‌سازد. و چون نام «دلوث» را در اشعار همان حصین می‌بیند، آن جا را نیز به عنوان نام مکانی حقیقی در آن به ثبت می‌رساند، و نویسنده کتاب «مراصد الاطلاع» هم شرح بر مکان خیالی دلوث را از حموی می‌گیرد!

سیف برای پاسخ مثبت به ندای درونی خویش در جانب داری از افتخارات قبیله‌ای - قبیله مضر و تمیم - و سرکوفت، و از بین بردن مفاخر دشمن خود از قبیله یمانی قحطانی، حدیث مناذر و تیری را می‌سازد، و ابو موسی اشعری یمانی قحطانی را از مقام و منصبی که خلیفه عمر به او ارزانی داشته بود برمی‌دارد، و پست او را در عهده «عتبة بن غزوان» عدنانی مضری می‌گذارد!

«حرمله و سلمی» دو فرمانده و پهلوان خیالی خود را از قبیله خویش، قبیله تمیم به جای «ربیع حارثی» یمانی قحطانی می‌نشانند، و حصین بن نیار حنظلی، صحابی و شاعر مخلوق خود را به مداحی و تعریف آنها برمی‌انگیزد، تا همگی حماسه‌ها سر دهند و آوازه شهرت تمیم را در پهنه همه رزمگاه‌ها به گوش جهانیان برسانند!!

ولی ما ندانستیم که چه چیز سیف را باعث شده که تاریخ چنین رویدادی را از سال هفدهم، به سال هجدهم هجری تغییر دهد؟ در صورتی که همه تاریخ نویسان نوشته‌اند که «عتبة بن غزوان» که سیف او را به جای ابو موسی نشانده است، پیش از سال هجدهم از هجرت دیده از جهان فرو بسته، و زنده نبوده که منشور امارت و فرماندهی را از دست خلیفه عمر دریافت دارد!! مگر این که بگوییم زندقه‌ای که سیف به آن متهم بوده، او را بر آن داشته است تا با دستکاری در زمان رویدادهای تاریخی اسلام، تاریخ امتی را دچار تشویش کرده، آن را غیر قابل اعتماد جلوه دهد!

دیدیم که سیف در خبر دو مدعی پیامبری - سجاح و مسیلمه - می‌گوید سجاح

تمیمی وقتی پیمان عدم تعرض را با مسیلمه امضاء می‌کند که اولاً همه ساله تصف محصولات یمامه را به سجاح بپردازد، و ثانیاً نیمی از خراج سال آینده را هم اکنون سلف تقدیم دارد، و مسیلمه ناچار از پذیرفتن چنین شرایطی سنگینی است، و سجاح با دریافت آن چه مقرر داشته بود، و تعیین نماینده‌ای برای دریافت بقیه، مسیلمه را ترک می‌گوید!

سیف را سر هم کردن چنین افسانه‌ای، تنها به کسب افتخار و سربلندی قبیله تمیم فکر می‌کرده است نه چیز دیگر که می‌نویسد سجاح در این اردو کشتی نصف غلات یمامه را به دست آورده است! در صورتی که دیگران نوشته‌اند چیزی را که این بانوی مدعی پیغمبری برای شخص خودش به دست آورد، شوهری چون مسیلمه بوده نه محصولات یمامه، و آن چه به مریدانش رسیده، برداشتن و چوب ادای نمازهای صبح و عشاء بوده است نه چیز دیگر!!

اما در مورد ارتداد برخی از افراد قبایل تمیم، با توجه به این که اساساً کفر و ارتداد امری است ننگ آور، ولی سیف آن مردی نیست که به اسلام بیندیشد تا در فکر پاک کردن نام مرتد و ارتداد از دامان قبیله‌اش باشد، او تنها در این اندیشه است که از هر در که شده برای قبیله خویش کسب افتخار کند، از همین رو است که مردان مسلمان و مرتد قبایل تمیم را با یک دیگر به جنگ و جدال و می‌دارد، و به هیچ بیگانه‌ای اجازه دخالت در امری که مربوط به خود تمیمیان است نمی‌دهد، بنا بر این، در حدیث سیف این مسلمانان تمیمی بوده‌اند که مرته‌های قبیله خویش را تنبیه نموده گوش مالی داده‌اند نه مردانی از قبیله دیگر!!

اما داستان مالک نویره، اگر چه مالک یک فرد تمیمی است و قاعدتاً تعصبش به سیف می‌رسد، اما مقام مالک در برابر خالد بن ولید مضری، سردار بزرگ و جنگ دیده و شمشیر زی مضر، بسیار کوچک و حقیر است. این جا است که سیف به حکم قربانی کردن ضعیف پیش پای قوی قبیله، مالک را از جمله مرته‌ها، و هم داستان سجاح معرفی می‌کند، ولی طی افسانه‌ای کشتن مالک را بر اثر یک اشتباه در درک فرمان خالد (توسط مردم کنانه، آن هم در سرزمین بطاح!!) اعلام داشته می‌کوشد تا دامن خالد مضری را از خون به ناحق دسخته شده مالک پاک و مبرا سازد.

در صورتی که حقیقت غیر از این‌ها است و دیگران نوشته‌اند که: مالک نویره بر سر دفاع از اسلام و ایمانش با خالد به گفت و گو می‌نشیند، اما چون پافشاری خالد را در کشتن خویش درک می‌کند، به فراست در می‌آید که این جمال زیبا و دل فریب زن او است که خالد را تا به این حد به ریختن خونس مصمم ساخته است، به این امید که پس از کشتنش در دامن آرزوهای گذشته‌اش در آویزد و به وصال او برسد!! و هم چنان که گفته‌اند سخنان و گواهی «ابو قتاده، و عبد الله عمر» دایر به اسلام مالک و

نماز خواندنش نه تنها در خالد مؤثر نیفتاد، بلکه سخنان ایشان او را خوش نیامد و باعث تسریع در صدور فرمان مرگش گردید، و بنا به اشاره خالد، شمشیر ضرار بر گردن مالک بوسه زد و سر از تنش برداشت!! و خالد پس از کشتن همه آنها فرمان داد تا سرهای بریده آنان را دیگ پایه قرار داده زیر آنها آتش برافروختند!!

و نوشته‌اند که عمر با شنیدن خبر کشته شدن مالک نویره به هم بر آمد و در باره خالد با ابو بکر خلیفه سخن گفت، و زمانی که او را در مسجد با آن قیافه و لباسی که از کثرت به کار بردن جنگ افزارهای آهنین، زنگار آهن بر آن نشسته می‌بیند، از جا می‌جهد و تیرهای عمامه او را برمی‌گیرد و می‌شکند و بر سرش فریاد زده می‌گوید: به ریا و فریب کاری مرد مسلمانی را می‌کشی و چون حیوانی بر زنش تجاوز می‌کنی؟ به خدا قسم که سنگ سارت می‌کنم!

با همه این‌ها سیف به حکم تعصب قبیله‌ای، و زندقه‌اش که او را به دشمنی با اسلام و می‌دارد، می‌آید و این دروغ‌ها را در باره مالک سر هم می‌کند، تا دامن خالد مضری، قائد اعظم و سردار سپاه اسلام را از خود به ناحق رسخته مالک پاک و مبرا سازد!!

حالا اگر ما بیاییم و قبول کنیم که خالد قصد کشتن مالک را نداشته و دست تصادف چنین وضعی را به وجود آورده، و سخن خالد را مردم کنانه (که البته در سپاه او نبوده‌اند) اشتباه فهمیده و به جای گرم کردن اسیران، همگی آنها را با تیغ آب دار راحت کرده گردن زده‌اند، و خالد گناهی نداشته، این سوال را چگونه پاسخ گوئیم که: چرا او فرمان داد تا سرهای کشته شده-گان مظلوم و بی‌گناه را دیگ پایه قرار دادند، و چنین بی حرمتی به آنها روا داشته‌اند؟!

دست آورد سیف از افسانه سجاح

سیف با خلق داستان‌های «عمال رسول خدا، ارتداد افراد قبیله تمیم، سجاح بانوی مدعی پیامبری از تمیم، داستان مالک نویره و ...» در مقام کسب افتخار برای قبیله تمیم بوده است به این ترتیب:

1_ سجاح بانوی تمیمی که ادعای پیغمبری داشته، از هم‌کار دیگرش، از قبیله بنی حنیفه، یعنی مسیلمه که او هم مدعی پیامبری بوده است، نصف محصولات یمامه را باج می‌گیرد، تا او را به حال خود بگذارد، و این خود افتخاری بس بزرگ است برای قبیله تمیم، که حتی شیادهای مدعی پیغمبری آن قبیله، از دیگر پیامبران دروغین برتری داشته از آنها باج می‌گیرند!! در موضوع افسانه‌ای ارتداد افراد قبیله تمیم نیز چنان می‌نماید که مسلمانان قبیله به

گوشمالی افراد مرتد، برخاسته آنها را به سختی تنبیه کرده‌اند، و اجازه دخالت در امری که مربوط به خود تمیمیان است به دیگران نداده‌اند، و این خود افتخاری است برای تمیم که مسأله ارتداد افراد قبیله را خودشان حل کرده باشند نه غیره!!

2_ خلق و اشاعه خبر ارتداد مردم جزیره، پس از وفات رسول خدا، تا دست آویزی باشد برای دشمنان اسلام که بگویند: اسلام به زور شمشیر پیش رفته است، و در سایه ترس و وحشت پا گرفته نه چیز دیگر!!

3_ عمال و کار گزارانی از قبیله تمیم برای رسول خدا آفریده، تا در ردیف دیگر اصحاب حقیقی پیغمبر به صف بنشینند، و نامشان در کتاب‌های طبقات و رجال دانشمندان ثبت گردد!!

4_ مکانی را در منطقه اهواز خلق کرده، تا نامش در کتاب‌های جغرافیایی برده شود.

5_ اشعاری ساخته و بر زبان نقش آفرینان خیالی خود نهاده تا زینت بخش گنجینه‌های ادب عرب شود.

6_ سال‌های وقایع مهم تاریخ اسلام را تغییر داده، که باور ما این است که محرک اصلی سیف در این مورد به خصوص، زندقه‌ای بوده که به آن متهم بوده است!

به هر روی دانشمندان، به حدیثی که سیف از جانب «صعب بن عطیه» روایت کرده است اعتماد نموده، شش نفر مخلوق خیالات او را در ردیف اصحاب پیغمبر پذیرفت برای آنها در کتاب‌های خود، و از حدیث سیف، شرح حال نوشته‌اند!

هم چنان که «صفوان بن صفوان» را از خلال احادیث او صحابی شناخته برایش شرح حال جداگانه نوشته‌اند، ولی چون ما یقین حاصل نکرده- ایم که صفوان محصول خیالات سیف می‌باشد، بحث پیرامون او را رها نموده‌ایم.

دانشمندانی که این افسانه‌ها را از سیف نقل کرده‌اند

همه آن افسانه‌ها را سیف به تنهایی ساخته، و دانشمندان زیر در انتشار آن به نوبه خود سهیم بوده‌اند:

1. طبری در تاریخ کبیرش با ذکر سند.
2. یاقوت حموی در «معجم البلدان» با ذکر سند.
3. ابن اثیر در تاریخ خود، از طبری.
4. ابن کثیر در تاریخ خود از طبری.
5. ابن خلدون در تاریخ خود، از طبری.
6. ابن فتحون در کتاب «التذییل» از پیشینیان خود.

7. نویسنده کتاب «اسد الغابه» از طبری.
8. نویسنده کتاب «تجريد» از طبری.
9. ابن حجر در «اصابه» از سيف بن عمر و طبری.
10. نویسنده کتاب «مرصد الاطلاع» از ياقوت حموی.

نوزدهمین صحابی ساختگی سیف بن عمر زر بن عبد الله، الفقیمی

دو صحابی مهاجر

زر بن عبد الله الفقیمی در کتاب «اسد الغابه» ابن اثیر چنین معرفی شده است:

طبری نوشته است که «زر» از اصحاب رسول خدا، و از گروه مهاجرین بوده است. «زر» از جمله فرماندهان سپاه مسلمین در فتح خوزستان بوده و بر سپاهی که جندی شاپور را به محاصره کشیده بود فرماندهی داشت که سرانجام جندی شاپور از راه صلح و مذاکره گشوده شد. همین مطلب را ذهبی به طور اختصار از «اسد الغابه» نقل و در کتاب «تجرید» خود آورده است.

«زبیدی» نیز در واژه «زر» در کتاب «تاج العروس» می‌نویسد: طبری گفته است که «زر بن عبد الله الفقیمی» از اصحاب پیغمبر، و از جمله امراء ارتش بوده است.

از آن جایی که این دانشمندان همگی خبر «زر بن عبد الله» را از طبری گرفته و به نام او تصریح کرده‌اند ما نیز در خبر زر به طبری مراجعه می‌کنیم تا در یابیم طبری این خبر را از کجا آورده است.

نام و نسب «زر»

طبری از قول سیف بن عمر می‌نویسد:

زر فرزند عبد الله و نواده کلب فقیمی، از بطن تمیم و عدنانی است. طبری در خبر فتح «رام هرمز» از قول سیف بن عمر آورده است که «اسود، و زر» از جمله اصحاب پیغمبر و مهاجرین به محضر آن حضرت بوده‌اند.

«زر» به خدمت پیغمبر خدا رسید و عرضه داشت: خانواده «فقیم» از نظر تعداد نفرات کاستی گرفته و رو به نابودی است، در حالی که تعداد نفرات دیگر تیره‌های تمیم پر جمعیت و رو به ازدیاد هستند. چه شود تا در حق ما به درگاه خدا نیازی ببری و دعایی بکنی؟! رسول خدا دست به دعاء برداشت و گفت: بار خدایا! تعداد افراد خانواده زر را فزونی ده، و بر جمعیتشان بیفزای! این بود که تعداد خانواده زر فزونی گرفت و جمعیتشان رو به افزایش نهاد.

دیگران به همین روایت طبری از سیف استناد کرده نوشته‌اند: زر از جمله کسانی است که به خدمت پیغمبر خدا رسیده، و افتخار درک صحبتش را یافته، و از جمله مهاجرین بوده است.

طبری در فتح «ابله» در حوادث سال دوازدهم از هجرت می‌نویسد: خالد بن ولید «فیل» به غنیمت گرفته را با خمس غنایم جنگی به همراهی «زر» به مدینه فرستاد. فیل را در کوچه‌ها و بازار مدینه می‌گردانیدند تا مردم آن را تماشا کنند. زنان مدینه که از بزرگی جثه و هیکل فیل به شگفتی افتاده بودند با اظهار تعجب و حیرت می‌گفتند: «آیا هیکلی به چنین بزرگی و عظمت از آفریده‌های خدا است؟!» مثل این که آنان فیل را از ساخته‌های دست بشر می‌پنداشتند!! ابو بکر دستور داد تا فیل را به همراهی «زر» باز گردانیدند.

طبری در دنباله این داستان می‌نویسد:

این داستان سیف در باره «ابله» و گشودن آن، بر خلاف آن چیزی است که تاریخ نویسان و وقایع نگاران در باره آن گفته‌اند. چه، از اخبار و روایات درست چنین برمی‌آید که «ابله» در زمان حکومت عمر گشوده شده است نه خلافت ابو بکر، و این فتح و پیروزی به دست «عتبة بن غزوآن» و به سال چهاردهم صورت گرفته نه در سال دوازدهم از هجرت. ما چون به این محدوده از زمان رسیدیم، در جای خود به بحث پیرامون آن، و چگونگی فتح آن جا می‌پردازیم. پایان سخن طبری.

مقایسه‌ای کوتاه

1_ طبری تصریح می‌کند که شهر «ابلّه» به سال چهاردهم از هجرت و زمان خلافت عمر به وقوع پیوسته است نه سال دوازدهم و حکومت بو بکر. 2_ فرماندهی قوا در این جنگ با «عتبة بن غزوان» بوده نه خالد بن ولید. پیام این فتح و پیروزی را نافع به خلیفه عمر رسانیده است، نه زر بن عبد الله فقیمی!

ضمناً آن چه را که طبری از قول سیف ضمن حوادث سال چهاردهم از هجرت آورده، از موضوع زر و خمس غنایم و فیل مزبور به هیچ روی در اخبار دیگران و بیرون از روایات سیف دیده نمی‌شود. به ویژه این که زنان مدینه در آن ایام «سورة فیل» را بارها از کتاب خدا خوانده و داستان فیل و لشکر کشی «ابرّه» نزد عموم مردم آن سامان، در آن حد مشهور بوده است که آن واقعه مبداء تاریخ قرار گرفته، بنا بر این وجود فیل و بزرگی هیکل آن نمی‌توانسته برای ایشان شگفتی آور باشد.

آن چه سیف در این زمینه آورده و مدعی شده همه مغایر و مخالف حقایق تاریخی است و ما در گذشته به ویژه در افسانه «زیاد» به آن اشاره کرده‌ایم.

افسانه صلح جندی شاپور

طبری از قول سیف در ذکر حوادث سال هفدهم از هجرت در باره فتح «شوش» می‌نویسد:

«زر» در آن سال نهاوند را به محاصره در آورد و ... سپس در حدیثی دیگر از قول سیف آورده است که: عمر طی دستور کتبی به زر فرمان داد تا سپاه به جانب جندی شاپور بکشد. زر فرمان برد و سپاه به جندی شاپور کشید و آن جا را به محاصره گرفت و ...

و در حدیثی دیگر آورده است که: «ابو سبره صحابی»¹ فرمان داد تا «زر و مقترب» سپاه به جندی شاپور کشند، و خود با لشکریان پس از فتح شوش به آن جانب حرکت کرد و در حالی به آن جا رسید که

¹ «ابو سبره بن ابی رهم» عامری قرشی، قدیم الاسلام که در تمام جنگ‌های پیغمبر خدا حضور داشته است. ابو سبره پس از وفات پیغمبر در مکه اقامت گزیده و هم در آن جا بود که در زمان خلافت عثمان در گذشت. استیعاب، ج 4، ص 82، اسد الغابه، ج 5، ص 207، اصابه، ج 4، ص 84.

«زر» جندی شاپور را به محاصره گرفته بود.

سپاهیان در همان حال که «جندی شاپور» را در محاصره داشتند و با مردم آن جا می‌جنگیدند یک روز به یک باره مشاهده کردند که ناگهان درهای دژ گشوده شد، و مردم با رویی باز به استقبال جنگجویان عرب آمدند، و بازارها به رویشان بگشودند! و چون مسلمانان سبب پرسیدند پارسیان گفتند:

- شما تیری به داخل دژ پرتاب کردید که به همراه خود برای ما امان نامه داشت ما هم امان شما را پذیرفتیم. گفتند:

- ما چنین امانی به شما نداده‌ایم! سپس به پی جویی مطلب برآمده دریافتند که برده‌ای به نام «مکنف» که اصل و تبارش از جندی شاپور بوده به چنین کاری دست زده است.

پس به ایرانیان گفتند:

- این مرد، بنده و برده‌ای بیش نیست و امانش را ارزش و مقداری نمی‌باشد. ایرانیان در پاسخ آنها گفتند:

- ما آزاده، و برده شما را از هم تمیز نمی‌دهیم و نمی‌شناسیم. همین اندازه می‌دانیم که به ما امان داده شده و ما هم قبول کرده‌ایم و آن را نقض نمی‌کنیم. حالا خود دانید می‌خواهید شما به آن خیانت کنید؟!!

در برابر پاسخ قطعی ایرانیان، مسلمانان ناچار شدند تا برای روشن شدن تکلیف مراتب را به خلیفه عمر گزارش دهند و از او کسب دستور نمایند، و در این مدت متعرض ایرانیان نشوند. عمر امان مکنف را پذیرفت و به این ترتیب جندی شاپور و مردمش در امان مکنف در آمد و مسلمانان از تعرضی به آن دست برداشتند!

این داستان به به طوری که گفتیم طبری از قول سیف بن عمر در صلح جندی شاپور و در تاریخ کبیر خود آورده است. و «ابن اثیر و ابن کثیر، و ابن خلدون»، نیز همان‌ها را از طبری گرفته در کتاب‌های تاریخ خود نقل کرده‌اند بدون این که مصدر خبر خود را نام برده باشند اما همین طور که در مقدمه کتاب «عبد الله سبأ» گفته‌ایم این دانشمندان اخبار و وقایعی را که به هر صورت با اصحاب رسول خدا ارتباط پیدا کرده است، مستقیماً از طبری گرفته‌اند و این مطلب را در ابتدای کتاب خود تصریح نموده‌اند.

«حموی» ضمن شرحی که بر جندی شاپور در کتاب «معجم البلدان» خود آورده است، همین روایت را نوشته و در پایان آن می‌گوید: «عاصم بن عمرو» - همان ناموری که در جلد اول همین کتاب به شرح حالش پرداخته - ایم. با اشاره به همین موضوع مکنف است که می‌سراید:

به جان خودم سوگند که خویشاوندی مکنف درست و صحیح بود و به هیچ روی با همشهریان خود قطع رح نکرد!!

تا آخر ابیاتی که در جای هود و شرح حال عاصم آورده‌ایم. حموی در پایان سخن می‌گوید که این مطلب را سیف بن عمر گفته است. همین داستان را حمیری نیز در کتاب «الروض المعطار» خود آورده است.

حقایق داستان جندی شاپور

داستانی را که سیف بن عمر برای جندی شاپور ساخته و دیگر نویسندگان آن را از زبان وی نقل کرده‌اند از نظر گذرانیم. اینک ببینیم که دیگران در همین زمینه چه نوشته‌اند. بلاذری می‌نویسد: ابو موسی اشعری پس از گشودن «شوشتر» عنان عزیمت به جانب جندی شاپور کشید. اهالی جندی شاپور که از حمله مسلمین سخت نگران و مضطرب شده بودند، پیشاپیش، از او امان خواستند و اطاعت و تسلیم خود را اعلام داشتند، ابو موسی نیز با شهروندان جندی شاپور پیمان بست که به جز ساز و برگ جنگی آنان که باید تسلیم قوای اسلام شود، جان و آزادی، و اموال ایشان در پناه اسلام محفوظ و در امان خواهد بود. این روایتی است که بلاذری در مورد فتح جندی شاپور در کتاب خود آورده، و «خلیفه بن خیاط» در گذشته به سال 240 هجری، و ذهبی متوفای سال 748 هجری آن را به طور اختصار در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. یاقوت حموی نیز هر دو روایت را با همه طول و تفصیلش در «معجم البلدان» خود آورده است.

مقایسه‌ای کوتاه از این دو خبر

تاریخ نویسان نوشته‌اند که صلح جندی شاپور بر اثر ایرانیان و نگرانشان از حمله مسلمین بوده است، نه آن طور که سیف می‌گوید: این صلح بر اثر دادن امان برده‌ای به نام مکنف که ایرانی الاصل بوده صورت گرفته، و بعد از بروز اختلاف در رد با قبول این امان بین سپاهیان اسلام، خلیفه عمر آن را صحه گذاشته و تأیید کرده است!!

همچنین نوشته‌اند که فرماندهی کل قوا را در جنگ جندی شاپور «ابو موسی اشعری یمانی قحطانی» به عهده داشته است نه فرماندهی را که سیف بن عمر تعیین کرده و در عهده «سبره قرشی عدنانی» گذاشته، و دو صحابی ساختگی خود را به نام‌های «زر، و اسود» به یاریش گماشته است. سیف می‌گوید:

خلیفه عمر، «زر بن کلیب، و مقترب» را به رسالت به نزد تعمان که ولایت بصره را به عهده داشت فرستاد، و به وسیله ایشان به نعمان پیام فرستاد که:

من تو را نامزد جنگ با ایرانیان کرده‌ام، در اجرای دستور اقدام کن.

اما بلاذری در همین مورد می‌نویسد:

خلیفه عمر، نامه‌ای به توسط «سائب بن اقرع ثقفی»¹ برای نعمان فرستاد، و او را مأمور فرمود تا با ایرانیان بجنگد، و نیز مقرر داشت که «سائب بن اقرع» در این جنگ سرپرستی از غنایم جنگی را به عهده داشته باشد.

«زر در پست فرماندهی ارتش فارس!

سیف ضمن اخبار جنگ نهاوند می‌نویسد:

خلیفه عمر به «سلمی و حرمله، و زر بن کلیب، و مقترب» و دیگر سران ارتش که بین اهواز و فارس مستقر شده بودند نوشت که ایرانیان را از تعرض به برادران مسلمان خود مانع شوید، و از نفوذ ایشان به سرزمین مسلمین و امت اسلامی جلوگیری نمایید و برای ممانعت از رساندن قوای کمکی به رزمندگان ایرانی در جنگ نهاوند، در مرزهای فارس و اهواز استقرار یابید، تا فرمان من به شما برسد.

فرمان خلیفه وقتی به مورد اجراء گذاشته شد که این چهار تن صحابی قهرمان به حدود اصفهان و فارس رسیده بودند، و در نییجه مانع رسیدن امدادهای مردم آن سامان به رزمندگان نهاوند شدند!!

داستان موضع گیری صحابیان ساختگی سیف در حدود فارس و اصفهان، تنها زاده خیالات سیف است، و نویسندگان دیگر در این زمینه نوشته‌اند تا به مقابله و مقایسه خبر ایشان با داستان سیف بپردازیم.

خلاصه آنچه در باره «زر» گذشت

سخن سیف را در باره «زر بن عبد الله بن کلیب فقیمی» به طور خلاصه

چنین یافتیم:

فردی است صحابی و مهاجر، خدمت رسول خدا رسیده و از کمی اعداد

خانواده‌اش

¹ . سائب در حیات پیغمبر کودکی بوده که رسول خدا دست لطف و مرحمت بر سرش کشیده و در حقش دعا کرده است. سائب نامه عمر را به نعمان مقرر رسانید و خود در جنگ نهاوند شرکت داشته است. سائب از جانب عمر، حاکم اصفهان و مدائن بوده است. اسد الغابه، ج 2، ص 249.

در قبیله تمیم به حضرتش شکایت برده، و رسول خدا در حق او دعا کرده و خداوند به برکت دهای پیغمبر تعداد افراد خانواده‌اش را زیاد فرموده است! در سال دوازدهم از هجرت، در جنگ‌های «فتوح» زر را می‌بینیم که به قول سیف از جانب خالد مژده پیروزی در جنگ ابله را ضمن تقدیم خمس غنایم جنگی و فیلی که به غنیمت گرفته بودند به خلیفه ابو بکر می‌رساند، خلیفه نیز مقرر می‌دارد تا پس از نمایش فیل در کوچه و بازار مدینه، فیل مزبور به همراهی زر باز گردانیده شود.

به موجب روایات سیف در سال هفدهم از هجرت «زر» را در حال به محاصره گرفتن نهاوند می‌یابیم که خلیفه عمر به او می‌نویسد سپاه به جندی شاپور بکشد، و هم در آن موقع فرمانده کل قوا «ابو سبره» او را به همراهی «مقترب» مأمور می‌کند تا شهر جندی شاپور را به محاصره خود بگیرند، ابو سبره خود پس از مدتی به آنها ملحق می‌شود و در همان حال که با محاصره شدگان در جندی شاپور در حال نبرد بودند، غفلتاً متوجه می‌شوند که دروازه‌ها باز شد و مردم در حالی که در بازار، کالا برای لشکر اسلام آماده می‌کردند با رویی گشاده به پیشباز مسلمین آمدند! زیرا برده‌ای از سپاهیان اسلام به نام «مکنف» که در اصل زادگاهش جندی شاپور بوده است، بدون اجازه خلیفه و آگاهی دیگر فرماندهان و سپاهیان، امان نامه‌ای به همراه تیری به داخل شهر می‌اندازد که سرانجام خلیفه عمر به امان نامه مکنف ارج می‌نهد، و شهر و شهروندان در امان مسلمین در می‌آیند!

و باز بنا به روایت سیف، در سال بیست و یکم از هجرت خلیفه عمر «زر» را همراه فرمانی به رسالت نزد «نعمان بن مقرن» می‌فرستد و نعمان را مأمور جنگ نهاوند می‌کند.

پس از این مأموریت است که «زر» و سه ان دیگر از سران و فرماندهان سپاه از جانب خلیفه عمر مأمور می‌شوند که مانع رسیدن امداد از اهالی فارس به منطقه جنگی نهاوند گردند، و آنها در اجرای امر خلیفه تا حدود اصفهان و فارس پیشروی می‌کنند، و به این ترتیب از رسیدن قوای کمکی به جنگ نهاوند جلوگیری می‌نمایند!

زر و زرین!!

آن چه را که تا به این جا آوردیم، سخن سیف در باره زر بود که در تاریخ طبری آمده است.

ابن اثیر نویسنده کتاب «اسد الغابه» نیز همه آنها را در شرح حال «زر» از طبری گرفته و به این مطلب نیز تصریح کرده است. اما شرح حال بر صحابی دیگری به نام «زرین» می‌نویسد:

زرین بن عبد الله فقیمی» که ابن شاهین گفته است در دو جای کتاب من _ نام این صحابی یعنی زرین بن عبد الله _ چنین است و جروف «ز» پیش از «ر» می‌باشد. و از سیف بن عمر از قول «ورقاء بن عبد الرحمن حنظلی» از زرین بن عبد الله فقیمی روایت شده است که او _ زرین بن عبد الله _ به همراهی تنی چند از افراد قبیله تمیم به خدمت رسول خدا رسد و اسلام آورد، و رسول خدا در حق او و عاقبش دعا کرده است.

«ابو معشر» نیز از قول یزید بن رومان¹ آورده است که زرین بن عبد الله فقیمی به خدمت ... [تا آخر همان داستان بالا].

ابن حجر نیز در ترجمه «زر» می‌نویسد:

طبری نوشته است که «زر» درک صحبت پیغمبر را کرده است، و به نمایندگی از جانب قبیله‌اش به خدمت آن حضرت رسیده، زر از جمله سران سپاه در فتح نهاوند و خوزستان، و محاصره کنندگان جندی شاپور بوده، و در تصرف آن ناحیه که از راه مالمت و صلح صورت گرفته شرکت داشته است. ابن فتحون نیز همین مطالب را در باره «زر» آورده است.

ابن حجر در دنباله مطالب فوق، روایت ابن شاهین و ابی معشر را که در باره «زرین» آمده بود نقل کرده و چون نوبت به شرح حال «زرین» می‌رسد می‌نویسد:

داستان این صحابی در شرح حال «زر» آمده است.

بنا بر این «زر» و «زرین» دو نام می‌باشد که خبر مربوط به زر تنها در حدیث سیف آمده و طبری از او گرفته، و ابن اثیر، و ابن فتحون نیز آن را از طبری گفته و در کتاب‌های خود آورده‌اند.

ذهبی هم داستان «زر» را از ابن اثیر، و ابن حجر نیز همان را از ابن فتحون گرفته و به ترتیب در کتاب‌های «التجريد» و «اصابه» نقل کرده‌اند.

اما خبر «زرین» هم در حدیث سیف آمده است، و هم در حدیث غیر سیف. ولی چون خبر «زر» فقط در حدیث سیف آمده است، ما او را زاده خیال سیف، و از اصحاب ساختگی او به حساب آوردیم.

این را هم بگوییم که از قرائن چنین بر می‌آید که سیف نام «زر» را از نام شاعری از فقیم که در دوران جاهلیت شعر می‌سروده است به عاریت گرفته، و این دعا را سخن

¹ یزید بن رومان اسدی از موالیان خاندان زبیر، و مردی دانشمند، و کثیر الحدیث بوده است. یزید رومان در سال 130 هجری از دنیا رفته است. به کتاب «التذهیب»، ج 11، ص 325، «تقریب»، ج 2، ص 364 مراجعه فرمایید. فرزند رومان از ثقات حدیث طبقه پنجم است.

«آمدی»¹ در کتاب «مختلف و مؤلف» که در ترجمه شعراء به رشته تحریر در آورده است، تأیید می‌کند آن جا که می‌نویسد:
از جمله شعراء، «زر بن عبد الله بن کلیب» و از نوادگان فقیه است که

...

همین سخن آمدی را، «ابن مارکولا» در کتاب «اکمال» خود آورده است.
نتیجه بحث و بررسی

دانستیم که سیف تنها کسی است که از نسب، و هجرت، و صحابی بودن، و نمایندگی «زر» از جانب افراد قبیله‌اش به خدمت رسول خدا سخن می‌گوید.

سیف در داستان فتح ابله کاری را که «نافع» انجام داده است به زر نسبت می‌دهد، نام خلیفه وقت، و فرمانده کل قوا را تغییر داده، افسانه فیل را نیز به آن افزوده است!!

سیف در داستان صلح جندی شاپور، کارها و اقدامات «ابو موسی اشعری یمانی قحطانی» را به «ابو سبره» قرشی عدنانی نسبت داده، که مخصوصاً در این خلع و انتصاب، خلع ابو موسی از پست فرماندهی، و انتصاب ابو سبره به جای او، پاسخ مثبت سیف به ندای تعصبات قبیله‌ایش کاملاً واضح و آشکار است.

سیف پست فرماندهی کوفه را در زمان خلافت عمر، در اختیار ابو سبره عدنانی می‌گذرد تا موردی برای سرزنش ابو سبره که می‌گویند او پس از مهاجرت از مکه به مدینه، بار دیگر به مکه باز گشته و از آن جا تا زمان مرگ بیرون نشده است باقی نماند. چه بنا به ادعای سیف همین ابو سبره در همان ایام که می‌گویند در مکه ساکن بوده، در مقام والی و فرمانداری امین، افسری مجاهد و فداکار، از جانب خلیفه عمر در کوفه به انجام وظیفه مشغول بوده است!!

افسانه «مکنف» و امان او نیز ساخته سیف و نتیجه تخیلات او است. سیف در داستان فتح نهاوند، کارها، و فعالیت‌های رزمی «سائب اقرع ثقفی» را به «زر» نسبت داده، و هم او تنها کسی است که از لشکر کشی مسلمانان به نواحی فارس و اصفهان به سرپرستی صحابه‌ای به نام «زر»، و به محاصره افتادن نهاوند وسیله همین صحابی سخن می‌گوید!!
و دانستیم که سیف تمام آن احادیث، و دیگر داستان‌های خود را به سبک وقایع نگاران از زبان روایانی که خود آفریده، و یا مجهول الهویه‌ای که هرگز شناخته نشده‌اند آورده است.

¹ نویسنده کتاب «مختلف و مؤلف» در سال 370 هجری در گذشته است.

و نیز دریافتیم که در تاریخ نام صحابی دیگری رفته است به نام «زر بن عبد الله» که به غیر از «زر بن عبد الله» صحابی ساختگی سیف است، و دیدیم که برای هر یک از این دو نفر، به طور جداگانه در کتاب‌های «اسد الغابه» و «اصابه» شرح حال نوشته شده است.

و نیز دانستیم که در دوره جاهلیت پیش از اسلام، شاعری به نام «زر بن عبد الله فقیمی» وجود داشته و از شهرت و آوزهای برخوردار بوده که شرح حالش در کتاب «آمدی» آمده است، و به هیچ روی با این «زر» که ساخته سیف است نسبت و ارتباطی ندارد. و چنین به نظر می‌آید که سیف نام این شاعر دوران جاهلیت را برای نام گذاری روی صحابی ساختگی خود به عاریت گرفته باشد! و این کار سیف تازگی ندارد، و نظیر چنین شیرین کاری او را در خبر «خزیمه بن ثابت انصاری، سماک بن خرشه، اسود» و دیگران دیده‌ایم که در جای خود به بحث پیرامون آنها خواهیم پرداخت.

دانشمندان افسانه «زر» را از سیف گرفته‌اند

افسانه «زر» از شخص سیف بن عمر تمیمی ریشه گرفته، و در مصادر اسلامی زیر راه یافته، و بدان وسیله منتشر شده است:

1. محمد بن جریر طبری متوفای سال 310 هجری که از سیف گرفته، و در مصادر اسلامی زیر راه یافته، و بدان وسیله منتشر شده است:
2. ابن اثیر متوفای سال 630 هجری که از طبری گرفته.
3. ابن کثیر، متوفای سال 771 هجری که از طبری گرفته.
4. ابن خلدون متوفای سال 808 هجری که از طبری گرفته.
5. ابن فتحون متوفای سال 519 هجری که از طبری گرفته، این دانشمند، شرح حال برخی از اصحاب را در حاشیه کتاب «استیعاب» آورده است.
6. زبیدی متوفای سال 1205 هجری در «تاریخ العروس» که از طبری گرفته است.
7. ذهبی متوفای سال 748 هجری که از ابن اثیر گفته، و در «التجرید» خود آورده است.
8. ابن حجر متوفای سال 852 هجری از ابن فتحون گرفته و در کتاب «اصبه» خود آورده است.
9. یاقوت حموی متوفای سال 626 هجری مستقیماً از سیف گرفته و در کتاب «معجم البلدان» خود آورده است.
10. حمیری متوفای سال 900 هجری که مستقیماً از سیف گرفته، و در کتاب «الروض المعطار» خود نقل کرده است.

با این همه مصادر مهم و معتبر، وقتی که نویسنده عصر ما بخواهد کتابی در باره مثلاً فرماندهان فتوح اسلامی بنویسد، حق دارد و می‌تواند که نام «زر بن عبد الله فقیمی» را به عنوان یکی از فرماندهان شجاع و رزم آوری سیاس، و صحابه‌ای موقع شناس با شرح و تفصیل در کتاب خود بیاورد، در حالی که هم او، و هم تمامی دانشمندانی که نام بردیم غافل از این بوده و هستند که در اصل صحابی و فرماندهی به نام «زر بن عبد الله فقیمی» وجود نداشته بلکه فقط و فقط زاییده خیالات و آفریده توهّمات سیف بن عمر تمیمی متهم به زندقه، و مشهور به دروغ‌گویی و افسانه پردازی می‌باشد!!
دست آورد سیف از افسانه زر

1. خلق صحابه‌ای مهاجر، و سرداری لایق از فرماندهان ارتش اسلام در فتوح. تا رسول خدا برای او و خانواده‌اش از تمیم دعای خیر کند و خداوند نیز به برکت دعای پیغمبر در نسل او و خانواده‌اش برکت گذارد!
2. خلق فرستاده‌ای امین و پارسا، در حمل غنائم جنگی و و فیلی شگفت آور به محضر خلیفه ابو بکر.
3. فتوح و افتخاراتی را که قحطانیان یمانی به دست آورده‌اند، در پاسخ مثبت به ندای تعصبات قبیله‌ای همه را به عدنانیان مضری _ خانواده خودش - نسبت داده است.
4. در فتح افسانه‌ای جندی شاپور، برده‌ای به نام «مکنف» آفریده تا امان او برای شهروندان جندی شاپور مورد قبول مقام خلافت واقع شود.
5. و بالاخره هم چنان که پیش از این نیز گفته‌ایم سیف با خلق افتخاراتی ساختگی برای قبیله خود تمیم، تعصب خود را ارضاء نموده، و بر اثر زندقه‌ای که به آن متهم بوده است تاریخ اسلام را دست‌خوش تشویش ساخته، باعث آن شده است تا در صحت مدارک اسلامی شک و تردید راه یابد.

بیستمین صحابی ساختگی سیف

اسود بن ربیعہ حنظلی

شرح حال «اسود بن ربیعہ» در کتاب‌های «اسد الغابہ» و «تجرید» و «اصابہ» و «طبری» آمده است و مصدر خبر در تمام این کتاب‌ها سیف بن عمر تمیمی است.

حدیثی کوتاه و جامع!!

طبری در کتاب خود از قول سیف بن عمر در خبر فتح «رام هرمز» می‌نویسد:

«مقترب، یعنی اسود بن ربیعہ بن مالک» که از اصحاب رسول خدا و از جمله مهاجرین به حساب می‌آید، نخستین بار که خدمت پیغمبر خدا رسیده بود به حضرتش گفته بود:

آمده‌ام تا با هم نشینی و مصاحبت با تو، به خدای عز و جل نزدیک شوم. این بود که رسول خدا او را «مقترب= نزدیک شده» لقب داد.

در کتاب‌های «اسد الغابہ» و «اصابہ» حدیث بالا چنین آمده است: سیف از قول «ورقاء بن عبد الرحمن حنظلی» روایت می‌کند که اسود بن ربیعہ نواده مالک بن حنظله به خدمت رسول خدا رسید. حضرت از او پرسید:

- چه چیزی تو را بر آن داشته تا به نزد ما آیی؟ اسود جواب داد:
- با هم نشینی تو، به خدا نزدیک شوم. این بود که رسول خدا او را «مقترب= نزدیک شده» نامید و نام «اسود» متروک شد. اسود= مقترب، از اصحاب پیغمبر اسلام به شمار است، او در جنگ صفین در کنار امام علی حضور داشته است.

این حدیث را سیف روایت کرده و هم چنان که به ترتیب در کتاب‌های «اسد الغابه و اصابه» آمده است «ابو موسی و ابن شاهین» از او نقل کرده‌اند. «مامقانی» نیز همان مطلب را از ابن حجر گرفته و در کتاب «تتقیح المقال» خود نقل کرده است.

سیف حدیث دیگری در مورد نمایندگی اسود به خدمت پیغمبر خدا دارد که طبری از او نقل کرده، و ابن اثیر نیز همان را از طبری گرفته و در تاریخش آورده است.

و نیز به خاطر داریم که سیف بن عمر ضمن حدیثی از رسیدن «زر» به خدمت رسول خدا و دعای آن حضرت در حق او، و در حدیثی دیگر از آمدن «زرین» به همراهی چند نفر تمیمی به خدمت پیغمبر و دعای رسول خدا در باره او و اعقابش سخن گفته است.

سیف در این احادیث گروه‌های تمیمی را که به خدمت پیغمبر رسیده‌اند معرفی کرده اسامی یکایک آنها و سخنانی که بین اینان و رسول خدا رفته همه را بازگو کرده است.

و نیز مورخان و ارباب سیر چون «ابن سعد، مقریزی، و ابن سیده» و دیگران گروه‌هایی را که به خدمت پیغمبر خدا رسیده‌اند برشمرده، و سخنانی را که بین ایشان و رسول خدا رفته است ثبت و ضبط نموده‌اند اما در هیچ یک از آنها، از آن چه که سیف گفته است اثری دیده نمی‌شود. بلکه این تاریخ نویسان خبری دیگر از نمایندگان قبیله تمیم به محضر پیغمبر آورده‌اند که آن را به شرح زیر از نظر می‌گذرانیم:

رسول خدا مأمور جمع آوری صدقات «بنو خزاعه» را فرمان داد تا صدقات افراد قبیله بنی تمیم را که در سرزمین خزاعه منزل گرفته بودند جمع آوری کند. تمیمیان از دادن صدقات اموال خود سرپیچی کرده شدت عمل را به جایی رساندند که بر سر مأمور پیغمبر شمشیر کشیدند! ناگزیر مأمور جمع آوری صدقات به خدمت پیغمبر بازگشت و ماجرا را به سمع آن حضرت رسانید.

رسول خدا «عیینه بن حصن فزاری» را با پنجاه سوار عرب که در میانشان نه مردی مهاجر وجود داشت و نه فردی از انصار، به سرکوبی تمیمیان فرستاد این گروه بر آنان تاختند و جمعی از ایشان را به اسارت گرفته و به مدینه به خدمت پیغمبر آوردند.

پس از این واقعه گروهی از روساء و بزرگان تمیم به مدینه آمده وارد مسجد پیغمبر شده بانگ برداشتند «آهای محمد! بیا ببینم!» که در نتیجه این گستاخی آیات نخستین سوره «حجرات» در مذمت ایشان نازل شد که در آن فرموده است:

آنهایی که تو را از پشت اطاق‌ها صدا می‌زنند، بیشترشان مردمی بی‌خردند. اگر آنها صبر می‌کردند تا تو بر آنها در آیی، برایشان بهتر بود، و خدا آمرزنده مهربان است.

رسول خدا در مسجد به جمع تمیمیان پیوست و به سخنان شاعر و سخنران‌شان گوش

فرا داد، آن گاه اشاره فرمود تا شاعر و سخنور انصار به پاسخ‌گوی‌شان برخیزد. و سپس فرمان داد تا اسرای تمیمی را به ایشان باز پس دادند، و جوایزی هم در خورشان گروه نمایندگان به ایشان مرحمت فرمود. این خلاصه مطالبی بود که در «طبقات ابن سعد» در خبر آمدن گروهی از تمیم به خدمت پیغمبر روایت شده است.

نگرشی کوتاه به آنچه گذشت

ما نزد دانشمندانی که سخن از سیف نگرفته‌اند، و هم چنین در اخبار نمایندگان عرب که تعدادشان از هفتاد گروه تجاوز می‌کند، نامی از «زر» و «اسود» ندیدیم، و در حدیثی که در طبقات ابن سعد آمده بود موردی برای فخر فروشی و خود ستایی سیف تمیمی سراغ نداریم.

کدام افتخار؟ آیا رفتاری که با مأمور جمع آوری صدقات از جانب پیغمبر خدا کرده‌اند افتخار آفرین است، یا اسیر گرفتن «عیینه فزاری» گروهی از ایشان را؟! که برای نمونه حتی یک نفر مهاجر، و یا یک تن انصار در گروه مهاجم به قبیله تمیم وجود نداشته است؟! و یا رفتارشان در برخورد با پیغمبر در مسجد رسول خدا افتخار آفرین است، و یا سرکوفت و سرزنشی که در قرآن در باره آنها آمده؟!

بلکه همه این‌ها است که سیف به مقابله و علاج آنها برآمده و با ساختن افسانه رسیدن «زر» و «اسود» به خدمت پیغمبر و دعای ساختگی سیف از زبان رسول خدا در حق ایشان و استجاب آن، موضوع داستان وفد و نمایندگان تمیم را به سود خود و قبیله تمیم بر می‌گرداند و حقیقت را کاملاً معکوس جلوه می‌دهد تا به عنوان سندی از فخر و مباهات او را به سود قبیله تمیم به ثبت برساند!!

افسانه فتح شوش

طبری ضمن حوادث سال هفدهم از هجرت، از قول سیف بن عمر داستان فتح شوش را چنین روایت می‌کند:

پس از این که «شوشتر» و رام هرمز» گشوده گشت، خلیفه عمر اسود را به فرماندهی سپاه بصره گماشت، او نیز با سپاه خود، در فتح شوش که فرماندهی کل قوا را «ابو سبره قرشی» بر عهده داشت شرکت کرد. آن گاه طبری چگونگی فتح شوش را از زبان سیف این گونه شرح می‌دهد:

فرمانروای شوش، «شهریار» برادر هرمزان بود که «ابو سبره» با سپاهیان به آن جا حمله برد و سرانجام آن را به محاصره در آورد. در طول محاصره، بارها بین طرفین جنگ و خون ریزی صورت گرفت و کشته و مجروح فراوان به جای گذاشت. و چون مدت حصار به درازا کشید، رهبانان و کشیشان شوش بر باروی شهر برآمده سپاهیان اسلام را مخاطب ساخت بانگ برآوردند:

ای مردم عرب! به طوری که به ما خبر رسیده و دانشمندان و علمای ما، ما را مطمئن ساخته‌اند این شهر را چنان دژ مستحکمی است که جز به دست دجال، و یا مردمی که دجال در میانشان باشد گشوده نخواهد شد! بنا بر این بی سبب ما را و خود را زحمت نیندازید، و اگر دجال در میان شما نیست او ما و خود رفع زحمت کنید که تلاشتان برای تصرف شهر ما به جایی نخواهد رسید!!

مسلمانان به سخنان روحانیون شوش توجهی نکردند و بار دیگر به قلعه آنها حمله بردند بار دیگر کشیشان و رهبانان بر فراز قلعه برآمده بر مسلمانان بانگ زدند و سخن به درستی گفتند و ایشان را به خشم آوردند. «صاف بن صیاد»¹ که در میان لشکریان اسلام حضور داشت، و در گروه مهاجمان به دژ حمله می‌برد، از سخنان ایشان سخت خشمگین شد و یک تنه به قلعه حمله برد و با پا لگدی محکم به دروازه کوبید و به دشنام گفت: «باز شو بظار»²! که ناگهان زنجیرهای آهنین از هم گسیخت، و چفت و بندها در هم شکست، و درها از هم باز شد و مسلمانان به شهر یورش بردند! مشرکان چون چنان دیدند، سلاح بر زمین نهادند و خواستار صلح شدند، مسلمانان با وجودی که شهر را با قهر و غلبه گرفته بودند، تقاضای آنان را پذیرفتند!!

همان طور که گفتیم، این داستان را طبری از قول سیف در فتح شوش آورده است، و ابن اثیر، و ابن کثیر نیز آن را از طبری گرفته و در تاریخ‌های خود نقل کرده‌اند.

اما طبری داستان فتح شوش را از طریق غیر سیف نیز روایت کرده است. او از زبان «مدائنی» فتح آن جا را چنین شرح می‌دهد:

ابو موسی شهر شوش را در محاصره خود داشت که خبر فتح «جلولاء» و فرار یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی به مردم شوش رسید، پس آنها ناگزیر دست از مقاومت برداشتند و از ابو موسی امان خواستند. ابو موسی هم به ایشان امان داد.

بلاذری نیز در کتاب «فتوح البلدان» خود، خبر فتح شوش را چنین آورده است:

¹ . در کتاب‌های حدیث صحیح مکتب خلفا چنین آمده است که «صاف بن صیاد» در زمان رسول خدا، و در مدینه به دنیا آمده است و به «دجال» شهرت داشته و چنین می‌نماید که سیف از شهرت صاف برای طرح افسانه فتح شوش خود سود برده است. «صحیح بخاری»، ج 3، ص 163 و ج 2، ص 179 و «مسند احمد» ج 3، ص 97 و 79.

² . سخنی است زشت و دور از عفت کلام که از ترجمه آن شرم داشتیم و عین آن را آوردیم. (مترجم)

ابو موسی اشعری با اهالی شوش به جنگ پرداخت تا سرانجام ایشان را به محاصره گرفت. زمان محاصره چندان طولانی شد که خصاریان را هر چه ذخیره خوراکی بود پایان یافت و گرسنگی و قحطی بر شهر سایه افکند تا آن جا که از ابو موسی عاجزانه امان خواستند. ابو موسی نیز مردان ایشان را بکشت، و اموال و داراییشان را مصادره کرد و خانواده‌هایشان را هم به اسیری برد.

«ابن قتیبۀ دینوری» این داستان را به اختصار در کتاب «اخبار الطوال» خود آورده، و «ابن خیاط» نیز در تاریخ خود نوشته است که ابو موسی اشعری شهر شوش را در سال هجدهم از هجرت از راه مذاکره و صلح فتح کرده است.

نتیجۀ مقایسه و ارزیابی

سیف می‌گوید فتح شوش به سبب وجود «دجال» در میان سپاه مسلمین صورت گرفته است. و این خبر را کاهنان و کشیشان آن شهر به سپاهیان اسلام داده بودند! و دیدیم که ابن صیاد با پا لگدی به دروازه قلعه زد و بانگ بلند گفت: «باز شو...» که به یک باره زنجیرها از هم گسیخت، و چفت و بست‌ها در هم شکست، و درها از هم باز شدند، و مردم شوش دست بر سر نهاده امان خواستند!!

ضمناً سر فرماندهی کل قوا را در این جنگ «ابو سبره» قرشی به عهده داشته و دو تن از صحابیان ساختگی سیف نیز به نام‌های «زر، و اسود» از قبیله تمیم عدنانی، او را همراهی می‌کردند!!

اما غیر سیف، سبب فتح شوش را رسیدن خبر شکست ایرانیان در «جلولاء» و فتح آن جا به دست مسلمانان و فرار یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی، و پایان یافتن ذخیره‌های غذایی در شوش و دیگر تنگناهای جنگی نوشته و تأیید کرده‌اند که مردم شوش ناگزیر شدند عاجزانه از سپاه اسلام فرمانده ایشان «ابو موسی اشعری» یمانی قحطانی امان بخواهند.

تعصبی را که سیف روی قبیله خود تمیم و عدنان دارد، او را بر آن می‌دارد تا ابو موسی قحطانی را از پست فرماندهی بردارد، و «ابو سبره» عدنانی را به جایش بگمارد. و هم چنان که گفتیم، دور نیست سیف جنگ‌های اهواز و فتح شوش را از آن جهت به ابو سبره عدنانی نسبت داده باشد تا مگر زشتی کاری که وی پس از در گذشت پیغمبر اسلام مرتکب شده بود از بین ببرد. زیرا عموم تاریخ نویسان نوشته‌اند:

هیچ یک از مهاجرین، و اصحاب رسول خدا را که در جنگ بدر شرکت کرده بودند سراغ نداریم که پس از وفات پیغمبر به مکه بازگشته و در آن جا ساکن شده باشد مگر

«ابو سیره» را که چنین کرد و تا هنگام وفاتش که در حکومت عثمان اتفاق افتاد، هم چنان در مکه ساکن بود، این کار ابو سیره بر مسلمانان سخت گران آمد و او را سرزنش کردند، حتی فرزندان او نیز از یاد آوری این کار ناشایست سخت ناراحت و عصبانی می شدند.

سیف در مقام این برآید که دامان ابو سیره را از ارتکاب به چنان کار نا به جایی که مورد اکراه و سرزنش مسلمین بود پاک و مبرا سازد، و عزیمت او را به مکه، و سکونتش را در آن جا تا به هنگام مرگ پس از وفات رسول خدا در اصل منکر شود. این است که حکومت کوفه را در زمان خلافت عمر در عهده او می گذارد و او را در سمت فرماندهی سپاه خلیفه به جنگ «شوش و شوشتر، و جندی شاپور» و دیگر مناطق اهواز می فرستد، تا چنین بگوید که هرگز «ابو سیره» پس از هجرت به مکه باز نگشته و در آن جا سکونت اختیار ننموده، بلکه بر عکس وی در راه خدا به جهاد برخاست و شمشیر زده است.

با طرح چنین داستانی، تعصب و جانب داری سیف از قبایل عدنان، و خلع افتخارات و مآثر از قبایل قحطانی به خوبی واضح و آشکار است. او بزرگی و مقام را از فردی یمانی سلب، و همان را به مردی عدنانی تفویض می کند. و علاوه بر آن، آن چه را که موجب سرکوفت و سرزنش همین فرد هم قبیله عدنانیش بوده است، با خلق چنان افسانه ای، نه تنها منکر آن شده که برایش کسب افتخار نیز کرده است.

اما به راستی اگر همه آن چه را که گذشت به پای تعصب قبیله ای سیف بگذاریم، افسانه او را در خبر شوش و فتح آن بر اثر خطاب دجال به دروازه قلعه آن هم با این لفظ «باز شو بظار»! و لگد زدنش به دروازه دژ، و پاره شدن زنجیرها و غیره را به چه چیز تأویل کنیم؟ این افسانه برای قبایل عدنان چه فخر و مباهاتی می تواند آفریده باشد؟! جز این که بگوییم محرک سیف در خلق این افسانه همانا زندقۀ او بوده است تا به این وسیله تاریخ اسلام را مشوش، آن را و باورهای مسلمین را در طول تاریخ مورد استهزاء و مسخره معاندین اسلام، و دیگر دانشمندان جهان قرار داده باشد؟! **نقش آفرینی اسود بن ربیع**

1_ جنگ جندی شاپور

سیف می گوید اسود بن ربیع به همراهی زر بن عبد الله در جنگ جندی شاپور شرکت داشته است، و خلیفه عمر به همراهی ایشان نامه ای به نعمان مقرر نوشته و او را مأمور جنگ نهادن کرده است.

اسود از جمله فرماندهان تمیمی بوده است که خلیفه - عمر بن خطاب - به ایشان فرمان داده بود تا مردم منطقه فارس را به خود مشغول داشته مانع کمک رسانی ایشان به اهالی نهاوند شوند. تمیمیان در اجرای فرمان عمر، به همراهی اسود بن ربیع به جانب اصفهان و فارس عزیمت کردند، و از رسیدن قوای کمکی مردم آن سامان به اهالی نهاوند به شدت جلوگیری به عمل آوردند.

سیف چنین افسانه‌ای را ساخته، و طبری از او گرفته، و ابن اثیر نیز همان‌ها را از طبری گرفته و در کتاب خود نقل کرده است.

2_ در جنگ صفین

در کتاب «اصابه» ابن حجر، از قول سیف بن عمر آمده است که اسود بن ربیع، به همراهی امام علی در جنگ صفین شرکت داشته است. ما، در کتاب «نصر بن مزاحم» که در باره «صفین» کتابی مستقل و تحت همین نام دارد، و نیز کتاب «اخبار الطوال»، و تاریخ طبری و دیگر منابع خبری چنین خبری را زیر این نام سراغ نداریم. «مامقانی» آن چه را که سیف گفته و در «اصابه» آمده است با جزئی دخل و تصرفی، بدون این که مصدر خبر خود را نام ببرد، می‌نویسد: اسود، به همراهی امیر المؤمنین «ع» در جنگ صفین شرکت داشته، و همین امر می‌رساند که این مرد نیکو فرجام بوده است. آری «مامقانی» با اعتماد بر مطالب «اصابه»، اسود را در شمار شیعیان امام محسوب داشته است.

سه تن صحابی ساختگی در کتب رجال شیعه

در ضمن بررسی به احادیث و افسانه‌های سیف دریافتیم که او افسانه‌های خود را هم گام با خواسته‌های دل مردم، و هم ساز با مصالح و اراده خداوندان زر، و زور پایه گذاری کرده، و به این وسیله انتشار دروغ‌ها، و بقای افسانه‌هایش را تضمین نموده است.

سیف در این مسیر که در پیش گرفته بود، البته که شیعیان امام علی و دوست داران اهل البیت را در عراق، از نظر دور نداشته از جلب توجه آنها به خود و افسانه‌هایش غافل نبوده است. روی همین اصل است که می‌بینیم قعقاع تمیمی، آن مرد افسانه‌ای و قهرمان

بی‌نظیرش را از جمله سرگشتگان کار امام معرفی کرده، و در کنار امام در جنگ جمل حاضرش می‌کند، و زیاد بن حنظله را از یاران و شیعیان خاص علی نام می‌برد، و او را دوشادوش امام در تمامی جنگ‌های او شرکت می‌دهد، و بالاخره «اسود بن ربیع» را در کنار امام علی به جنگ صفین می‌کشاند، و این چنین این سه تن صحابی ساختگی و نقش آفرینان افسانه‌ای خود را در فتوح و کشور گشایی‌ها، از رجال و سران شیعه معرفی می‌کند.

بازگشتی دو باره و کوتاه

سیف، «نسب، رسالت، و صحابی بودن اسود، و هجرتش» را طی دو حدیث آورده است که یکی از آنها را «ابن شاهین، و ابو موسی» از او روایت می‌کنند و دانشمندانی نیز همان حدیث را از ایشان نقل کرده‌اند. حدیث دیگر را طبری از سیف روایت کرده، و ابن اثیر نیز از او نقل نموده است.

از آن جایی که در داستان نمایندگان تمیمی که دیگر مورخان آورده‌اند خبری درخور اعتناء و مایه فخر و مباهات برای قبیله مزبور وجود نداشته است، سیف در مقام جبران این کمبود، افسانه دعای خیر رسول خدا را در حق نماینده تمیمیان ساخته است.

در فتح شوش نیز دجال و لگد زدن او را به دروازه دژ، و خطاب بی ادبانه‌اش را به آن مطرح می‌کند. فرماندهی سپاه را از فردی قحطانی گرفته به عهده «ابو سیره عدنانی» می‌گذارد، و دو تن صحابی ساختگی خود را به نام‌های «زر و اسود» همراه او می‌کند و این چنین مقام و منزلت را از یمانیان قحطانی سلب، و به عدنانیان مضری تفویض می‌نماید.

کار ناروای ابو سیره را در موضوع بازگشت دو باره‌اش به مکه پس از مهاجرت به مدینه و بعد از وفات رسول خدا، با چنان افسانه‌ای منکر می‌شود، و از این راه سرزنش و سرکوفت مسلمین را از او برمی‌دارد. طبری این دروغ‌ها را از سیف گرفته در تاریخش ثبت می‌کند، و ابن اثیر و ابن کثیر نیز از طبری گرفته و همان‌ها را نقل کرده‌اند.

و گفتیم چون در فتح شوش از طرف دجال برای تمیمیان فخر و منقبتی نمی‌دیدیم، در وضع و خلق این افسانه به شک افتاده چنین برداشت کردیم که غرض سیف از خلق افسانه دجال به سبب زندق‌ه‌اش، تشویش تاریخ اسلام و به مسخره کشیدن آن بوده است.

سیف اسود را در جنگ جندی شاپور، و به همراهی سه تن دیگر از سران خیالی خود از تمیم شرکت می‌دهد تا با یورش به صفحات فارس، مانع از رسیدن قوای کمکی ایرانیان

در جنگ نهاوند شوند.

و هم او - سیف - اسود را در جنگ صفین در کنار امام علی قرار می- دهد, تا بدین وسیله نام اسود در ردیف سران سه گانه افسانه‌ای شیعیان امام ثبت می‌شود.

ریشه و منابع انتشار افسانه زر و اسود

افسانه زر و اسود تنها از سیف بن عمر تمیمی ریشه گرفته, و منابع و مصادر زیر در انتشار آن دانسته سیف را یاری داده‌اند.

1. طبری مستقیماً از سیف گرفته و در تاریخ کبیرش آورده است.
2. ابن شاهین متوفای سال 385 هجری از سیف گرفته و در کتاب «معجم الشیوخ» خود آورده است.
3. ابو موسی متوفای سال 581 هجری از سیف گرفته, و در حاشیه کتاب «اسماء الصحابه» ابن منده نقل کرده است.
4. ابن اثیر از طبری گرفته و در تاریخش نقل نموده است.
5. ابن کثیر از طبری گرفته و در تاریخ خود آورده است.
6. ابن اثیر بار دیگر از ابو موسی گرفته و آن را در کتاب «اسد الغابه» خود آورده است.
7. ذهبی از «اسد الغابه» ابن اثیر گرفته و در کتاب «التجريد» خود نقل کرده است.
8. ابن حجر, از ابن شاهین گرفته و در «اصابه» خود آورده است.
9. مامقانی از «اصابه» ابن حجر گرفته و در کتاب «تنقیح المقال» خود ثبت کرده است.

دست آورد افسانه‌های سیف

1. خلق صحابه‌ای مهاجر و فرماندهی لایق از قبیله تمیم.
2. اعزام خیالی نمایندگان از تمیم به خدمت پیغمبر خدا خلاف آن چه را که تاریخ نویسان و ارباب سیر نوشته‌اند.
3. خلق صحابه‌ای برای امام علی و در صف شیعیان خاص آن حضرت. که در همه این‌ها سر افرازی‌ها و افتخاراتی خاص برای تمیم آفریده است.
4. ساختن افسانه فتح شوش, کار بی ادبانه دجال خیالی, و خلق افسانه‌ای درون

افسانه‌های دیگر به زبان و کشیشان که فخر و مباحاتی برای تمیم در بر ندارد، همه و همه برای ایجاد تشویش و بی‌اعتبار ساختن تاریخ اسلام بوده است.

اسود بن ربیعہ، یا اسود بن عبس؟!

آن چه تا به این جا آوردیم خلاصه اخبار سیف در باره «اسود بن ربیعہ، نواده مالک» بود که دانشمندان با اعتماد به همان احادیث، «اسود بن ربیعہ» را در ردیف اصحاب واقعی پیغمبر خدا شرح حال نوشته‌اند.

اما دانشمندان به نقل از «کلبی» صحابی دیگری را به نام «اسود بن عبس، نواده مالک» معرفی کرده‌اند که کلبی نسب او را پشت سر هم تا «ربیعہ بن مالک بن زید مناة» آورده است، که در شرح حالش خبری مشابه به خبر رسیدن «اسود بن ربیعہ» به خدمت پیامبر آمده است. و دانشمندان و علمای نسب شناس که به شرح حال «اسود بن عبس» و نسب او در ردیف سایر اصحاب رسول خدا پرداخته‌اند، نظر به گفته «کلبی» داشته‌اند.

به نظر می‌رسد که سیف بن عمر در ساختن «اسود بن ربیعہ»، او را پسر عموی «اسود بن عبس» خیال کرده است زیرا «حنظله‌ای» را که سیف نسب «اسود ربیعہ» را به او منتهی می‌کند، فرزند «مالک بن زید مناه» است و خبر رسیدن او را به خدمت پیغمبر خدا از داستان تشرف اسود بن عبس به محضر پیغمبر اقتباس کرده، و با گرفتن کمک از فکر افسانه‌ساز خویش اخباری چند به صورت شاخ و برگ بر آن افزوده است.

سیف در اقتباس نام اسود ربیعہ از اسود عبس و داستان او، همان کار را کرده است که در اخبار زر بن عبد الله و دیگران.

سیف برای محکم کاری، قسمتی از اخبار اسود بن ربیعہ حنظلی خود را از طریق راوی حنظلی روایت می‌کند تا درست بودن خبرش را نموده باشد زیرا که لابد این راوی حنظلی به اخبار قبیلہ خویش از دیگران آگاه‌تر است و مثل معروف «و رب البيت ادری بما فی البيت» صاحب خانه بهتر می‌داند که در خانه چه دارد» در آن صادق است. در صورتی که هر دوی این‌ها، چه صحابه حنظلی و چه، راوی حنظلی هر دو ساخته خیالات سیف بن عمر تمیمی متهم به دروغ‌گویی و زندقه می‌باشد.

بررسی اسناد احادیث سیف

سند حدیث سیف در مورد نام «زر و اسود» و نمایندگی‌شان، و حدیث ب محاصره

گرفتن نهاوند توسط زر، و نیز در حدیث «جندی شاپور و شوش» این اسامی به عنوان سند حدیث آمده است:

«محمد، مهلب، ابو سفیان عبد الرحمن» که دانستیم از راویان آفریده خیالات سیف می‌باشند.

سند سیف در حدیث «ابله» (حنظله بن زیاد بن حنظله) است که سیف او را فرزند زیاد، صحابی ساختگی خود خیال کرده است؟

و در سند حدیثی که مربوط به نام اسود بن ربیع و داستان او، و نمایندگان تمیم می‌شود نام «ورقاء بن عبد الرحمن حنظلی» آمده است که چون ما نامش را بجز در دو حدیث سیف، جای دیگر ندیده‌ایم او را نیز از راویان خیالی سیف به حساب آوردیم.

علاوه بر این‌ها در اسناد احادیث اشاره به اشخاص (مجهول الهویه) ای چند دارد که ب‌حسب پیرامون شناخت چنان کسانی مشکل و احیاناً ناشدنی است.

سخن ذهبی در «تجرید» در باره اسود قابل توجه است آن‌جا که می‌نویسد:

«اسود بن حنظله»، نامش در حدیثی رفته است که مردود و غیر قابل قبول است! که مقصودش از حدیث غیر قابل قبول حدیثی است که سیف بن عمر در باره اسود روایت نموده و ذکرش گذشت.

بخش 6

نا پسری های رسول خدا از تمیم!!

فرزندان خدیجه و ناپسری های پیغمبر

* حارث بن ابی هاله _ تمیمی

* زبیر ابن ابی هاله _ تمیمی

* طاهر بن ابی هاله _ تمیمی

یکصد و پنجاه صحابی ساختگی

فرزندان ام المؤمنین خدیجه
دست پروردگان رسول خدا

21_ حارث بن ابی هاله_ تمیمی

22_ زبیر بن ابی هاله_ تمیمی

- * فرزندان خدیجه.
- * نخستین شهید اسلام در رکن یمانی!
- * روایت حدیث.
- * مقایسه اخبار سیف با دیگران.
- * بررسی اسناد حدیث و نتیجه.

بیست و یکمین صحابی ساخته سیف بن عمر تمیمی حارث بن ابی هاله

حارث فرزند خدیجه

یکی دیگر از کارهای سخت پیچیده و زحمت آفرین سیف این است که او برای پی گم کردن شخصیت‌های خیالی خود، آنها را با شخصیت‌های واقعی تاریخ چنان در می‌آمیزد، که کشف حق از باطل آن هم از لاله لای قرون و اعصار، برای شخص محقق سخت مشکل و چه بسا که در بیشتر موارد ناشدنی است.

شاید وجود حادثه آفرینانی چون «حارث، و زبیر، و طاهر» که سیف بن عمر آنها را به ام المؤمنین خدیجه، و ابو هاله تمیمی همسر نخستین آن بانو نسبت داده است، از این دست خلق و آفرینش او باشد!

خدیجه پیش از این که به ازدواج رسول خدا در آید، به عقد ابو هاله تمیمی در آمده بود، این که نام ابو هاله چه بوده است، مورد اختلاف می‌باشد، بعضی او را «هند»، و برخی «زراره» و گروهی هم او را «نباش» نامیده‌اند، به هر حال چیزی که معلوم است این است که کنیه او «ابو هاله» بر نامش پیشی گرفته، و به کنیه‌اش مشهور و معروف گردیده است.

در مورد تعداد فرزندان ابو هاله از خدیجه، طبری می‌نویسد:

ابو هاله، خدیجه دختر خویلد را به زنی گرفت، خدیجه نخست «هند» را به دنیا آورد، و سپس «هاله» را، هاله دیری بپایید و از دنیا رفت... تا آن جا که می‌نویسد:

خدیجه پس از ابو هاله، به عقد رسول خدا در آمد، و در آن حال هند پسر ابو هاله را نزد خود

داشت.

هند عصر اسلام را درک کرد و اسلام آورد، و امام حسن، فرزند امام علی از او روایت کرده است.¹

«همیشی» نیز در کتاب «مجمع الزوائد» خود، ج 10، ص 5، در همین زمینه و از قول «طبرانی» می‌نویسد:

خدیجه ام المؤمنین پیش از رسول خدا، همسر ابو هاله بود، او نخست هند و پس از او، هاله را به دنیا آورد، و پس از درگذشت ابو هاله، رسول خدا او را تزویج فرمود.

ابن مارکولاً، او «زبیر بن بکار» آورده است که خدیجه اول هند را، و بعد از او، هاله را به دنیا آورده است.

نواده ابو هاله، یعنی «هند بن هند» به یاری امام علی در جنگ جمل شرکت کرد و به شهادت رسید.

نخستین شهید اسلام از نظر سیف

از ابن کلی نیز روایت شده است که «هند بن هند» نواده ابو هاله، در رکاب «عبد الله زبیر» کشته شد، و از او فرزندی به جای نمایده است.²

تمامی تاریخ نویسان مانند «ابن هشام، ابن درید، ابن حبیب، طبری، بلاذری، ابن سعد، ابن مارکولاً، و دیگران» آورده‌اند که در آن هنگام که خدیجه به عقد رسول خدا در آمده است، از شوهر نخستین خود ابو هاله، تنها پسرش «هند» را به خانه پیغمبر خدا آورده است، و اساساً از ابو هاله فرزند دیگری نداشته است.³

با همه این احوال، با کمال شگفتی می‌بینیم که این حزم در کتاب «جمهره انساب عرب» خود می‌نویسد:

خدیجه از نخستین شوهر خود ابو هاله، پسری آورد به نام هند، ... [تا آن جا که می‌نوسد:]

پسری دیگر از ابو هاله آورد به نام «حارث» که گفته شده است او اولین شهید راه اسلام است که در خانه خدا و کنار رکن یمانی به شهادت رسیده است.

شگفتا چگونه چنین امری ممکن است اتفاق افتاده باشد، و دست پرورده رسول خدا با آن همه عظمت، شأن و مقامی که دارد، و نخستین شهید راه اسلام در کنار رکن یمانی است این گونه بی انصافانه دست‌خوش فراموشی و احیاناً بی اعتنائی قرار گرفته باشد!!

ما در این زمینه سخت به تکاپو و جست و جو افتادیم تا در یابیم که «ابن حزم» متخصص در شناخت انساب عرب، چنین خبری را از کجا آورده است!

در این تحقیق و بررسی، جواب این مسأله را نزد ابن حجر یافتیم، آن جا که او در کتاب «اصابه» خویش در ترجمه حارث بن ابی هاله می‌نویسد:⁵

«حارث بن ابی هاله» دست پرورده رسول خدا، و برادر هند است که «ابن کلبی و ابن حزم» در باره‌اش گفته‌اند که او نخستین شهید اسلام است که در کنار رکن یمانی به قتل رسیده است.

عسکری نیز در «اوائل» می‌گوید:

آن گاه که خداوند پیامبرش را دستور داد تا آن چه را که فرمان یافته است آشکار سازد، پیغمبر در مسجد الحرام بر پای خاست و به بانگ رسالت به جای آورد و گفت: قولوا لا اله الا الله تفلحوا = خدای را به یکتایی بخوانید تا رستگار شوید. کفار قریش به سویش حمله بردند. بانگ خروش و فریاد به خانواده‌اش رسید «حارث بن ابی هاله» به یاریش شتافت و به کفار حمله برد. قریش نیز دست از پیغمبر برداشتند و به حارث حمله بردند و او را در رکن یمانی از پای درآوردند. حارث نخستین شهید راه اسلام است. و نیز در کتاب «فتوح» سیف از قول «سهل بن یوسف از پدرش، از عثمان بن مظنون» آمده است:

نخستین دستوری را که رسول خدا به ما داد، هنگامی بود که تعداد ما به چهل نفر می‌رسید و همگی دین رسول خدا را داشتیم، و در مکه بجز ما کسی پیدا نمی‌شد که بر این آیین باشد، و آن موقعی بود که «حارث بن ابی هاله» به شهادت رسید، خداوند به پیامبرش دستور داد تا آن چه را که فرمان یافته... [تا آخر حدیث]! پایان سخن ابن حجر.

پس معلوم می‌شود که داستان «حارث بن ابی هاله» از سیف بن عمر ریشه گرفته است، و «ابن کلبی و عسکری، و ابن حزم، و ابن حجر» همگی این حدیث را از او گرفته‌اند، و در مقابل نویسندگان کتاب‌های «استیعاب» و «اسد الغابه» و «طبقات» به سخنان سیف اعتماد نکرده داستان ساختگی او را در باره «حارث» در ردیف سایر اصحاب رسول خدا در کتاب‌های خدا نیاورده‌اند.

نکته دیگر این که «ابن حزم» داستان شهادت حارث را با جمله «گفته شده است» آغاز می‌کند، تا ضعیف بودن آن مطلب را برساند. و پیدا است که خود در صحت داستان حارث در تردید بوده است.

بنا بر این، «حارث ابو هاله» برای سیف و آنهایی که به سخنان او اعتماد کرده، در انتشار آن کوشیده‌اند اولین شهید راه اسلام به حساب می‌آید. در حالی که عموم تاریخ نویسان بر این امر متفقند که اول شهید راه اسلام «سمیه»، مادر عمار بوده است.

آنها نوشته‌اند که «یاسر، و فرزندش عمار، و همسرش سمیه» از جمله کسانی بوده‌اند که در راه اسلام متحمل انواع آزار و شکنجه شده‌اند. آنان از آن دسته هفت نفری، و اولین مسلمانانی هستند که دین خود را در مکه آشکار کردند، و کفار قریش به پاس این

جسارت، زره‌های آهنین بر اندام‌شان پوشاندند، و زیر آفتاب سوزان مکه، تن رنج دیده‌شان را به شدت آزار و شکنجه دادند.

در یکی از همین شکنجه‌گاه‌های مخوف بود که «ابو جهل» که سخت از کوره به در شده بود، در حالی که سمیه را به باد دشنام و ناسزا گرفته بود پیش آمد و سنان نیزه‌ای را که در دست داشت به شدت در قلب سمیه فرو برد و او را شهید کرد. بنا بر این «سمیه» اولین شهید راه اسلام است نه دیگری. و نیز نوشته‌اند که در همان حالت بود که رسول خدا بر آنها گذر فرمود و گفت: ای خاندان یاسر! شکیبا باشید که بهشت در انتظار شماست. و در حدیثی دیگر آمده است که عمار شکایت این همه درد و شکنجه را به رسول خدا برد و گفت: آزار و شکنجه کفار در حق ما از حد گذشت. رسول خدا فرمود:

ای عمار! شکیبا باش. آن گاه در حق او دعا کرد و فرمود: بار خدایا، هیچ یک از افراد خانواده یاسر را عذاب مفرما.

سنجش و ارزیابی

سیف می‌نویسد که نخستین شهید راه اسلام، «حارث بن ابی هاله تمیمی» و «خدیجه، قرشی مضری» بوده است و «ابن کلیبی، و ابن حزم» نیز همین سخن را از سیف گرفته در کتاب «جمهره» خود نقل کرده‌اند.

ابن حجر هم همان مطالب راضمن شرح بر احوال رسول خدا در «اصابه» خود می‌آورد، و عسکری نیز در کتاب «وائل» خویش حارث را اول شهید اسلام معرفی می‌کند. در صورتی که نخستین شهید راه اسلام «سمیه»، و به دنبالش، همسر او «یاسر» بوده است، و این مطلب را همه محققین و دانشمندانی که در مقام شرح حال این دو تن برآمده‌اند، نوشته‌اند. سیف با تعصب شدید قبیله‌گی که دارد، به خصوص در برابر قحطانیان و یمانیان که آثار بسیاری از این تعصب را در موارد مختلف دیده‌ایم، نمی‌تواند در برابر این حقیقت که افتخار اولین شهید راه اسلام بودن را فردی یمانی قحطانی دارا است خاموش بماند، چه او افتخار اول بودن را در همه موارد تنها در خور قبیله خود تمیم به ویژه خاندان بنی عمرو می‌داند، توجه کنید که او موارد اول بودن را در خاندان بنی عمرو از تمیم چگونه به شرح می‌کشد!

قعقاع افسانه‌ای او اولین کسی بوده که از دیوارهای سر به فلک کشیده قلعه دمشق بالا رفته، دژ بانان آن را با ضرب شمشیر خود از پای درآورده، درهای دژ را به روی سپاهیان اسلام گشوده است!

و مگر نه همین قعقاع او اولین شیر اوژنی بوده که تنور جنگ یرموک را شعله‌ور ساخته، لیلۃ الہریر را در نبرد قادسیه به وجود آورده، اولین پهلوانی بوده است که پیلان جنگی دشمن را از پای در آورده است؟ و هم نخستین قهرمانی بوده که در جنگ جلولا، پای به سنگر دشمن نهاده، و اولین دلیری، و اولین پهلوانی و... .

سیف هنگ «اهوال» عاصم افسانه‌ای خود را اولین هنگ رزمنده‌ای معرفی می‌کند که قدم به شهر مدائن نهاده است!

و مگر نه سیف «زیاد بن حنظلۃ تمیمی» را نخستین سوار کاری آفریده است که قدم به سرزمین رها گذارده، «حرمله، و سلمی» خیالی او اولین قهرمانانی هستند که پای به سرزمین پارس گذاشته‌اند؟!

ما چه بسیار که از این امتیازها، و اول بودن‌های افراد قبیله تمیم را در خلال دروغ باقی‌های سیف سراغ داریم! پس چرا افتخار اول شهید راه اسلام بودن از آن افراد قبیله تمیم نباشد؟ و کنیزکی به نام سمیه، و همسر قحطانی او یاسر، چنین افتخاری را ببرند و به عنوان نخستین شهید راه اسلام معرفی شوند؟!

سیف نمی‌تواند در برابر چنین افتخاری برای قحطانیان بی تفاوت باشد، پس دست به خلق افسانه‌ای می‌زند، و برای خدیجه از ابو هاله پسری به نام حارث می‌آفریند، و او را برای کسب افتخار اولین شهید راه اسلام بودن، در خانه رسول خدا ذخیره می‌کند.

ما، در این نخستین شهید راه اسلام سیف، همه قهرمانی‌ها و ایثار دیگر پهلوانان ساختگی تمیمی او را به عیان می‌بینیم. او می‌گوید:

قریش به قصد جان پیغمبر هجوم آوردند، بانگ خروش و فریاد به گوش خانواده‌اش - پیغمبر | - رسید، و حارث تمیمی (به جای ابو طالب حامی و جان پناه واقعی رسول خدا، حمزه، و جعفر، و دیگر سران و جوانان بنی هاشم) اولین کسی بود که به یاریش برخاست، و شتابان خود را به او رسانید، و سینه‌اش را سپر بلای او ساخت، و به کفار قریش حمله برد، کفار دست از پیغمبر برداشتند، و به حارث پرداختند، و سرانجام... و این گونه حامی و یاری دهنده رسول خدا را از تمیم می‌آفریند و نخستین شهید راه اسلام را هم از تمیم خلق می‌کند و علاوه بر آن او را دست پرورده رسول خدا معرفی می‌نماید، تا هر چه بیشتر افتخاری بر دیگر افتخارات تمیم افزوده باشد.

دست آورد سیف از افسانه حارث

سیف صحابه‌ای دست پرورده رسول خدا آفریده است تا ضمن دیگر اصحاب واقعی

پیغمبر خدا، برایش شرح حال بنویسند، و نام نسبش را در کتاب‌های انساب شرح دهند.

افتخاری بر دیگر افتخارات تمیم، به ویژه خاندان اسید آفریده است، زیرا که حارث تمیمی مخلوق خیالاتش، به جای عمو، و عمو زادگان، و جوانان بنی هاشم، تنها یار، و اولین جان نثار پیغمبر اسلام معرفی می‌شود! نخستین شهید راه اسلام را از تمیم می‌آفریند، تا جای «سمیه قحطانی» اولین شهید واقعی اسلام را بگیرد، و افتخاری دیگر برای قبیله خود تمیم دست و پا کرده باشد.

بررسی اسناد افسانه حارث

سیف داستان حارث را از قول «سهل بن یوسف سلمی، از پدرش یوسف» آورده است، و چون ما نامی از این دو راوی پدر و پسر، بجز نزد سیف، جایی دیگر ندیده‌ایم، ایشان را از آفریده‌های خیالات سیف می‌دانیم. داستان حارث ابو هاله تمیمی از قول سیف بن عمر در کتاب‌های «اوائل»، «عسکری»، «انساب»، «ابن کلبی»، و «جمهره»، «ابن حزم»، و «اصابه»، «ابن حجر راه یافته»، و «ابن حجر نقل این داستان را از قول سیف تصریح کرده است».

افسانه حارث ابو هاله، صحابه ساختگی سیف همین مقدار بود که آوردیم. اما سیف به آفرینش این یکی بسنده نکرده، و دست پرورده دیگری از همان پدر و مادر برای رسول خدا آفریده و نامش را «زبیر بن ابی هاله» گذاشته است که داستان او را از نظر می‌گذرانیم.

بیست و دومین صحابی ساختگی سیف زبیر بن ابی هاله

دومین فرزند خدیجه

دانشمندان نام این «زبیر» را طی دو حدیث آورده‌اند، و ما اینک آن دو حدیث را مورد بحث و تحقیق خود قرار می‌دهیم.

حدیث اول

در کتاب «فوائد نجیری»¹ متوفای سال 450 هجری، به نقل از «ابو حاتم رازی»² متوفای سال 277 هجری چنین آمده است:

از سیف بن عمر، از وائل بن داود، از بهی بن یزید، از زبیر بن ابی هاله، روایت شده است که رسول خدا فرمود:

خداوندا! تو اتم را به وجود اصحاب تبرک فرمودی، پس اینک اصحابم را نیز به وجود «ابو بکر» تبرک فرما، و از آنان برکت خود را باز مگیر، ایشان را به گرد ابو بکر جمع کن، زیرا ابو بکر فرمان تو را بر اراده خویش مقدم می‌دارد.

¹ ابو عثمان، سعد بن محمد بن احمد نیشابوری معرف به «نجیری» از زادگاهش برای طلب علم و دانش به بغداد، و گرگان و دیگر جاها سفر کرد این نام همان طور که در لباب اللباب، ج3، ص216 آمده است نسبتی است به محله «نجام» و نجیرم» بصره.

² محمد بن ادريس بن منذر نطنزی معروف به «ابو حاتم رازی» (195 _ 277) است که شرح حالش در «تذکره الحفاظ»، ج2، 567 آمده است.

بار خدایا! «عمر بن خطاب» را سروری ده، شکیباییت را بر «عثمان» ارزانی دار، و «علی بن ابیطالب» را توفیق عنایت کن. «زبیر» را موفقیت عطا فرما.

خداوندا! نیکان و پیشگامان مهاجر و انصار، و نیز تابعین اصحابم را به من ملحق کن، که برای من، و در گذشتگان اتم دعای خیر می‌کنند.

آگاه باشید که من و صلحای اتم از تکلف بیزاریم!

نجیرمی، می‌گوید ابو حاتم رازی گفته است: زبیر بن ابی هاله، فرزند خداجه همسر رسول خدا بوده است.

به طوری که می‌بینیم نام آخرین راوی در این حدیث سیف «زبیر ابو هاله» است که ابو حاتم رازی تأکید می‌کند (این زبیر، فرزند خدیجه همسر رسول خدا می‌باشد) و از همین جا نام «زبیر بن ابی هاله» در اسناد و مدارک اسلامی به عنوان صحابی و دست پرورده پیغمبر خدا برده می‌شود. و این در حالی است که همین حدیث در کتاب «موضوعات»¹ ابن جوزی به این ترتیب آمده است: سیف از زبیر روایت کرده... همان طور که می‌بینید در این سلسله سند نام پدر زبیر برده نشده است.

همین حدیث در کتاب «اصابه» ابن حجر آن جا که به شرح حال «زبیر ابن ابی هاله» پرداخته است چنین آمده:

سیف در کتاب «فتوح» خود، از قول «وائل بن داود، از بهی، از زبیر» آورده است که رسول خدا فرمود: [تا آخر همان حدیث].

ابن حجر در پایان حدیث مزبور اضافه کرده می‌نویسد:

در بیشتر نسخه‌ها، این زبیر را «زبیر بن العوام» نوشته‌اند، و خدا دانایتر است.

بنا بر آن چه گذشت، این حدیث را «ابو حاتم رازی» از سیف بن عمر نقل کرده، و در آن نام پدر زبیر، ابو هاله آمده است.

«نجیرمی» نیز آن حدیث را با همان شکل از رازی گرفته و در کتاب خود نقل کرده، و نام زبیر ابو هاله از همین جا به عنوان فرزند خدیجه، و دست پرورده رسول خدا بر سر زبان‌ها افتاده است.

اما ابن جوزی همان حدیث را از سیف بن عمر، با همان متن و سند ولی بدون ذکر نام پدر زبیر، در کتاب «موضوعات» خود آورده، و ابن حجر نیز حدیث مزبور را بدون ذکری

¹ موضوعات، یعنی احادیث دروغین و ساخته شده، و کتاب موضوعات ابن جوزی در همین زمینه تألیف شده است.

از نام پدر زبیر، و در شرح حال او آورده و در پایان آن اضافه کرده است که (در بسیاری از نسخ، آمده است که این زبیر، «زبیر بن العوام» است). در مورد این اختلاف، چیزی که به نظر ما می‌رسد این است که به احتمال قوی سیف بن عمر حدیث مزبور را یک دفعه به نام «زبیر بن اب هاله» روایت کرده و جمعی از نویسندگان آن را به همین شکل از سیف روایت کرده‌اند.

جای دیگر همان حدیث را سیف بدون ذکر نام پدر زبیر آورده، و گروهی دیگر از نویسندگان نیز آن را به همان گونه روایت کرده‌اند، و این دسته اخیر چنین پنداشته‌اند که مراد از زبیر در این حدیث، «زبیر بن العوام» است. و همین امر باعث شده تا حقیقت مطلب بر دانشمندان پوشیده ماند.

هر چه که باشد، مهم این است که نام «زبیر بن ابی هاله» فرزند خدیجه در حدیث سیف آمده و به عنوان صحابی، و دست پرورده رسول خدا از خاندان تمیم نامش در کتاب‌های حدیث و تاریخ رفته است.

وضع حدیث اول در باره «زبیر ابو هاله» روایت شده بود چنین است. اما پیش از این که به بررسی حدیث دوم بپردازیم، سیری ولو به اجمال و کوتاه در متن حدیث مزبور خالی از لطف نیست.

مهارت و زیرکی، و تسلط سیف در وضع و ترکیب بندی حدیث مزبور بسی جالب و در خور تأمل و دقت است!

1_ سیف نام افراد را در حدیث خود با همان ترتیبی می‌آورد که بر مسند حکومت تکیه زده‌اند (ابو بکر، عمر، عثمان، علی).

2_ داعی که پیغمبر خدا برای هر یک از آنها می‌کند، متناسب با وضعی است که آنها داشته‌اند. توجه کنید:

الف_ از خدا برای ابو بکر می‌خواهد که مردم را به گردش جمع کند، و این متناسب با وضع ابو بکر در امر بیعت در سقیفه بنی ساعده است پس از برخوردهای شدید بین مهاجرین و انصار.

ب_ پیامبر از خدا می‌خواهد، تا «عمر» را بلند آوازه سازد، و شأن و شوکت او را روز افزون فرماید. و این همان چیزی است که بر اثر فتوحات سپاهیان اسلام در خارج از سرزمین عربستان برای خلیفه دوم حاصل شده است.

ج_ می‌گوید رسول خدا برای عثمان دعا کرده و در برابر پیش آمدها، و بروز فتنه‌ها، از خدا برایش صبر و شکیبایی می‌خواهد.

د_ پیغمبر خدا، حتماً از خدا می‌خواهد تا امام علی را در برابر حوادث تاریخی زمانش موفق و پیروز گرداند، و یا این که «عبد الرحمن عوف» را در برگزاری امر خلافت به

شخص مورد نظرش «عثمان» موفق و مؤید فرماید.
 هـ_ و دست آخر با یک زخم زبان، «زبیر» را از پشت کردن به میدان جنگ جمل سرزنش می‌کند، و برای طلحه برای کاری که کرده، و خیانت-هایی که به عثمان روا داشته از آغاز شورش علیه او، تا به محاصره کشیدن، و کشتن خلیفه مضرى عثمان از درگاه خدا طلب عفو و بخشایش می‌کند.¹
حدیث دوم

دومین حدیث سیف در کتاب «معرفة الصحابة» ابو نعیم متوفای سال 430 هجری چنین آمده است:

«عیسی بن یونس، او وائل بن داوود، از بهی، از زبیر» چنین آورده است که رسول خدا مردی از قریش را اعدام کرد و سپس فرمود: از امروز به بعد، هیچ قرشی را اعدام نکنید مگر کشته عثمان را، که اگر او را نکشید، چون زیان شما را می‌کشند!!

ابو نعیم در دنباله این حدیث اضافه کرده می‌نویسد:
 ابو حاتم رازی مدعی است که این زبیر، زبیر بن ابی هاله است. نویسنده کتاب «اسد الغابه» هم به نقل از «ابو منده و ابو نعیم» همین حدیث را در شرح حال زبیر بن ابی هاله آورده، با این تفاوت که (رسول خدا در جنگ بدر مردی از قریش را اعدام کرد و...) و محل اعدام این قرشی را هم مشخص کرده است و در پایان آن سخن رازی را آورده که (این زبیر، زبیر ابو هاله است).

نویسنده کتاب «تجرید» به این حدیث تنها به اشاره‌ای بسنده کرده و آن را در شرح حال زبیر ابو هاله با این عبارت که: وائل از بهی از او زبیر ابو هاله چنین آورده است... و در پایان آن می‌نویسد این حدیث درست نیست. (د.ع)

دو حرف (د) و (ع) در کتاب‌های «اسد الغابه و تجرید» به ترتیب اشاره است به نام

¹ سیف با جعل این حدیث، با یک تیر چند هدف را نشانه گرفته است:

1. زبیر نامی را به طور مبهم به عنوان صحابی رسول خدا معرفی کرده است!
2. از زبان پیغمبر خدا خبر از کشته شدن خلیفه عثمان می‌دهد!
3. تعیین می‌کند که کشته عثمان «قرشی» است، و فقط این قرشی باید اعدام شود. و هیچ فرد قبیله‌ای نباید اعدام شود که خود نشانگر تعصب شدید قبیله‌ای او می‌باشد.
4. جانب‌داریش از خلیفه مضرى، و این که او سخت مورد توجه پیغمبر بوده است، و موارد دیگر.

«ابو منده» و «ابو نعیم». نویسنده کتاب «اصابه» نیز همان حدیث را از ابن منده نقل کرده و در پایان آن می‌نویسد:

فرزند ابو حاتم رازی می‌گوید که این حدیث از طریق سیف بن عمر تمیمی روایت شده است.

به طوری که می‌بینیم در حدیث دوم اساساً نامی از پدر زبیر برده نشده، و از ابو حاتم رازی نقل کرده‌اند که این زبیر، زبیر ابو هاله است و از فرزند همین دانشمند یعنی «ابن ابی حاتم رازی» نیز نقل کرده‌اند که، این حدیث از طریق سیف روایت شده است.

اما حدیث اول آمده، ابو حاتم رازی گفته است این زبیر ابو هاله، فرزند خدیجه است. این اشتباه در نسبت دادن حدیث دوم به شخص سیف بن عمر و انتساب راوی آن زبیر به ابو هاله، مطلبی است که در زیر می‌آید.

در بررسی اسناد هر دو حدیث، اولی موضوعی که به چشم می‌خورد، این است که سلسله روایت هر دو حدیث یکی است (وائل بن داود، از بهی بن یزید، از زبیر) شاید همین اتحاد در سلسله روایت حدیث باعث بروز چنین اشتباهی شده باشد و نیزه این که، ابو حاتم رازی پدر می‌گوید این زبیر، فرزند خدیجه است. و فرزند آن دانشمند ابن ابی حاتم رازی هم می‌گوید، حدیث «زبیر ابو هاله» فقط از طریق سیف به ما رسیده است. این جا است که امر دو حدیث بر دانشمندان مشتبه شده، و هر دو سخن را در هر یک از دو حدیث مزبور گفته‌اند.

مطلب هر چه که باشد فرق نمی‌کند، مهم این است که نام «زبیر ابو هاله» تنها در حدیث سیف آمده است نه جایی دیگر، گذشته از آن سخن ابن ابو حاتم رازی، در تصریح و اعلام ای حقیقت بسیار جالب است که می‌گوید:

نام زبیر ابو هاله، تنها در حدیث سیف آمده است، که متروک است و سخنش را اعتباری نیست، از این روی من، نه روایت سیف را می‌نویسم و نه نام راوی آن را!!

با توجه به همل این مطالب، این نتیجه قطعی حاصل می‌شود که نام زبیر ابو هاله فقط در حدیث سیف آمده و در انحصار او است.

فشرده‌ای از آن چه گفتیم

نام زبیر ابو هاله تنها در دو حدیث آمده است به این شرح:

1_ در حدیث اول، سیف از قول «زبیر بن ابی هاله» روایت کرده است که رسول خدا برای هشت نفر از یارانش دعا می‌کند، دعایی که با وضع آنها، و درگیری‌هایشان پس از آن حضرت مناسب است.

ابو حاتم رازی، این حدیث را که در آن نام راوی «زبیر ابن ابی هاله» آمده، از قول سیف بن عمر نقل کرده است. و «نجیرمی» نیز آن را به همان صورت از ابو حاتم رازی گرفته و در کتاب خود آورده است. اما در مقابل، «ابن جوزی، و ابن حجر» همین حدیث را از زبان سیف، و بدون این که در آن نام «ابو هاله» پدر زبیر برده شده باشد، در کتاب خود نقل کرده‌اند.

باور ما چنین است که این اختلاف از آن جا ناشی شده است که سیف یک بار حدیث خود را از «زبیر بن ابی هاله» و با قید نام پدر، و در جایی دیگر همان حدیث را بدون ذکر از نام پدر، و تنها از «زبیر» روایت کرده، و همین حالت دوم نیز در کتاب «فتوح» او نقل گردیده است.

2_ در حدیث دوم از قول زبیر آمده است که رسول خدا مردی از قریش را گردن زد و سپس چنین اعدامی را در باره هر فرد قرشی، به غیر از قاتل عثمان نهی فرمود!

در این حدیث نامی از پدر زبیر برده نشده، و در ضمن معلوم نیست که این حدیث را سیف بن عمر روایت کرده باشد، جز این که در پایان این حدیث گفته‌اند که ابو حاتم رازی نوشته‌است که این زبیر، زبیر ابو هاله است!

هم چنین روایت کرده‌اند که پسر ابو حاتم رازی _ ابن ابی حاتم _ گفته است این حدیث از طریق سیف روایت شده است، در صورتی که حدیث دوم هرگز از سیف روایت نشده، و در آن نام پدر زبیر نیامده است. و فقط حدیث اول است که سیف روایت کرده و در بعضی از روایت‌هایش نام پدر زبیر «ابو هاله» برده شده، و با توجه به همان نام بوده که ابو حاتم رازی گفته است این زبیر، فرزند خدیجه همسر رسول خدا است! و گویا این اشتباه از آن جا ناشی شده باشد که اتحاد بارزی در سلسله روایات هر دو حدیث به چشم می‌خورد (وائل، از بهی، از زبیر).

و مطلب هر چه که باشد فرق نمی‌کند، مهم این است که نام زبیر ابو هاله تنها در حدیث سیف بن عمر آمده، و حدیث سیف را نزد دانشمندان وزن و اعتباری نیست. و شاید ذهنی را در «تجريد» اشاره به همین موضوع است که می‌نویسد: (سخنش _ سیف _ درست نیست، و قابل اعتناء نمی‌باشد = حدیثش دروغ است)!

فیروز آبادی نیز به آن دو حدیث اعتماد کرده و در قاموس خود در واژه «زیر» می‌نویسد:

زبیدی نیز در کتاب «تاج العروس» خود اشاره به همان حدیث دارد که می‌نویسد وائل بن داود، از بهی، از زبیر آورده است...!

بررسی اسناد افسانه زبیر

نام زبیر، فقط در دو حدیث آمده است. در یکی از آنها به گمان گفته‌اند که این زبیر، همان «زبیر بن ابی هاله» است، و آن را در شرح حال زبیر ابو هاله آورده‌اند، در صورتی که این حدیث هیچ گونه ارتباطی با او ندارد، و نوشتن این حدیث در باره زبیر ابو هاله بی مورد است.

و حدیث دیگر را سیف خود از قول «وائل، از بهی، از زبیر ابو هاله» روایت کرده که در این جا سند روایت به شخص زبیر ابو هاله مخلوق خود او ختم می‌شود، به عبارت ساده‌تر، سیف از قول مخلوق خودش روایت می‌کند!! با این حساب، حدیثی که از سیف بن عمر افسانه پرداز شروع، و به مخلوق توهمات خودش ختم شود، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟! با این حال آیا جایی برای بحث و بررسی به صحت وجود یا عدم حلقه‌های واسطه سند که نامشان در حدیث رفته است باقی می‌ماند؟! با وجودی که بارها گفته- ایم که ما گناه دروغ‌های سیف را به گردن راوی یا راویان واقعی که سیف نامشان را در احادیث خود می‌برد نمی‌گذاریم.

دست‌آورد سیف از داستان زبیر ابو هاله

1_ صحابه‌ای دست پرورده رسول خدا آفریده، تا ضمن دیگر اصحاب واقعی پیغمبر، شرح حالش نوشته شود.

2_ مردی از تمیم را در صف راویان احادیث پیغمبر خدا می‌نشانند.

3_ حدیثی از رسول خدا می‌آورد، تا شیفتگان فضایل و مناقب صحابه، و متعصبین قبایل نزار را خوشایند باشد، زیرا در این حدیث تنها بزرگان صحابه قریش نام برده شده و از انصار یمانی قحطانی خبری نیست!

و سرانجام افتخاری است برای تمیم، خاصه اسید، که سیف از آن برخاسته که در میان ایشان دو دست پرورده رسول خدا، و فرزندان خدیجه و ابو هاله تمیمی به چشم می‌خورد، و قبایل نزار را این همه افتخار از برکت وجود احادیث سیف حاصل آمده است.

سلسله راویان افسانه زبیر ابو هاله

- 1_ سیف حدیث نخستین خود را از قول راوی آفریده خیالات خود، زبیر ابو هاله آورده است.
- 2_ در حدیث روم نام آخرین راوی «زبیر» است، اما چون در سلسله راویان هر دو حدیث اتحاد و یگانگی به چشم می‌خورد، چنین پنداشته‌اند که این زبیر نیز همان زبیر ابو هاله است، و به همین جهت حدیث دوم را هم در شرح حال زبیر ابو هاله آورده‌اند.
- 3_ ابو حاتم رازی، حدیث زبیر ابو هاله را از سیف بن عمر نقل می‌کند. و فرزند همین دانشمند، ابن ابی حاتم رازی، متوفای سال 327 هجری در کتاب «جرح و تعدیل» خود تأکید می‌کند که حدیث زبیر ابو هاله فقط و فقط از سیف بن عمر روایت شده است.
- 4_ ابن جوزی، متوفای سال 597 هجری در کتاب «موضوعات» خود، حدیث سیف را نقل می‌کند، اما در آن نامی از پدر زبیر نمی‌برد.
- 5_ ابن حجر متوفای سال 852 هجری در کتاب «اصابه» خود حدیث سیف را از کتاب «موضوعات» ابن جوزی نقل، ولی در آن نامی از پدر زبیر نبرده است. دانشمندانی که نام بردیم، همگی حدیث مزبور را به سند خود، از سیف نقل کرده‌اند.
- 6_ نجیرمی، در گذشته به سال 451 هجری در کتاب «فوائد» خود حدیث سیف را در شرح بر فرزند ابو هاله از طریق رازی نقل کرده است. از آن جا که تصور شده «زبیر» در حدیث دوم، همان زبیر ابو هاله است، این حدیث دوم را دانشمندان زیر در شرح بر فرزند ابو هاله از طریق رازی نقل کرده است.
- 7_ ابن منده متوفای سال 395 هجری در کتاب «اسماء الصحابه».
- 8_ ابو نعیم متوفای سال 430 هجری در کتاب «معرفه الصحابه».
- از این دو دانشمند، علماء و دانشمندان زیر مطلب گرفته‌اند:
- 9_ ابن اثیر، متوفای سال 603 در کتاب «اسد الغابه».
- 10_ ذهبی متوفای سال 748 در کتاب «تجريد».
- 11_ ابن حجر متوفای سال 852 در کتاب «اصابه» که تمام آن مطالب را آورده است.
- 12_ فیروز آباد متوفای سال 817 در «قاموس».
- 13_ زبیدی متوفای سال 1205 هجری در کتاب «تاج العروس».

23_ طاهر بن ابو هاله, تمیمی

- * طاهر, در پست فرمانداری نمن از جانب پیغمبر.
- * طاهر بن ابو هاله, یکی از شیعیان امام علی.
- * طاهر بن ابی هاله, در مقام فرماندهی جنگ.
- * اماکنی را که سیف بن عمر, آفریده است.
- * بررسی اسناد حدیث سیف.

بیست و سومین صحابی ساختگی سیف بن عمر
طاهر بن ابی هاله، سومین فرزند خدیجه

طاهر در مقام فرمانداری

سیف، دست پروردهٔ سومی نیز از پشت ابو هاله، و فرزند خدیجه، از تیرهٔ اسید تمیم برای رسول خدا آفریده و نامش را «طاهر بن ابی هاله» گذاشته است.

ابو عمر، ابن عبد البر، در کتاب «استیعاب» خود در ترجمهٔ طاهر ابو هاله چنین می‌نویسد:

«طاهر بن ابی هاله، برادر هند و هاله، فرزندان ابو هاله تمیمی» می‌باشد که هم پیمان با بنی عبد الدار و مادرشان خدیجه همسر رسول خدا بوده است. رسول خدا طاهر را به عنوان عامل و کار گزار خود به بخشی از نواحی یمن مأموریت داده است. سیف بن عمر در بارهٔ طاهر می‌نویسد:

«جریر بن یزید جعفی، از ابی برده از ابی موسی» روایت می‌کند که رسول خدا مرا به همراهی چهار تن دیگر که عبارت بودند از (معاذی بن جبل، خالد بن سعید، و طاهر ابی هاله، و عکاشة بن ثور) به مأموریت یمن فرستاد، و ما را امر فرمود تا یک دیگر را یاری دهیم، و ما را سفارش فرمود که در امور مردن آسان گیر، و نرم خود بوده، بر کسی سخت نگیریم، و با تحبیب و دل جوئی از آنان، ایشان را به خود نزدیک گردانیم، و با خشم و درشت خوئی آنها را پراکنده نسازیم. و مقرر داشت که اگر «معاذ جبل» به ما برسد، او را فرمانبردار بوده سر از اطاعت او نپیچیم و...

ذهبی نیز این روایت را در کتاب «سیر اعلام النبلاء» خود، با دخل و تصرفی که در

آن رفته است، در ترجمه «معاذ جبل» آورده است.

این اثر در کتاب «اسد الغابه» خود در همین مورد می‌نویسد:

طاهر، فرزند ابو هاله و برادر هند، از خاندان اسید تمیمی است. نام پدرش «نباش» فرزند زراره، و از سلاله اسید بن عمرو تمیم است. مادرش خدیجه خویلد و همسر رسول گرامی اسلام است.

رسول خدا طاهر را به عنوان عامل و کار گزار خود به ناحیه‌ای از یمن مأموریت داد سیف بن عمر در این مورد می‌گوید:

این اثر در پایان حدیث فوق تأکید می‌کند که این حدیث را ابو عمر، ابن عبد البر نقل کرده است.

ابن حجر، در کتاب «اصابه» خود چنین آورده است:

طاهر بن ابی هاله تمیمی اسیدی، برادر هند و دست پرورده رسول خدا است. سیف در کتاب خود در اوایل رده از طرق ابو موسی آورده است... تا پایان حدیثی که گذشت. سپس ابن حجر ادامه داده می‌نویسد:

«بغوی» در شرح حالی که بر «عبید بن صخر لوزان» نگاشته است می‌نویسد:

و چون باذان در گذشت، رسول خدا حدود مأموریت او را بین (شهر بن بازام، و عامر بن شهر و طاهر بن ابی هاله) قسمت کرد... و در پایان می‌نویسد مرزبانی شعری از طاهر ابو هاله را در جنگ رده به این شرح آورده است:

چشم من روزی را همانند روزی که گروه‌های قوم «خابث» در کثافت ننگ آور خود گرفتار آمدند، ندیده است.

به خدا قسم، اگر نبود یاری خدایی که بجز او خدایی نیست، گروه‌های قوم خابث، در بیابان‌ها، هرگز پراکنده نمی‌شدند.

ابن حجر در دنباله این مطالب می‌نویسد:

نخستین طایفه‌ای که از قبیله «ازد» مرتد شد، «تهامه عک» بود که طاهر به آنها حمله برد و بر ایشان دست یافت و منطقه را از آشوب و طغیان آنان امن و راحت ساخت. بر این قرار، مرتده‌های آن ناحیه (خابث= پلیدها) نام گرفتند.

بحث و بررسی پیرامون اخبار طاهر

در اخبار طاهر آورده‌اند که او فرزند ابو هاله است و مادرش خدیجه همسر رسول خدا است. اسناد این اخبار نزد دانشمندان به شرح زیر است:

سند ابن عبد البر حدیث سیف است. ابن اثیر نیز به هنگام سخن از طاهر ابو هاله با واسطه ابن عبد البر، توجه به حدیث سیف دارد، این دانشمند نسب شناس با آن که مطالب خود را از ابن عبد البر گرفته است، بر گفته‌های او اضافاتی هم دارد، به این معنی که سلسله نسب ابو هاله را به اسید بن تمیم می‌رساند! ابن اثیر در اتصال نسب ابو هاله به اسید بن تمیم با توجه به علم انساب راه درستی را پیموده، اما در اصل قضیه این ایراد مطرح است که ابو هاله را فرزندی به نام طاهر نبوده تا چنین نسبی برایش مفید واقع شده در او صدق کند! وقتی که طاهری وجود خارجی نداشته باشد، اثبات چنان سلسله نسبی برای آن طاهر، فرزندی او را برای ابو هاله ثابت نخواهد کرد! اما بان حجر، در کتاب «اصابه» خود، دو خبر در باره طار ابو هاله نقل می‌کند، یکی از آن دو خبر می‌گوید طاهر به جانشینی «بازان» انتخاب شده تا در یمن پست کارگزاری را از جانب رسول خدا به عهده بگیرد. و دیگری بیانگر جنگ او با مرتد‌ها در منطقه «اعلاب» و سرودن حماسه‌ای در باره «اخابث» است.

در این دو خبر، ابن حجر نامی از سیف نمی‌برد، ولی ما با بررسی احادیث سیف در تاریخ طبری مدرک آنها را یافته‌ایم که به شرح زیر از نظر می‌گذرانیم.

احادیث سیف در باره طاهر در تاریخ طبری

1_ سیف از قول «عبید بن صخر، نواده لوزان انصاری» روایت می‌کند، که:

رسول خدا در سال دهم از هجرت پس از انجام مناسک حج در حجة الوداع، حدود مأموریت «بازام» را که تازه در گذشته بود، بین... و طاهر بن ابی هاله قسمت کرد.

به طوری که گذشت، این حدیث را «بغوی» در شرح حال «عبید صخر» آورده و ابن حجر، در آن جا که سخن از جانشینی طاهر از بازان به میان کشیده، همان را از «بغوی» گرفته و در کتاب خود نقل کرده است.

2_ بعد از این روایت، روایت دیگری است که در آن می‌گوید:

چون رسول خدا حج بگزارد و به مدینه بازگشت، حکومت سرزمین یمن را به این مردان از صحابه خود واگذار فرمود... [تا آن جا که می‌گوید:] و بر «عک و اشعریین» طاهر بن ابی هاله را بگماشت.

3_ و در آخر، در موضوع ارتداد یمانیان، طبری داستان کار گزاران رسول خدا را در یمن به طور کامل‌تر از سیف روایت کرده است که ما در زیر آن نقل می‌کنیم:

طبری از سیف روایت می‌کند که کار گزاران رسول خدا به هنگام فوت آن حضرت در قلمرو اسلام به شرح زیر بوده‌اند:

بر مکه و اطراف آن دو نفر و به این شرح:
عتاب بن اسید بر قوم «کنانه»، و طاهر بن ابی هاله بر «عک». و این طرز تقسیم حکومت از آن سبب بود که رسول خدا فرمود «کار گزاران «عک» را از قبیله خودشان یعنی «معد بن عدنان» انتخاب کنید». بر طائف و سرزمین‌های آن نیز دو نفر و به این شرح گماشته شده‌اند: بر شهر نشینان، «عثمان بن ابی العاص»، و بر مردم صحرا نشین «مالک بن عوف نصری».

بر نجران و نواحی آن دو نفر: «عمرو بن حزم» را به امامت جماعت برای ادای نماز، و «ابو سفیان حرب» را برای جمع آوری صدقات از آنان مأمور فرمود.

بر حد فاصل بین سرزمین‌های «ربیع و زبید تا حدود نجران» خالد بن سعید نواده عاص، و بر تمامی قبایل «همدان» عامر بن شهر، و بر صنعاء یمن «فیروز دیلمی» با همکاری «داذویه» و قیس بن مکشوح. بر سرزمین جند «یعلی بن امیه» و بر قبیله اشعریین «طاهر بن ابی هاله» را علاوه بر حکومتش بر عک، و بر زمین‌های مأرب «ابو موسی اشعری».

و «معاذ بن جبل» را به سمت معلم احکام و حاکم شرح حدود و قوانین اسلام در یمن و حضرموت منصوب فرمود.

و در روایتی دیگر، طبری از قول سیف بن عمر، آورده است که: پیغمبر خدا بر نواحی حضرموت از جمله قبایل (سکاسک و سکون) عکاشه فرزند ثور، و بر قبایل معاویه بن کنده، عبد الله یا مهاجر را مأمور ساخت.

مهاجر بیمار شد، و ناچار نتوانست به محل مأموریت خود عزیمت کند، اما پس از وفات رسول خدا، ابو بکر او را به محل مأموریتش گسیل داشت. رسول خدا «زیاد بن لبید» را بر حضرموت گماشت، و همین زیاد بود که در غیاب مهاجر، کارهای او را نیز انجام می‌داد. این کار گزاران همگی تا زمان رحلت پیامبر اسلام از جانب آن حضرت در محل مأموریت خود انجام وظیفه می‌کردند، مگر باذام، که چون در گذشت، رسول خدا محل مأموریت او را بین دیگر عمال و کار گزاران خود قسمت فرمود.

شهر بن بادام نیز پس از در گذشت رسول خدا، با حمله «اسود عنسی» به حدود مأموریتش، وسیله اسود به قتل رسید.

4_ طبری از قول سیف بن عمر، در خبر اسود عنسی چنین می‌نویسد: اسود عنسی چون ادعای پیغمبری کرد، به نجران حمله برد، و «عمرو بن حزم و خالد بن

سعید» را از آن مناطق بیرون کرد. عمرو، و خالد به مدینه گریختند، واسود نجران را به تصرف آورد.

پس از تصرف نجران، اسود روی به صنعاء نهاد، و شهر پسر باذام را که بر صنعاء حکومت داشت بکشت، معاذ بن جبل از ترس بگریخت و به مأرب نزد ابو موسی رفت، و از آن جا هر دو هراسان به حضرموت گریختند!! با فرار اینان، سرزمین یمن یک پارچه اسود را مسلم گشت. از ترس اسود، دیگر امراء و کار گزاران یمن نیز به طاهر ابو هاله، که در حوالی عک و کوه‌های صنعاء موضع گرفته بود روی آوردند!

سپس طبری در خبری «اخابث» که در پایان اخبار کار گزاران رسول خدا، و حدود مأموریتشان آمده است چنین می‌نویسد:

با انتشار خبر وفات رسول خدا، نخستین جایی که در «تهامه» متشنج شد و سر به طغیان نهاد، قبایل «عک و اشعرون» بودند. آنها به گرد یک دیگر جمع شده در «اعلاب» که بر سر راه دریا است موضع گرفتند.

طاهر بن ابی هاله این موضوع را به ابو بکر گزارش کرد، و سپس با سپاهیان خود، و به همراهی «مسروق عکی» به جانب آشوب‌گران شتافت و جنگی سخت را با ایشان آغاز نهاد، و چندان از ایشان بکشت که بوی گند اجساد آنان سراسر بیابان را پر کرد، و سرانجام با شکستی که مشرکین خوردند، آن منطقه، و راه‌های آن از شر دست‌برد ایشان ایمن گردید. شکست این مرتدها به دست طاهر ابو هاله، و پس از رسول خدا، پیروزی بزرگی برای مسلمانان به حساب می‌آمد.

ابو بکر، پیش از این که نامه پیروزی طاهر به او برسد، در پاسخ همان نامه نخستین او نوشت:

نامه‌ات به من رسید، نامه‌ای که در آن از مسیر خودت، و این که از مسروق و افراد خانواده‌اش برای سرکوبی آن «اخابث= ناپاکان» به یاری گرفته بودی. تو کاری درست انجام داده‌ای، به سوی همین مهم بشتاب، و امان و راحت از آن ناپاکان برگیر و سپس در «اعلاب» درنگ کن تا نامه من به تو برسد.

چون ابو بکر، جمع آن آشوب‌گران را در آن جا «اخابث= ناپاکان» نامیده است، آن راه، تا به امروز (طریق الاخابث= گذرگاه ناپاکان) نامیده است، و طاهر بن ابی هاله در این مورد چنین سروده است:

به خدا سوگند، که اگر نبود یاری خدایی که بجز او خدایی نیست، قوم «عثاعث» هرگز در دره‌ها پراکنده نمی‌شدند.

چشم من روزی را همانند روزی که در آن، گروه‌های قوم «اخابث» در آن گرفتار آمدند، هرگز به خود ندیده است.

ایشان را در میان قلّه کوه «خامر» و زمین‌های سرخ رنگی که

گودال‌ها در آن کنده شده بود، از دم تیغ گذرانیدیم.
و با اموالی که به زور از «خابث» به چنگ آورده بودیم باز گشتیم، و به سر و صدای آنها اعتنایی نکردیم.

طبری در دنباله این داستان می‌نویسد:
طاهر، به همراهی مسروق و دیگران، در قبیله «عک» بر کنار رود اخادیث اردو زده به انتظار رسیدن فرمان ابو بکر نشستند.
(این خبر مصدر همان خبری است که ابن حجر از قول مرزبانی در کتاب خود نقل کرده است).

5_ طبری در پایان این داستان مفصل از قول سیف می‌نویسد:
ابو بکر، به طاهر و مسروق فرمان داد تا به صنعاء در آیند، و پارس زادگان «احرار» را در آن جا یاری نمایند.
اخباری که ما از طاهر ابو هاله نزد طبری، او از قول سیف بن عمر یافتیم، همین‌ها بودند.

یاقوت حموی، با توجه به سخنان سیف نزد طبری، به تشریح موقعیت جغرافیایی «خابث» پرداخته می‌نویسد:

خابث گویا جمع «خابث» باشد! خاندان «بنو عک بن عدنان»، پس از وفات رسول خدا از اسلام روی گردان شده مرتد گردیدند و در منطقه «اعلاب» که سرزمینشان بود سر به شورش برداشتند... تا آن جا که می‌نوید: طاهر ابو هاله در اعلاب با آنها رو به رو گردید و طی جنگ سختی همه آنها را از دم تیغ گذرانید. ابو بکر ضمن نامه‌ای پیش از آن که گزارش فتح و پیروزی طاهر به او برسد، چنین نوشت:... تا آخر.
حموی پس از نقل نامه ابو بکر، که متن آن را در بالا آوردیم، به سخن خود در باره خابث چنین پایان می‌دهد:

و بدین سان، عکیان، و هم فکران و یاران ایشان، از همان روزگار و تا به امروز به «خابث» معروف شده‌اند، و گذرگاه منطقه آنها نیز «طریق الاخابث» خوانده می‌شود و طاهر ابو هاله در همین مورد است که چنین سروده... و اشعاری که گذشت.

و به این ترتیب حموی بر سخنان اعتماد کرده «خابث» را به عنوان اسمی خاص از منطقه، در کتاب جغرافیایی خود ثبت کرده است، و عین عبارت سیف را که می‌گوید (و گذرگاه منطقه ایشان تا به امروز «طریق الاخابث» خوانده می‌شود) در کتاب خود

نقل کرده است.

همین جمله اخیر سیف در «معجم البلدان» حموی در واژه «اخابث» این توهم را در خواننده ایجاد می‌کند که این سخن، نتیجه حموی است که تأکید می‌کند این گذر گاه هنوز هم گذر گاه اخابث خوانده می‌شود، و شخص او، و آن محل را از نزدیک دیده است!! در صورتی که دیدیم این جمله عیناً نقل قول سیف است نه نتیجه تحقیقات حموی! و باز حموی در واژه «اعلاب» با توجه به سخنان سیف و اعتماد بر آن می‌نویسد:

اعلاب به سرزمین خاندان عک و عدنان اطلاق می‌شود که بین مکه و ساحل دریا قرار دارد و نامش در وقایع «رده» رفته است.

و هم او در واژه «خامر» و با استفاده از سخن سیف می‌نویسد: خامر کوهی است در حجاز در زمین‌های عک، که طاهر بن ابی هاله در وصف آن چنین سروده است:

ما ایشان را بین قله کوه خامر، و زمین‌های سرخ رنگی که در آن گودال-ها حفر کرده بودند از پای در آورده هلاک کردیم.

عبد المؤمن نیز با توجه به مطالب حموی، همین اماکن خیالی سیف را در کتاب «مراسد الاطلاع» خود شرح و از حموی نقل قول کرده است.

ابن اثیر، و ابن کثیر، و ابن خلدون هم هر کدام اخبار طاهر ابو هاله را از طبری گرفته و در تاریخ‌های خود آورده‌اند.

علامه فقید، «سید عبد الحسن، شرف الدین» نیز بر اخبار طاهر در این کتاب‌ها اعتماد کرده، نام طاهر ابو هاله را در زمرة شیعیان امام علی و از جمله اصحاب پیغمبر خدا آورده است!

و این چنین اخبار طاهر ابو هاله ساختگی سیف، در متون اسناد و مدارک اسلامی ما راه یافته است. ما، اخبار مربوط به طاهر را به سه دسته تقسیم می‌کنیم:

1_ مسأله وجود فرزندی به نام طاهر برای ابو هاله و خدیجه، که بی اساس بودن این ادعای سیف را در نفی وجود برادران همین طاهر به نام «حارث، و زبیر» ثابت کرده‌ایم و گفتیم که ام المؤمنین خدیجه را در آن هنگام که ۱پای به خانه پیغمبر گذاشته، از ابو هاله پسری بجز «هند» نبوده است.

2_ موضوع کار گزاری طاهر برای رسول خدا ضمن تنی چند از اصحاب در آخر حیات آن حضرت است که ما برای تحقیق به مصادری غیر از سیف مراجعه کردیم و به این مطلب برخوردیم که «ابن هشام، و طبری به روایت ابن اسحق» تعداد و نام کار گزاران

رسول خدا | را در سال دهم از هجرت چنین آورده‌اند:

رسول خدا، فرمانداران و کار گزاران خود را در تمام مناطق قلمرو اسلام در سال دهم از هجرت به شرح زیر گسیل داشته است:

«مهاجرین ابی امیه» را به صنعاء مأموریت داد که به هنگام قیام و شورش «اسود عنسی» مدعی پیامبری، همین مهاجر در صنعاء انجام وظیفه می‌کرده است.

«زیاد بن لبید» را به حضرموت مأمور فرمود، و مقرر داشت که صدقات قبیله بنی سعد را بر عهده دو نفر از همان طایفه به نام‌های «زبرقان بدر» و قیس بن عاصم» نهاد، هر کدام را بر قسمتی از آن ناحیه مأمور ساخت.

«علاء حضرمی» را بر بحرین، و «علی بن ابیطالب» را مأمور جمع آوری صدقات نجران، و دریافت جزیه نصارای آن جا فرمود.¹

چون ماه ذی قعدة همین سال _ سال دهم از هجرت _ فرا رسید، رسول خدا عازم سفر مکه شد تا حج به جای آورد، و فرمان داد تا مردمان نیز او را در این سفر همراهی کنند.

سپس طبری و ابن هشام از قول راوی، باز گشت امام علی را از نجران پیوستنش را در مکه به رسول خدا و حبی را که با آن حضرت به جای آورده بود آورده، در پایان بازگشت پیامبر را به مدینه و رحلت آن حضرت را در ماه صفر، یکی پس از دیگری نقل می‌کنند.

بررسی و مقایسه‌ای کوتاه

سیف در روایت خود نام شانزده نفر از عمال و کار گزاران رسول خدا را می‌برد، که در روایت ابن اسحق نام چنین اشخاصی به چشم نمی‌خورد. هم چنین نام برخی از کار گزاران واقعی پیغمبر که در روایت ابن اسحق آمده است، در روایت سیف دیده نمی‌شود.

سیف برای طاهر خیالی خود، حدود عملی بسیار وسیع که شامل سرزمین مکه و یمن می‌شود تعیین کرده است که با حقایق تاریخی ابداً مطابقت ندارد.

سیف داستان طاهر را در عک و اشعریین روایت کرده که تماماً افسانه و دروغ است و در روایتش از فرماندهی نبرد، صحنه جنگ، و اشعار حماسی، نامه‌های رفته و

¹ . رسول خدا، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) را برای گرفتن و جمع آوری خمس به یمن فرستاده بود، نتیجه بررسی ما را در جلد اول صفحه 81 کتاب مقدمه مرآت العقول در همین زمینه ملاحظه فرمایید.

آمده، جنگ و خود ریزی و کشتار بی رحمانه دسته جمعی، نام گذاری «اخابث، و اعلاب، و خامر» سخن رفته است که در هیچ یک از مصادر مهم و معتبر تاریخی ذکری از آنها به میان نیامده است تا به مقایسه و نقد آنها بپردازیم. زیرا همه سراسر دروغ و افسانه و نتیجه توهّمات داستان سرای قرن دوم هجری، یعنی سیف بن عمر تمیمی است.

بررسی اسناد داستان طاهر

ما داستان طاهر ابو هاله را در پنج روایت از روایت‌های سیف یافته‌ایم، که چهار روایت آن را طبری در تاریخ خود آورده است، و تاریخ نویسان بعد از او نیز داستان طاهر را از طبری گرفته و در کتاب خود نقل کرده‌اند. روایت پنجم سیف در باره طاهر، نیز در کتاب «استیعاب» آمده، و دانشمندانی هم آن را از او گرفته و در کتاب‌های خود آورده‌اند. اما اسناد آن روایت‌ها:

1_ در دو روایت، سیف سند خود را چنین آورده است (سهل بن یوسف، از پدرش) که پدر و پسر، هر دو زائیده خیالات سیف می‌باشند، و وجود خارجی ندارند. و در روایتی هم (سهل از قاسم) آمده است که پیش از این گفته‌ایم از اینان در کتب رجال سراغی نتوان گرفت زیرا وجود خارجی نداشته‌اند.

2_ در دو روایت نیز نام «عبید بن صخر بن لوزان» در سند آمده است، که شرح حال عبید را در مجلدات بعدی این کتاب، و ضمن آفریده‌های سیف مورد بحث قرار خواهیم داد.

3_ در یک روایت هم سند آن (جریر بن یزید جعفری) معرفی شده، که چنین نامی در هیچ یک از کتب رجال و معرفی روات دیده نمی‌شود، از این روی او را نیز از آفریده‌های خیالی سیف به حساب آوردیم.

4_ و نیز در سند روایات، نام دو نفر مجهول الهویه چون (ابو عمر، و مولی ابراهیم بن طلحه) آمده است که شناسایی اشخاص (مجهول الهویه)! امری ناشدنی است.

5_ هم چنین سیف برای ایجاد تحیر و سرگردانی محققین در ضمن این اشخاص که خدایشان هنوز نیافریده است تا شناخته شوند، از راویانی حقیقی و مشهور نیز نام می‌برد و به عنوان سند روایت خود معرفی می‌کند، ولی با توجه به سابقه‌ای که از سیف داریم گناه دروغ‌های سیف را به گردن چنان راویانی نمی‌گذاریم.

خلاصه آن چه گذشت

داستان طاهر ابو هاله را در پنج روایت از سیف بن عمر یافتیم که هر کدام مکمل و ناظر بر دیگری است.

ابن عبد البر در کتاب «استیعاب» خود، یکی از آن پنج روایت را نقل کرده، و ذهبی آن را در «سیر اعلام النبلاء»، و ابن اثیر همان روایت را در «اسد الغابه» از «استیعاب» گرفته و نقل کرده‌اند.

علاوه بر آن، ابن اثیر سلسله نسب ابو هاله را در آغاز سخنش از طاهر آورده، طوری که آدمی خیال می‌کند به راستی طاهری وجود داشته که نسبش به اسید بن عمر تمیم منتهی می‌شود!!

طبری نیز چهار روایت، از روایت‌های سیف را در باره طاهر در تاریخ خود آورده، و بغوی یکی از آن چهار روایت را در ترجمه «عبید بن صخر» نقل کرده است.

مرزبانی نیز، در کتاب «معجم الشعراء» خود، با استفاده از سخنان سیف بن عمر، داستان «اخابث» و اشعار حماسی طاهر ابو هاله را آورده است.

ابن حجر، داستان طاهر را از «استیعاب» ابن عبد البر، و «معجم الشعراء» مرزبانی، و تاریخ بغوی گرفته و در کتاب «اصابه» خود نقل کرده است.

حموی دانشمند جغرافیا شناس، در شرح بر واژه‌های «اعلاب، خامر، و اخابث» در کتاب «معجم البلدان» خود، توجه به احادیث سیف داشته و نام طاهر، و شعر او را شاهر بر مدعای خود آورده است. و عبد المؤمن نویسنده کتاب «مراصد الاطلاع» هم به شرح بر همان اماکن را از حموی گرفته است.

ولی با توجه به مراتب زیر، تمام این احادیث و اخبار چه از نظر متن و چه از نظر سند و نقش آفرینان آنها همگی ساختگی و دروغ محض می‌باشند. محتوای روایات سیف در باره طاهر

روایات سیف در باره طاهر ناظر بر سه مورد است:

1_ طاهر، فرزندی برای خدیجه

سیف، پسری برای خدیجه همسر رسول خدا به نام طاهر، از شوهر قبلی او «ابو هاله» تمیمی اسیدی می‌آفریند، و با تحقیقی که در مورد ساختگی بودن دو برادر دیگرش به نام‌های «حارث و زبیر» به عمل آوردیم، ثابت شد که خدیجه را بجز «هند» از ابو هاله پسری دیگر نبوده است!

و چون ثابت شد که این سه برادر «زبیر، حارث، و طاهر» فرزند ابو هاله وجود خارجی نداشته‌اند، خود به خود ثابت می‌شود که داستان‌های مربوط به آنها هم بی اساس و ساختگی است.

2_ کارگزاری طاهر برای رسول خدا

تمام تاریخ نویسان، عمال و کار گزاران پیغمبر را در سال آخر حیاتش، و بر تمام مناطق زیر نفوذ اسلام نام برده‌اند، ولی نه از طاهر ابو هاله نامی دیده می‌شود، و نه از هیچ یک از کار گزارانی را که سیف برای رسول خدا ساخته، که با خواست خدا، در آینده نزدیک به شرح آنها خواهیم پرداخت.

و نیز گفتیم که تاریخ نویسان معتبر آورده‌اند که (مهاجر امیه) از جانب رسول خدا مأمور صنعاء شد، و هم در آن جا بود تا این که «اسود عنسی» مدعی پیغمبری با قیام خود او را برانداخت. اما سیف می‌گوید که مهاجر بیمار شد، و به محل مأموریتش نرفت و دیگری به نمایندگی از جانب او، وظایفش را انجام می‌داد، تا این که پس از وفات رسول خدا، و بهبودی او، ابو بکر خلیفه اول مهاجر را به محل مأموریتش فرستاد!

این را می‌دانی که سیف در پی کشب افتخار و شرف برای قبیله خود تمیم و مضر می‌باشد، و همین احساس است که او را برمی‌انگیزد تا برای ابو سفیان و هم فکرانش جاه و مقامی بیافریند، و در دستگاه رسول خدا برای او عمل و کارگزاری دست و پا کند، و خاندان بنی عمرو را شرف و افتخار ببفزاید.

اما ندانستیم که چه چیز محرک سیف در تحریف خبر (مهاجر ابی امیه) و دیگری کار گزاران و عمال رسول خدا شده است؟! زیرا این خبر برای سیف افتخاری را ثابت نمی‌کند مگر زندقه و دشمنی او را با اسلام، تا به این وسیله خبر عمال و کار گزاران پیغمبر را بر تاریخ نویسان و محققین مشکوک و غیر قابل اعتماد جلوه دهد، و آن را از ارزش واقعی بپندازد.

3- منطقه اخابت!

به قول سیف، قبایل «عک و اشعریین» مرتد می‌شوند و قیام می‌کنند، طاهر بدون این که منتظر دستور از مقام خلافت شود، و یا برای رسیدن قوای کمکی از مرکز خلافت درنگ نماید، بر سر قبایل مزبور می‌تازد، و از کشته‌ها پشته‌ها می‌سازد، و منطقه را از لوٹ وجود آن (اخابت= ناپاکان) پاک می‌کند، و همین امر موجب می‌شود تا دیگر عمال و

کار گزاران فراری، از ترس جان خود به این قهرمان تمیمی پناه برند و خاطر آسوده گردانند. در صورتی که هیچ یک از این مطالب درست نیست، و در هیچ یک از مصادر معتبر اسلامی چنین مصامینی نیامده است، بلکه همه آنها زاده ذوق خلاق افسانه پرداز قرن دوم هجری، سیف بن عمر تمیمی است تا به آن وسیله برای تمیم و خاندان تمیم از هر در که شده کسب افتخار و شرف کند!

دست آورد داستان طاهر

1. خلق سومین دست پرورده رسول خدا به نام طاهر ابو هاله از خاندان بنی عمرو و مادری چون خدیجه نخستین همسر رسول خدا!
 2. خلق کار گزاری برای پیغمبر، تا ضمن دیگر عمال آن حضرت نامش برده شود.
 3. خلق فردی صحابی و فرمانبردار از تمیم برای پیغمبر، تا در ردیف دیگر اصحاب برایش شرح حال نوشته شود.
 4. خلق شاعری از تمیم تا در شمار دیگر شعرا و حماسه سرایان نامش را ببرند.
 5. ترسیم میدان های خیالی از جنگ های «رده»، تا ناتوانی و ضعف اسلام را در قلوب اعراب از سویی، و بی رحمی و سنگ دلی آنان را از سو دیگر نموده باشد که چه سان از کشته های کفار پشته ها ساخته که از بوی گند اجساد به خون آغشته شان صحرای بزرگی را غیر قابل تنفس کرده اند، تا خود دلیلی باشد به پیشرفت اسلام در سایه شمشیر!!
 6. با آوردن اشعار حماسی، و نامه های سیاسی و رسمی او، کتاب های ادب و سیاست اسلام بهره ها بگیرند.
 7. مکان هایی به نام «اعلاب، و اخابت، و خامر، و...» آفریده تا صفحاتی از کتاب های جغرافیایی به آنها اختصاص داده شود. و بالاخره همه این ها افتخاراتی است که سیف برای قبیله تمیم، خاصه اسید آفریده و به چشم قبایل قحطانی یمانی کشیده است.
- ریشه و منابع انتشار افسانه سیف
الف_ راویان افسانه های سیف
سیف بن عمر، افسانه طاهر را طی پنج روایت ساخته، و آنها را از زبان راویانی به شرح زیر روایت کرده است:
1. سهل بن یوسف، از پدرش در دو روایت.

2. سهل بن يوسف، از قاسم در یک روایت.
 3. عبید بن صخر بن لوزان، در دو روایت.
 4. جریر بن یزید جعفی، در یک روایت.
- همگی این روایت ساختگی و زاده خیالات سیف بوده وجود خارجی نداشته‌اند. هم چنین در سند، اشخاص ناشناخته‌ای به عنوان راوی معرفی شده‌اند که شناسایی آنها امکان پذیر نیست، و راویان معروف و سرشناس دیگری که ما هرگز گناه دروغ پردازی‌های سیف به به گردن ایشان نمی‌گذاریم، به ویژه وقتی که دانسته‌ایم که این افسانه‌ها را فقط و فقط سیف ساخته و روایت کرده است.
- ب_ دانشمندانی که افسانه طاهر ابو هاله را از سیف نقل کرده‌اند دانشمندان زیر، اخبار طاهر را مستقیماً از سیف گرفته و در کتاب‌های خود آورده‌اند:
1. طبری در تاریخش با ذکر سند از یوسف بن عمر.
 2. ابن عبد البر در «استیعاب» با ذکر سند از سیف بن عمر.
 3. بغوی در «معجم الصحابه» با ذکر سند از سیف بن عمر.
 4. حموی در «معجم البلدان» بدون ذکر سند.
- این دانشمندان نیز خبر طاهر را از علمای فوق گرفته و در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند:
5. مرزبانی در «معجم الشعراء».
 6. ابن اثیر در کتاب «اسد الغابه»، از «استیعاب» و تصریح به نام سیف بن عمر.
 7. عبد المؤمن در «مرصد الاطلاع» از کتاب «معجم البلدان» حموی.
 8. ذهبی در کتاب «التجريد» از کتاب «اسد الغابه» ابن اثیر.
 9. و باز ذهبی در کتاب «التجريد» از کتاب «اسد الغابه» ابن اثیر.
 10. ابن حجر در «اصابه از معجم الشعراء» مرزبانی، و مستقیماً از سیف بن عمر.
- 11, 12, 13, 14_ ابن اثیر، ابن کثیر، و ابن خلدون، و میرخواند هر کدام جداگانه افسانه طاهر را از طبری گرفته و در تاریخ‌های خود آورده‌اند.

تا این جا بحث و بررسی پیرامون بیست و سه تن از اصحاب ساختگی سیف بن عمر، از قبایل تمیم به پایان رسید.
از باری تعال خواستاریم که به ما توفیق عنایت فرماید تا نتیجه بحث و تحقیق خود را در باره دیگر اصحاب ساختگی و افسانه‌ای سیف در اختیار دانشمندان و محققین قرار دهیم و نیز آرزومندیم تا مؤمنان را از این اثر بهره‌هی فراوان عاید گردد.
و نیز از حضرتش امید آن داریم این عمل کوچک را قبول فرماید.
وَ آخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ.

مرتضی العسکری

بغداد 25 ربیع الثانی 1389

ترجمه این بخش از کتاب زیر نظر حضرت استاد، مؤلف محترم روز جمعه 1360/4/5 به اتمام رسیده است.
از درگاه عظیم کبریایی چشم آن دارد تا این کمترین خدمت را خالصه لوجهه الکریم مورد قبول قرار دهد.
وَاللّٰهُ وَلِیُّ التَّوْفِیْقِ.

عطاء محمد سردار نیا

تهران _ 1360/4/5